

عاشق

فرهنگی اجتماعی نهضت
راهبردهای



گرد آورنده : محسن فردرو



مجموعه مقالات

راهبردهای فرهنگی و اجتماعی

نهضت عاشورا

جمع آوری و تنظیم: محسن فردرو

فردرو، محسن، ۱۳۳۶ -، گردآورنده

مجموعه مقالات راهبردهای فرهنگی و اجتماعی نهضت عاشورا / جمع آوری و تنظیم از

محسن فردرو. - تهران: مه آسا، ۱۳۸۵.

۲۸۰ ص

ISBN 964-95713-0-2

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. واقعه کربلا، ۶۱ ق. ۲. عاشورا. الف. عنوان. ب. عنوان: راهبردهای فرهنگی و اجتماعی

نهضت عاشوار.

۲۹۷ / ۹۵۳۴

BF ۴۱ / ۵ / ۳۷۶ م ۳

۳۹۱۱ - ۸۵ م

کتابخانه ملی ایران

راهبردهای فرهنگی و اجتماعی نهضت عاشورا

مجموعه مقالات

جمع آوری و تنظیم از: محسن فردرو

ویراستار: هوشنگ خیابانی

ناشر: انتشارات مه آسا

سال و نوبت چاپ: اول - تابستان ۱۳۸۶

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۳۰۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۹۵۷۱۳-۰۰-۲

با تشکر از موسسه مطالعات توسعه فرهنگی و موسسه فرهنگی و هنری اوج هدایت و با همکاری آقایان دکتر محمدتقی پالیزگیر، علی اصغر دارائی، علی تاج‌الدینی، دکتر جعفر رحمانی و سرکار خانم‌ها سهیلا پارسا و مریم علاء‌الدینی

فهرست مطالب

۷	علل و انگیزه‌های قیام امام حسین (ع) (مقام معظم رهبری).....
۲۵	آموزه‌ها و عبرت‌های نهضت سالار شهیدان (حجت الاسلام والمسلمین سیداحمدخاتمی).....
۳۵	نقش تحولات سیاسی و اجتماعی در قیام عاشورا (دکتر رضاشعبانی).....
۴۵	راهبردهای فرهنگی و اجتماعی نهضت عاشورا (حجت الاسلام علیرضا اعرافی).....
۵۳	فلسفه شهادت در قیام حضرت ابا عبدالله (ع) (دکتر یحیی یتربی).....
۶۱	ریشه‌های قیام عاشورا (حجت الاسلام جواد محدثی).....
۷۳	مروری بر اهداف نهضت عاشورا (حسین علیزاده).....
۸۹	رازهای نهفته در قیام عاشورا (آیت الله محمود امجد).....
۹۵	بررسی ضرورت‌های قیام امام حسین (ع) (عباس علم الهدی).....
۱۰۵	تحریف‌های عاشورا (حجت الاسلام سید حسن اسلامی).....
۱۱۱	ابعاد اجتماعی قیام امام حسین (ع) (عبدالمطلب عبدا...)
۱۱۹	مروری بر اسناد واقعه عاشورا (حجت الاسلام محمد هادی یوسفی غروی).....
۱۲۷	استراتژی‌های قیام امام حسین (ع) (دکتر محمود رضا امینی).....
۱۳۷	راز و رمزهای واقعه عاشورا (حجت الاسلام علی ذوعلم).....

- ۱۴۱..... ریشه‌های تاریخی واقعه عاشورا (دکتر مجید معارف)
- ۱۵۱..... ابعاد گوناگون واقعه عاشورا (حجت الاسلام احمد احمدی قمی)
- ۱۶۱..... متن پژوهی در نهضت عاشورا (علی دژاکام)
- ۱۷۱..... انعکاس قیام امام حسین (ع) (دکتر سید حسین فلاح زاده)
- ۱۸۱..... بررسی اسناد و منابع قیام عاشورا (دکتر محمد جواد صاحبی)
- ۱۸۹..... اسطوره‌های عاشورا (دکتر حسین کچوئیان)
- ۲۰۵..... راز ماندگاری نهضت عاشورا (سید مجتبی حسینی)
- ۲۱۳..... ارتباط معرفتی عاشورا (حجت الاسلام محمدرضا جباران)
- ۲۲۳..... فلسفه سوگواری نهضت عاشورا (غلامرضا گلی زواره)
- ۲۳۳..... سوگواری و حماسه عاشورا (دکتر سید ابراهیم ابراهیمی)
- ۲۳۹..... تعزیه خوانی در فرهنگ عاشورا (حجت الاسلام و المسلمین یعقوبعلی برجی)
- ۲۴۷..... قیام حسینی و بایسته‌های عزاداری (حجت الاسلام علی اکبر نیکزاد)
- ۲۵۷..... راز ماندگاری نهضت عاشورا (حجت الاسلام رضا رضانی گیلانی)
- ۲۷۷..... زیارت عاشورا

پیشگفتار

السلام علیک یا ابا عبدا...

قیام امام حسین (ع) عبرتها و درسهای عاشورا نیازمند مطالعه و بررسی‌های تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی گسترده‌ای است که موجب شناخت دقیق تری از ابعاد گوناگون نهضت عاشورا می‌شود این کتاب کوششی برای مطالعه عمیق‌تر شرایط فرهنگی اجتماعی قیام امام حسین (ع) و بهره‌گیری از تجربه‌ها و عبرت‌های این فاجعه عظیم تاریخی است. منشأ و ایده اصلی کتاب از سخنرانی مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه پیرامون عبرت‌های عاشورا اخذ شده است، تحلیلی که ایشان از نهضت عاشورا ارائه نموده‌اند و دیدگاه فرهنگی و اجتماعی که دلایل بوجود آمدن این فاجعه تلخ را بررسی می‌نماید تأکید بر لزوم مطالعات بیشتر و بررسی عوامل بوجود آورنده و توجه بر عبرت‌های این حادثه غم‌انگیز است. این کتاب در مجموع از طریق ضبط مصاحبه تصویری با محققین و استخراج متن مکتوب و ویرایش اولیه مطالب بدست آمده است و بدون تردید قطره‌ای از اقیانوس عظیم معرفتی نهضت عاشورا نیز نمی‌باشد اما برای عرض ارادت به پیشگاه مقدس سرور و سالار شهیدان امام حسین (ع) و با نیت خیر و خدمت به آرمانهای انمه اطهار (ع) تنظیم شده است.

ضمن تشکر از محققین بلند پایه و ارزشمندی که با ارائه نظرات عالییه خویش صادقانه و خالصانه امکان تدوین این کتاب را فراهم آورده‌اند، امیدوار است با راهنمایی‌های دلسوزانه اصحاب معرفت زمینه تکمیل مباحث در آینده نیز فراهم آید و در صورت ملاحظه کاستی‌ها ضمن تذکر لازم، قلم عفو بر خطاها و قصور تنظیم کننده کتاب کشیده شود.

محسن فردرو

علل و انگیزه‌های قیام امام حسین (ع)

حضرت آیت الله سید علی خامنه‌ای

مقام معظم رهبری

... در مباحث مربوط به عاشورا، سه بحث عمده وجود دارد:

یکی بحث علل و انگیزه‌های قیام امام حسین علیه‌السلام است، که چرا امام حسین قیام کرد؛ یعنی تحلیل دینی و علمی و سیاسی این قیام. در این زمینه، ما قبلاً تفصیلاً عرایضی عرض کرده‌ایم؛ فضلا و بزرگان هم بحث‌های خوبی کرده‌اند. امروز وارد آن بحث نمی‌شویم.

بحث دوم، بحث درس‌های عاشورا است که یک بحث زنده و جاودانه و همیشگی است و مخصوص زمان معینی نیست. درس عاشورا، درس فداکاری و دینداری و شجاعت و مواسات و درس قیام لله و درس محبت و عشق است. یکی از درس‌های عاشورا، همین انقلاب عظیم و کبیری است که شما ملت ایران پشت سر حسین زمان و فرزند ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام انجام دادید. خود این، یکی از درس‌های عاشورا بود. در این زمینه هم من امروز هیچ بحثی نمی‌کنم.

بحث سوم، درباره‌ی عبرت‌های عاشورا است که چند سال قبل از این، ما این مسأله را مطرح کردیم که عاشورا غیر از درس‌ها، عبرت‌هایی هم دارد. بحث عبرت‌های عاشورا

جامعه اسلامی، همین عاقبت را دارد؟ اگر عبرت بگیرند، نه؛ اگر عبرت نگیرند، بله. عبرت‌های عاشورا این جاست.

ما مردم این زمان، بحمدالله به فضل پروردگار، این توفیق را پیدا کرده‌ایم که آن راه را مجدداً برویم و اسم اسلام را در دنیا زنده کنیم و پرچم اسلام و قرآن را برافراشته نماییم. در دنیا این افتخار نصیب شما ملت شد. این ملت تا امروز هم که تقریباً سی سال از انقلابش گذشته است، قرص و محکم در این راه ایستاده و جلو رفته است. اما اگر دقت نکنید، اگر مواظب نباشیم، اگر خودمان را آن‌چنان که باید و شاید، در این راه نگه نداریم، ممکن است آن سرنوشت پیش بیاید. عبرت عاشورا، این جاست.

حال من می‌خواهم مقداری درباره موضوعی که چند سال پیش آن را مطرح کردم و بحمدالله دیدم فضلاً درباره آن بحث کردند، تحقیق کردند، سخنرانی کردند و مطلب نوشتند، با توسع صحبت کنم. امروز می‌خواهم یک گذر اجمالی به این مسأله بکنم و اگر خدا توفیق دهد، در واقع یک کتاب را در قالب یک خطبه بریزم و به شما عرضه کنم. اولاً حادثه را باید فهمید که چقدر بزرگ است، تا دنبال عللش بگردیم. کسی نگوید که حادثه عاشورا، بالاخره کشتاری بود و چند نفر را کشتند. همان‌طور که همه ما در زیارت عاشورا می‌خوانیم: «القد عظمت الرزیه و جلّت و عظمت المصیبه» (۱۶)، مصیبت، خیلی بزرگ است. رزیه، یعنی حادثه بسیار بزرگ. این حادثه، خیلی عظیم است. فاجعه، خیلی تکان دهنده و بی‌نظیر است.

برای این که قدری معلوم شود که این حادثه چقدر عظیم است، من سه دوره کوتاه را از دوره‌های زندگی حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام اجمالاً مطرح می‌کنم. شما ببینید این شخصیتی که انسان در این سه دوره می‌شناسد، آیا می‌توان حدس زد که کارش به آن‌جا برسد که در روز عاشورا یک عده از امت جدش او را محاصره کنند و با این وضعیت فجیع، او و همه یاران و اصحاب و اهل بیتش را قتل‌عام کنند و زنانشان را اسیر بگیرند؟

این سه دوره، یکی دوران حیات پیامبر اکرم است. دوم، دوران جوانی آن حضرت، یعنی دوران بیست و پنجساله تا حکومت امیرالمؤمنین است. سوم، دوران فترت بیست ساله بعد از شهادت امیرالمؤمنین تا حادثه کربلاست.

در دوران حیات پیامبر اکرم، امام حسین عبارت است از کودک نور دیده سوگلی پیامبر. پیامبر اکرم دختری به نام فاطمه دارد که همه مردم مسلمان در آن روز می‌دانند که پیامبر فرمود: «ان الله لیغضب لغضب فاطمه» (۱۷)؛ اگر کسی فاطمه را خشمگین کند، خدا را خشمگین کرده است. «و یرضی لرضاه» (۱۸) اگر کسی او را خشنود کند، خدا را خشنود کرده است. ببینید، این دختر چقدر عظیم‌المنزله است که پیامبر اکرم در مقابل مردم و در ملاء عام، راجع به او این‌گونه حرف می‌زند. این مسأله‌ای عادی نیست.

پیامبر اکرم این دختر را در جامعه اسلامی به کسی داده است که از لحاظ افتخارات، در درجه اعلاست؛ یعنی علی بن ابی طالب علیه‌السلام. او، جوان، شجاع، شریف، از همه مؤمنتر، از همه باسابقه‌تر، از همه شجاعتر و در همه میدانها حاضر است. کسی است که اسلام به شمشیر او می‌گردد؛ هر جایی که همه در می‌مانند، این جوان جلو می‌آید، گره‌ها را باز می‌کند و بن‌بستها را می‌شکند. این داماد محبوب عزیزی که محبوبیت او نه به خاطر خویشاوندی، بلکه به خاطر عظمت شخصیت اوست، همسر نور دیده پیامبر است. کودکی از اینها متولد شده است و او حسین بن علی است.

البته همه این حرفها درباره امام حسن علیه‌السلام هم هست؛ اما من حالا بحثم راجع به امام حسین علیه‌السلام است؛ عزیزترین عزیزان پیامبر؛ کسی که رئیس دنیای اسلام، حاکم جامعه اسلامی و محبوب دل همه مردم، او را در آغوش می‌گیرد و به مسجد می‌برد. همه می‌دانند که این کودک، محبوب دل این محبوب همه است. او روی منبر مشغول خطبه خواندن است که این کودک، پایش به مانعی می‌گیرد و به زمین می‌افتد. پیامبر از منبر پایین می‌آید، او را در بغل می‌گیرد و آرامش می‌کند. ببینید؛ مسأله این است.

پیامبر درباره امام حسن و امام حسین شش، هفت ساله فرمود: «سیدی شهاب اهل الجنة»؛ (۱۹) اینها سرور جوانان بهشتند. اینها که هنوز کودکند، جوان نیستند؛ اما پیامبر می‌فرماید سرور جوانان اهل بهشتند. یعنی در دوران شش، هفت سالگی هم در حد یک جوان است؛ می‌فهمد، درک می‌کند، عمل می‌کند، اقدام می‌کند، ادب می‌ورزد و شرافت در همه وجودش موج می‌زند. اگر آن روز کسی می‌گفت که این کودک به دست اُمّت همین پیامبر، بدون هیچ‌گونه جرم و تخلفی به قتل خواهد رسید، برای مردم غیرقابل باور بود؛ همچنان که پیامبر فرمود و گریه کرد و همه تعجب کردند که یعنی چه؛ مگر می‌شود؟!

دوره دوم، دوره بیست و پنج‌ساله بعد از وفات پیامبر تا حکومت امیرالمؤمنین است. حسین (ع) جوان، بالنده، عالم و شجاع است. در جنگها شرکت می‌جوید، در کارهای بزرگ دخالت می‌کند، همه او را به عظمت می‌شناسند؛ نام بخشنندگان که می‌آید، همه چشمها به سوی او برمی‌گردد. در هر فضیلتی، در میان مسلمانان مدینه و مکه، هر جایی که موج اسلام رفته است، مثل خورشید می‌درخشد. همه برای او احترام قائلند. خلفای زمان، برای او و برادرش احترام قائلند و در مقابل او، تعظیم و تجلیل و تبجیل و تجلیل می‌کنند و نامش را به عظمت می‌آورند. جوان نمونه دوران، و محترم پیش همه. اگر آن روز کسی می‌گفت که همین جوان، به دست همین مردم کشته خواهد شد، هیچ کس باور نمی‌کرد.

دوره سوم، دوره بعد از شهادت امیرالمؤمنین است؛ یعنی دوره غربت اهل بیت. امام حسن و امام حسین علیهما السلام باز در مدینه‌اند. امام حسین، بیست سال بعد از این مدت، به صورت امام معنوی همه مسلمانان، مفتی بزرگ همه مسلمانان، مورد احترام همه مسلمانان، محل ورود و تحصیل علم همه، محل تمسک و توسل دمه کسانی که می‌خواهند به اهل بیت اظهار ارادت بکنند، در مدینه زندگی کرده است. شخصیتی محبوب، بزرگ، شریف، نجیب، اصیل و عالم. او به معاویه نامه می‌نویسد؛ نامه‌ای که اگر هر کسی به هر حاکمی بنویسد، جزایش کشته شدن است. معاویه باعظمت تمام این نامه را می‌گیرد،

می خواند، تحمل می کند و چیزی نمی گوید. اگر در همان اوقات هم کسی می گفت که در آینده نزدیکی، این مرد محترم شریف عزیز نجیب - که مجسم کننده اسلام و قرآن در نظر هر بیننده است - ممکن است به دست همین ائمت قرآن و اسلام کشته شود - آن هم با آن وضع - هیچ کس تصور هم نمی کرد؛ اما همین حادثه باورنکردنی، همین حادثه عجیب و حیرت انگیز، اتفاق افتاد. چه کسانی این کار را کردند؟ همانهایی که به خدمتش می آمدند و سلام و عرض اخلاص هم می کردند. این یعنی چه؟ معنایش این است که جامعه اسلامی در طول این پنجاه سال، از معنویت و حقیقت اسلام تهی شده است. ظاهرش اسلامی است؛ اما باطنش پوک شده است. خطر این جاست. نمازها برقرار است، نماز جماعت برقرار است، مردم هم اسمشان مسلمان است و عده ای هم طرفدار اهل بیتند!

البته من به شما بگویم که در همه عالم اسلام، اهل بیت را قبول داشتند؛ امروز هم قبول دارند و هیچ کس در آن تردید ندارد. حبّ اهل بیت در همه عالم اسلام، عمومی است؛ الان هم همین طور است. الان هم هر جای دنیای اسلام بروید، اهل بیت را دوست می دارند. آن مسجدی که منتسب به امام حسین علیه السلام است و مسجد دیگری که در قاهره منتسب به حضرت زینب است، ولوله زوآر و جمعیت است. مردم می روند قبر را زیارت می کنند، می بوسند و توسل می جویند.

همین یکی، دو سال قبل از این، کتابی جدید، نه قدیمی برای من آوردند از حجاز، که این کتاب درباره مدّنی اهل بیت نوشته شده است. یکی از نویسندگان فعلی حجاز تحقیق کرده و در این کتاب اثبات می کند که اهل بیت، یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین. حالا ما شیعیان که این حرفها جزو بی جانمان است؛ اما آن برادر مسلمان غیر شیعه این را نوشته و نشر کرده است کتاب هم هست، من هم آن را دارم و لابد هزاران نسخه از آن چاپ شده و پخش گردیده است.

بنابراین، اهل بیت مستترند؛ آن روز هم در نهایت احترام بودند؛ اما در عین حال وقتی جامعه تهی و پوک شد، این اتفاق می افتد. حالا عبرت کجاست؟ عبرت این جاست که چه

کار کنیم جامعه آن‌گونه نشود. ما باید بفهمیم که آن‌جا چه شد که جامعه به این‌جا رسید. این، آن بحث مشروح و مفصّلی است که من مختصرش را می‌خواهم عرض کنم.

اول به عنوان مقدمه عرض کنم: پیامبر اکرم نظامی را به وجود آورد که خطوط اصلی آن چند چیز بود. من در میان این خطوط اصلی، چهار چیز را عمده یافتیم: اول، معرفت شفاف و بی‌ابهام؛ معرفت نسبت به دین، معرفت نسبت به احکام، معرفت نسبت به جامعه، معرفت نسبت به تکلیف، معرفت نسبت به خدا، معرفت نسبت به پیامبر، معرفت نسبت به طبیعت. همین معرفت بود که به علم و علم اندوختنی منتهی شد و جامعه اسلامی را در قرن چهارم هجری به اوج تمدن علمی رساند. پیامبر نمی‌گذاشت ابهام باشد. در این زمینه، آیات عجیبی از قرآن هست که مجال نیست الان عرض کنم. در هر جایی که ابهامی به وجود می‌آمد، یک آیه نازل می‌شد تا ابهام را برطرف کند.

خط اصلی دوم، عدالت مطلق و بی‌اغماض بود. عدالت در قضاوت، عدالت در برخورداریهای عمومی و نه خصوصی - امکاناتی که متعلق به همه مردم است و باید بین آنها باعدالت تقسیم شود - عدالت در اجرای حدود الهی، عدالت در مناصب و مسؤولیت‌دهی و مسؤولیت‌پذیری. البته عدالت، غیر از مساوات است؛ اشتباه نشود. گاهی مساوات، ظلم است. عدالت، یعنی هر چیزی را به جای خود گذاشتن و به هر کسی حق او را دادن. عدل مطلق و بی‌اغماض بود. در زمان پیامبر، هیچ کس در جامعه اسلامی از چارچوب عدالت خارج نبود.

سوم، عبودیت کامل و بی‌شریک در مقابل پروردگار؛ یعنی عبودیت خدا در کار و عمل فردی، عبودیت در نماز که باید قصد قربت داشته باشد، تا عبودیت در ساخت جامعه، در نظام حکومت، نظام زندگی مردم و مناسبات اجتماعی میان مردم بر مبنای عبودیت خدا که این هم تفصیل و شرح فراوانی دارد.

چهارم، عشق و عاطفه جوشان. این هم از خصوصیات اصلی جامعه اسلامی است؛ عشق به خدا، عشق خدا به مردم؛ «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (۲۰)، «ان الله يحبّ التّوابين و يحبّ

المتطهرين» (۲۱)، «قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله» (۲۲). محبت، عشق، محبت به همسر، محبت به فرزند، که مستحب است فرزند را ببوسد؛ مستحب است که به فرزند محبت کنی؛ مستحب است که به همسرت عشق بورزی و محبت کنی؛ مستحب است که به برادران مسلمان محبت کنی و محبت داشته باشی؛ محبت به پیامبر، محبت به اهل بیت؛ «الأمودة في القربي» (۲۳)

پیامبر این خطوط را ترسیم کرد و جامعه را بر اساس این خطوط بنا نمود. پیامبر حکومت را ده سال همین طور کشاند. البته پیداست که تربیت انسانها کار تدریجی است؛ کار دفعی نیست. پیامبر در تمام این ده سال تلاش می کرد که این پایه ها استوار و محکم شود و ریشه بدواند؛ اما این ده سال، برای این که بتواند مردمی را که درست برضد این خصوصیات بار آمدند، متحول کند، زمان خیلی کمی است. جامعه جاهلی، در همه چیزش عکس این چهار مورد بود؛ مردم معرفتی نداشتند، در حیرت و جهالت زندگی می کردند، عبودیت هم نداشتند؛ طاغوت بود، طغیان بود، عدالتی هم وجود نداشت؛ همه اش ظلم بود، همه اش تبعیض بود - که امیرالمؤمنین در نهج البلاغه در تصویر ظلم و تبعیض دوران جاهلیت، بیانات عجیب و شویایی دارد، که واقعاً یک تابلو هنری است؛ «فی فتن داستهم باخفافها و وطنتهم باظلافها» (۲۴) - محبت هم نبود، دختران خود را زیر خاک می کردند، کسی را از فلان قبیله بدون جرم می کشتند - «تو از قبیله ما یکی را کشتی، ما هم باید از قبیله شما یکی را بکشیم!» - حالا قاتل باشد، یا نباشد؛ بی گناه باشد، یا بی خبر باشد؛ جفای مطلق، بی رحمی مطلق، بی محبتی و بی عاطفگی مطلق.

مردمی را که در آن جو بار آمدند، می شود در طول ده سال تربیت کرد، آنها را انسان کرد، آنها را مسلمان کرد؛ اما نمی شود این را در اعماق جان آنها نفوذ داد؛ بخصوص آن چنان نفوذ داد که بتوانند به نوبه خود در دیگران هم همین تأثیر را بگذارند.

مردم پی در پی مسلمان می شدند. مردمی بودند که پیامبر را ندیده بودند. مردمی بودند که آن ده سال را درک نکرده بودند. این مسأله «وصایت»ی که شیعه به آن معتقد است، در

این جا شکل می‌گیرد. وصایت، جانشینی و نصب الهی، سرمنشأش این جاست؛ برای تداوم آن تربیت است، و آلاً معلوم است که این وصایت، از قبیل وصایتهایی که در دنیا معمول است، نیست، که هر کسی می‌میرد، برای پسر خودش وصیت می‌کند. قضیه این است که بعد از پیامبر، برنامه‌های او باید ادامه پیدا کند.

حالا نمی‌خواهیم وارد بحث‌های کلامی شویم. من می‌خواهم تاریخ را بگویم و کمی تاریخ را تحلیل کنم، و بیشترش را شما تحلیل کنید. این بحث هم متعلق به همه است؛ صرفاً مخصوص شیعه نیست. این بحث، متعلق به شیعه و سنی و همه فرق اسلامی است. همه باید به این بحث توجه کنند؛ چون این بحث برای همه مهم است.

و اما ماجراهایی بعد از رحلت پیامبر. چه شد که در این پنجاه سال، جامعه اسلامی از آن حالت به این حالت برگشت؟ این اصل قضیه است، که متن تاریخ را هم بایستی در این جا نگاه کرد. البته بنایی که پیامبر گذاشته بود، بنایی نبود که به زودی خراب شود؛ لذا در اوایل بعد از رحلت پیامبر که شما نگاه می‌کنید، همه چیز - غیر از همان مسأله وصایت - سرجای خودش است: عدالت خوبی هست، ذکر خوبی هست، عبودیت خوبی هست. اگر کسی به ترکیب کلی جامعه اسلامی در آن سالهای اوّل نگاه کند، می‌بیند که علی‌الظاهر چیزی به قهقرا نرفته است. البته گاهی چیزهایی پیش می‌آید؛ اما ظواهر، همان پایه‌گذاری و شالوده‌ریزی پیامبر را نشان می‌دهد. ولی این وضع باقی نمی‌ماند. هر چه بگذرد، جامعه اسلامی بتدریج به طرف ضعف و تهی شدن پیش می‌رود.

بینید، نکته‌ای در سوره مبارکه حمد هست که من مکرراً در جلسات مختلف آن را عرض کرده‌ام. وقتی که انسان به پروردگار عالم عرض می‌کند «اهدنا الصراط المستقیم» (۲۵) - ما را به راه راست و صراط مستقیم هدایت کن - بعد این صراط مستقیم را معنا می‌کند: «صراط الذین انعمت علیهم» (۲۶)؛ راه کسانی که به آنها نعمت دادی. خدا به خلیفها نعمت داده است؛ به بنی اسرائیل هم نعمت داده است: «یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم» (۲۷) نعمت الهی که مخصوص انبیا و صلحا و شهدا نیست: «فاولئک مع

الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ» (۲۸). آنها هم نعمت داده شده‌اند؛ اما بنی اسرائیل هم نعمت داده شده‌اند.

کسانی که نعمت داده شده‌اند، دو گونه‌اند:

یک عده کسانی که وقتی نعمت الهی را دریافت کردند، نمی‌گذارند که خدای متعال بر آنها غضب کند و نمی‌گذارند گمراه شوند. اینها همانهایی هستند که شما می‌گویید خدایا راه اینها را به ما هدایت کن. «غیرالمغضوب علیهم»، با تعبیر علمی و ادبیش، برای «الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» صفت است؛ که صفت «الَّذِينَ»، این است که «غیرالمغضوب علیهم و لا الضَّالِّينَ» (۲۹)؛ آن کسانی که مورد نعمت قرار گرفتند، اما دیگر مورد غضب قرار نگرفتند؛ «و لا الضَّالِّينَ»، گمراه هم نشدند.

یک دسته هم کسانی هستند که خدا به آنها نعمت داد، اما نعمت خدا را تبدیل کردند و خراب نمودند. لذا مورد غضب قرار گرفتند؛ یا دنبال آنها راه افتادند، گمراه شدند. البته در روایات ما دارد که «المغضوب علیهم»، مراد یهودند، که این، بیان مصداق است؛ چون یهود تا زمان حضرت عیسی، با حضرت موسی و جانشینانش، عالماً و عامداً مبارزه کردند. «ضالِّینَ»، نصاری هستند؛ چون نصاری گمراه شدند. وضع مسیحیت این گونه بود که از اوّل گمراه شدند - یا لاقلاً اکثریتشان این طور بودند - اما مردم مسلمان نعمت پیدا کردند. این نعمت، به سمت «المغضوب علیهم» و «الضَّالِّينَ» می‌رفت؛ لذا وقتی که امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسید، در روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «فلما ان قتل الحسين صلوات الله عليه اشتد غضب الله تعالى علي اهل الارض»؛ (۳۰) وقتی که حسین علیه‌السلام کشته شد، غضب خدا درباره مردم شدید شد. معصوم است دیگر. بنابراین، جامعه مورد نعمت الهی، به سمت غضب سیر می‌کند؛ این سیر را باید دید. خیلی مهم است، خیلی سخت است، خیلی دقت نظر لازم دارد.

من حالا فقط چند مثال بیاورم. خواص و عوام، هر کدام وضعی پیدا کردند. حالا خواصی که گمراه شدند، شاید «مغضوب علیهم» باشند؛ عوام شاید «ضالِّينَ» باشند. البته در

کتابهای تاریخ، پُر از مثال است. من از این جا به بعد، از تاریخ «ابن اثیر» نقل می‌کنم؛ هیچ از مدارک شیعه نقل نمی‌کنم؛ حتی از مدارک مورخان اهل سنتی که روایتشان در نظر خود اهل سنت، مورد تردید است - مثل ابن قتیبه - هم نقل نمی‌کنم. «ابن قتیبه دینوری» در کتاب «الامامة والسیاسة»، چیزهای عجیبی نقل می‌کند که من همه آنها را کنار می‌گذارم.

وقتی آدم به کتاب «کامل التواریخ» ابن اثیر می‌نگرد، حس می‌کند که کتاب او دارای عصبیت اموی و عثمانی است. البته احتمال می‌دهم که به جهتی ملاحظه می‌کرده است. در قضایای «یوم الدار» (۳۱) که جناب «عثمان» را مردم مصر و کوفه و بصره و مدینه و غیره کشتند، بعد از نقل روایات مختلف، می‌گوید علت این حادثه چیزهایی بود که من آنها را ذکر نمی‌کنم: «لعلل»؛ علت‌هایی دارد که نمی‌خواهم بگویم. وقتی قضیه جناب «ابی‌ذر» را نقل می‌کند و می‌گوید معاویه جناب ابی‌ذر را سوار آن شتر بدون جهاز کرد و آن‌طور او را تا مدینه فرستاد و بعد هم به «ربذه» تبعید شد، می‌نویسد چیزهایی اتفاق افتاده است که من نمی‌توانم بنویسم (۳۲). حالا یا این است که او واقعاً - به قول امروز ما - خودسانسوری داشته و یا این که تعصب داشته است. بالاخره او نه شیعه است و نه هوای تشیع دارد؛ فردی است که احتمالاً هوای اموی و عثمانی هم دارد. همه آنچه که من از حالا به بعد نقل می‌کنم، از ابن اثیر است.

چند مثال از خواص: خواص در این پنجاه سال چگونه شدند که کار به این جا رسید؟ من دقت که می‌کنم، می‌بینم همه آن چهار چیز تکان خورد: هم عبودیت، هم معرفت، هم عدالت، هم محبت. این چند مثال را عرض می‌کنم که عین تاریخ است.

«سعیدبن عاص» یکی از بنی‌امیه و قوم و خویش عثمان بود. بعد از «ولیدبن عقبه بن ابی‌معیط» - همان کسی که شما فیلمش را در سریال امام علی دیدید؛ همان ماجرای کشتن جادوگر در حضور او - «سعیدبن عاص» روی کار آمد، تا کارهای او را اصلاح کند. در مجلس او، فردی گفت که «ما جود طلحة؟»؛ «طلحة بن عبدالله»، چقدر جواد و بخشنده است؟ لابد پولی به کسی داده بود، یا به کسانی محبتی کرده بود که او

دانسته بود. «فقال سعيد ان من له مثل النشاستج لحقيق ان يكون جوادا» (۳۳). یک مزرعه خیلی بزرگ به نام «نشاستج» در نزدیکی کوفه بوده است - شاید همین نشاسته خودمان هم از همین کلمه باشد - در نزدیکی کوفه، سرزمینهای آباد و حاصلخیزی وجود داشته است که این مزرعه بزرگ کوفه، ملک طلحه صحابی پیامبر در مدینه بوده است. سعید بن عاص گفت: کسی که چنین ملکی دارد، باید هم بخشنده باشد! «والله لو ان لي مثله» (۳۴) - اگر من مثل نشاستج را داشتم - «لاعاشکم الله به عیاشا رغدا» (۳۵)، گشایش مهمی در زندگی شما پدید می‌آورد؛ چیزی نیست که می‌گویید او جواد است! حال شما این را با زهد زمان پیامبر و زهد اوایل بعد از رحلت پیامبر مقایسه کنید و ببینید که بزرگان و امرا و صحابه در آن چند سال، چگونه زندگی‌ای داشتند و به دنیا با چه چشمی نگاه می‌کردند. حالا بعد از گذشت ده، پانزده سال، وضع به این جا رسیده است.

نمونه بعدی، جناب «ابوموسی اشعری» حاکم بصره بود؛ همین ابوموسی معروف حکمیت. مردم می‌خواستند به جهاد بروند، او بالای منبر رفت و مردم را به جهاد تحریض کرد. در فضیلت جهاد و فداکاری، سخنها گفت. خیلی از مردم اسب نداشتند که سوار شوند بروند؛ هر کسی باید سوار اسب خودش می‌شد و می‌رفت. برای این که پیاده‌ها هم بروند، مبالغی هم درباره‌ی فضیلت جهاد پیاده گفت؛ که آقا جهاد پیاده چقدر فضیلت دارد، چقدر چنین است، چنان است! آنقدر دهان و نفسش در این سخن گرم بود که یک عده از آنهایی که اسب هم داشتند، گفتند ما هم پیاده می‌رویم؛ اسب چیست! «فحملوا الی فرسهم» (۳۶)؛ به اسبهایشان حمله کردند، آنها را راندند و گفتند بروید، شما اسبها ما را از ثواب زیادی محروم می‌کنید؛ ما می‌خواهیم پیاده برویم بجنگیم تا به این ثوابها برسیم! عده‌ای هم بودند که یک خرده اهل تأمل بیشتری بودند؛ گفتند صبر کنیم، عجله نکنیم، ببینیم حاکمی که این‌طور درباره جهاد پیاده حرف زد، خودش چگونه بیرون می‌آید؟ ببینیم آیا در عمل هم مثل قولش هست، یا نه؛ بعد تصمیم می‌گیریم که پیاده برویم یا سواره. این عین عبارت ابن‌اثیر است. او می‌گوید: وقتی که ابوموسی از قصرش خارج شد،

«اخرج ثقله من قصره علي اربعين بغلاً» (۳۷)؛ اشیای قیمتی که با خود داشت، سوار بر چهل استر با خودش خارج کرد و به طرف میدان جهاد رفت

طبیعی است که وقتی عدالت نباشد، وقتی عبودیت خدا نباشد، جامعه پوک می‌شود؛ آن وقت ذهنها هم خراب می‌شود. یعنی در آن جامعه‌ای که مسأله ثروت‌اندوزی و گرایش به مال دنیا و دل بستن به حطام دنیا به این جاها می‌رسد، در آن جامعه کسی هم که برای مردم معارف می‌گوید «کعب الاحبار» است؛ یهودی تازه مسلمانی که پیامبر را هم ندیده است! او در زمان پیامبر مسلمان نشده است، زمان ابی‌بکر هم مسلمان نشده است؛ زمان عمر مسلمان شد، و زمان عثمان هم از دنیا رفت! بعضی «کعب الاحبار» تلفظ می‌کنند که غلط است؛ «کعب الاحبار» درست است. احبار، جمع حبر است. حبر، یعنی عالم یهود. این کعب، قطب علمای یهود بود، که آمد مسلمان شد؛ بعد بنا کرد راجع به مسائل اسلامی حرف زدن! او در مجلس جناب عثمان نشسته بود که جناب ابی‌ذر وارد شد؛ چیزی گفت که ابی‌ذر عصبانی شد و گفت که تو حالا داری برای ما از اسلام و احکام اسلامی سخن می‌گویی؟! ما این احکام را خودمان از پیامبر شنیده‌ایم (۳۸).

وقتی معیارها از دست رفت، وقتی ارزشها ضعیف شد، وقتی ظواهر پوک شد، وقتی دنیاطلبی و مال‌دوستی بر انسانهایی حاکم شد که عمری را با عظمت گذرانده و سالهایی را بی‌اعتنا به زخارف دنیا سپری کرده بودند و توانسته بودند آن پرچم عظیم را بلند کنند، آن وقت در عالم فرهنگ و معارف هم چنین کسی سررشته‌دار امور معارف الهی و اسلامی می‌شود؛ کسی که تازه مسلمان است و هرچه خودش بفهمد، می‌گوید؛ نه آنچه که اسلام گفته است؛ آن وقت بعضی می‌خواهند حرف او را بر حرف مسلمانان سابقه‌دار مقدم کنند! این مربوط به خواص است. آن وقت عوام هم که دنباله‌رو خواصند، وقتی خواص به سستی رفتند، دنبال آنها حرکت می‌کنند. بزرگترین گناه انسانهای ممتاز و برجسته، اگر انحرافی از آنها سر بزنند، این است که انحرافشان موجب انحراف بسیاری از مردم می‌شود. وقتی دیدند سدها شکست، وقتی دیدند کارها برخلاف آنچه که زبانها می‌گویند، جریان

دارد و برخلاف آنچه که از پیامبر نقل می‌شود، رفتار می‌گردد، آنها هم آن طرف حرکت می‌کنند.

و اما یک ماجرا هم از عاثة مردم: حاکم بصره به خلیفه در مدینه نامه نوشت مالیاتی که از شهرهای مفتوح می‌گیریم، بین مردم خودمان تقسیم می‌کنیم؛ اما در بصره کم است، مردم زیاد شده‌اند؛ اجازه می‌دهید که دو شهر اضافه کنیم؟ مردم کوفه که شنیدند حاکم بصره برای مردم خودش خراج دو شهر را از خلیفه گرفته است، سراغ حاکمشان آمدند. حاکمشان که بود؟ «عمّار بن یاسر»؛ مرد ارزشی، آن که مثل کوه، استوار ایستاده بود. البته از این قبیل هم بودند - کسانی که تکان نخورند - اما زیاد نبودند. پیش عمّار یاسر آمدند و گفتند تو هم برای ما این طور بخواه و دو شهر هم تو برای ما بگیر. عمّار گفت: من این کار را نمی‌کنم. بنا کردند به عمّار حمله کردن و بدگویی کردن. نامه نوشتند، بالاخره خلیفه او را عزل کرد! (۳۹)

شیهه این ماجرا برای ابی‌ذر و دیگران هم اتفاق افتاد. شاید خود «عبدالله بن مسعود» یکی از همین افراد بود. وقتی که رعایت این سررشته‌ها نشود، جامعه از لحاظ ارزشها پوک می‌شود. عبرت، این جاست.

عزیزان من! انسان این تحولات اجتماعی را دیر می‌فهمد؛ باید مراقب بود. تقوا یعنی این. تقوا یعنی آن کسانی که حوزه حاکمیتشان شخص خودشان است، مواظب خودشان باشند. آن کسانی هم که حوزه حاکمیتشان از شخص خودشان وسیعتر است، هم مواظب خودشان باشند، هم مواظب دیگران باشند. آن کسانی که در رأسند، هم مواظب خودشان باشند، هم مواظب کل جامعه باشند که به سمت دنیاطلبی، به سمت دل بستن به زخارف دنیا و به سمت خودخواهی نروند. این معنایش آباد نکردن جامعه نیست؛ جامعه را آباد کنند و ثروتهای فراوان به وجود آورند؛ اما برای شخص خودشان نخواهند؛ این بد است. هر کس بتواند جامعه اسلامی را ثروتمند کند و کارهای بزرگی انجام دهد، ثواب بزرگی کرده است؛ اینها دنیاطلبی نیست. دنیاطلبی آن است که کسی برای خود بخواهد؛ برای خود

حرکت کند؛ از بیت‌المال یا غیر بیت‌المال، به فکر جمع کردن برای خود بیفتد؛ این بد است. باید مراقب باشیم. همه باید مراقب باشند که این‌طور نشود. اگر مراقبت نباشد، آن وقت جامعه همین‌طور بتدریج از ارزشها تهیدست می‌شود و به نقطه‌ای می‌رسد که فقط یک پوسته ظاهری باقی می‌ماند. ناگهان یک امتحان بزرگ پیش می‌آید - امتحان قیام ابي عبدالله - آن وقت این جامعه در این امتحان مردود می‌شود!

در این جا یک کلمه راجع به تحلیل حادثه عاشورا بگویم و فقط اشاره‌ای بکنم. کسی مثل حسین بن علی علیه‌السلام که خودش تجسم ارزشهاست، قیام می‌کند، برای این که جلوی این انحطاط را بگیرد؛ چون این انحطاط می‌رفت تا به آن جا برسد که هیچ چیز باقی نماند؛ که اگر یک وقت مردمی هم خواستند خوب زندگی کنند و مسلمان زندگی کنند، چیزی در دستشان نباشد. امام حسین می‌ایستد، قیام می‌کند، حرکت می‌کند و یک‌تنه در مقابل این سرعت سرایش سقوط قرار می‌گیرد. البته در این زمینه، جان خودش را، جان عزیزانش را، جان علی اصغرش را، جان علی اکبرش را و جان عباسش را فدا می‌کند؛ اما نتیجه می‌گیرد.

«و انا من حسین»؛ یعنی دین پیامبر، زنده شده حسین بن علی است. آن روی قضیه، این بود؛ این روی سکه، حادثه عظیم و حماسه پرشور و ماجرای عاشقانه عاشورا است که واقعاً جز با منطق عشق و با چشم عاشقانه، نمی‌شود قضایای کربلا را فهمید. باید با چشم عاشقانه نگاه کرد تا فهمید حسین بن علی در این تقریباً یک شب و نصف روز، یا حدود یک شبانه‌روز - از عصر تاسوعا تا عصر عاشورا - چه کرده و چه عظمتی آفریده است! لذاست که در دنیا باقی مانده و تا ابد هم خواهد ماند. خیلی تلاش کردند که حادثه عاشورا را به فراموشی بسپارند؛ اما نتوانستند.

منابع و مأخذ:

- (۱) مریم: ۵۹
- (۲) حجرات: ۱۳
- (۳) امالی شیخ صدوق، ص ۱۴۱
- (۴) حشر: ۲
- (۵) انعام: ۱۱
- (۶) قصص: ۴۱
- (۷) ابراهیم: ۲۸ و ۲۹
- (۸) یوسف: ۱۰۸
- (۹) آل عمران: ۱۴
- (۱۰) الیلد الامین، ص ۲۷۱
- (۱۱) تاریخ طبري: ج ۳، ص ۳۰۱. عقد الفرید: ج ۵، ص ۱۱۸
- (۱۲)
- (۱۳)
- (۱۴) ۱ و ۲ و ۳- لهوف، سیدبن طاووس ص ۸۸ و ۶۷، معالی السبطين، ج ۲، ص ۶۰
- (۱۵) مغزل: دوک، وسیله‌ای که با آن نخ یا ریمان ریسند.
- (۱۶) الاقبال سیدبن طاووس، ص ۳۳۳
- (۱۷) امالی شیخ صدوق، ص ۳۱۴
- (۱۸) امالی شیخ صدوق، ص ۳۱۴
- (۱۹) بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۷۸
- (۲۰) مائده: ۵۴
- (۲۱) بقره: ۲۲۲
- (۲۲) آل عمران: ۳۱

۲۳) شوری: ۲۳

۲۴) نهج البلاغه، خطبه‌ی دوم

۲۵) فاتحه‌الکتاب: ۶

۲۶) همان: ۷

۲۷) بقره: ۴۰

۲۸) نساء: ۶۹

۲۹) فاتحه‌الکتاب: ۷

۳۰) الکافی، ج ۱، ص ۳۶۸

۳۱) ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۷۰ تا ۱۶۷

۳۲) ابن اثیر، جلد سوم، ص ۱۱۳ تا ۱۱۶

۳۳)

۳۴)

۳۵) ۳ و ۴ و ۵. ابن اثیر، جلد سوم، ص ۱۳۷ تا ۱۴۰

۳۶) ابن اثیر، ج ۳، ص ۹۹ تا ۱۰۰

۳۷)

۳۸) تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۱۵

۳۹) تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰ تا ۳۱

آموزه‌ها و عبرت‌های نهضت سالار شهیدان

حجت الاسلام و المسلمین سید احمد خاتمی

عضو هیئت‌رئیسه خیرگان رهبری و امام‌جمعه موقت تهران

السلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح التي حلت بفنائک، علیک منی سلام الله ابدًا ما بقیة و بقی الیل و النهار و لا جعله الله آخر العهد منی لزیارتکم، السلام علی الحسین و علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین.

در رابطه با نهضت الهی سالار شهیدان ابی عبدالله الحسین (ع)، ابعاد گوناگونی از بحث قابل طرح است. انگیزه‌های قیام سیدالشهدا، درسهای این قیام الهی، آموزه‌های اخلاقی این پیام، آموزه‌های سیاسی نهضت ابی عبدالله، مبانی قرآنی این نهضت، تحلیلی از یاران حضرت و تحلیلی از حرکت تاثیر گذار کاروان آزادی بخش کربلا مباحثی است که می‌تواند راه گشا باشد در عرصه عملی زندگی ما.

از جمله مباحث کلیدی در رابطه با سیدالشهدا، بحث عبرتهای عاشورا است. بحثی که اصلش در کلام پیشینیان مطرح بود، ولی طرح بحث با این عنوان و با این سبک و سیاق از مقام معظم رهبری مدظله العالی است. فرق است بین درس و عبرت. ما در درس دنبال اوج‌ها و عظمتها هستیم. ایثار سیدالشهدا را مطرح می‌کنیم. فداکاری حضرت را، عشق حضرت را به خداوند. مسئله ولایت مداری یاران سیدالشهدا، شجاعت یاران سیدالشهدا و

دهها مقوله دیگری که در عرضه درس قابل طرح است. اما در عبرتها ما فقط دنبال اوج نیستیم، دنبال این هستیم که ببینیم چه شد که این حادثه به وجود آمد. عبرت از ریشه عبور است. عبور گذشته به آینده. در آینه گذشته، آینده را دیدن، عبرت می‌شود. عبرت آموزی بسیار راه گشاست و سبب می‌شود که آن گرفتاری که پیش آمد و سرانجامش نهضت سالار شهیدان و فدا شدن بهترین بندگان خدا بود به وجود آید.

در غرر الحکم از کلام امیرالمومنین (ع) آمده است: "الاعتبار منذر ناصح (۱)؛ عبرت آموزی هشدار دهنده دلسوز است."

در کلام دیگری فرمود: "الاعتبار بتمر العصمه (۲)؛ کسی که عبرت بگیرد سبب می‌شود که از خیلی افتادنها محفوظ بماند."

و باز می‌فرماید: "من کثر اعتبار قل عثاره... (۳) کسی که زیاد از گذشته عبرت بگیرد، لغزشش کم است."

حال بحثی که اینجا شایسته تحلیل است، یافتن این زمینه‌هاست که چه زمینه‌هایی پیش آمد که آن حادثه جانگداز را در پی داشت. برای تحلیل این ماجرا باید به گذشته برگردیم و روی این نکته حساب باز کنیم که از جمله نگرانیهای پیامبر، که متأسفانه اتفاق افتاد، نگرانی ارتجاع بود، ارتجاع یعنی بازگشت به بینشهای جاهلی، بازگشت به رفتار جاهلی، بازگشت به ارزشهای جاهلی، این ارتجاع است. "افاین مات او قتل انقلابتم علی اعقابکم (۴) آیا اگر این پیامبر بمیرد، یا کشته شود، شما بازگشت به گذشته می‌کنید؟" انقلابتم علی اعقابکم یعنی ارتجاع. و ارتجاع سازان هم معمولاً نگهبانان فرهنگ بیگانه‌اند، آنها که نگهبان فرهنگ بیگانه‌اند، تمام تلاششان این است که وضعیت را به شکل اول برگردانند.

قرآن کریم می‌فرماید: "یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا الذین کفروا یردوکم الی عقابکم، فتقلبوا خاسرین (۵). ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر از راه کفار پیروی کنید، آنها تمام آرزویشان این است که شما را به گذشته برگردانند و دوالو تکفرون و بدانید اگر برگشتید به گذشته و ارتجاع و بیماری ارتجاع به جانتان افتاد، فتقلبوا خاسرین این شما هستید که

زیان می‌بینید نه خدا، نه دین." و قال موسی: "ان تکفروا انتم و من فی الارض جميعاً فان الله لغنی الحمید(۶). اگر همه شما کافر شوید، خدا به شما نیازی ندارد، گر جمله کائنات کافر گردند، بر دامن کبریایش ننشینند گرد." این نگرانی پیامبر اکرم (ص) بود، تمام تلاشش را هم به خرج داد که این عارضه اتفاق نیفتد، اما متأسفانه بعد از پیامبر اکرم این عارضه اتفاق افتاد. در سوره مریم، آیه ۵۹ داریم: "فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوه و اتبعوا الشهوات فسوت یلقون غیا؛ بعد از انبیاء، آدمهای ناخلفی سرکار آمدند که در پی شهوات رفتند و نماز راضایع کردند، اینها سزای رفتار ننگینشان را در قیامت خواهند دید." در ذیل این آیه روایتی است که پیامبر اکرم فرمود: "بعد از ۵۰ سال در امت من این حادثه اتفاق می‌افتد." پیش بینی کرده بود، حقیقتاً پیامبر اکرم (ص) می‌دید حوادث بعد از خودش را. با این همه اگر پیامبر اکرم (ص) به خصوص در این هفتاد روز آخر عمرش از غدیر خم تا شهادت یا رحلت حضرت این همه دغدغه دارد، که امیرالمومنین علی (ع) حاکمیت و هدایت امت بعد از خودش را به دست بگیرد، دقیقاً به خاطر احساس همین خطرات است. چون می‌دید اگر رجل الهی، شخصیت مقتدر الهی، امیرالمومنین (ع) جلودار باشد، خطرهای اتفاق نخواهد افتاد. اما اگر دیگری در راس قرار بگیرد، چنین چیزهایی اتفاق می‌افتد و افتاد. این که پیغمبر به شدت مریض است، در تب دارد می‌سوزد، اما بیشتر از درد خودش، از درد آینده امت می‌سوزد! می‌گوید دوات و قلم بیاورید تا بگویم چیزی بنویس که بعد از من گمراه نشوید. این گمراهی چیست؟ همان ارتجاع است. بازگشت به ارزشهای جاهلیت است. همانها که در پی این بودند که این ارتجاع اتفاق بیفتد و اتفاق افتاد آنچه نباید اتفاق می‌افتاد. زمینه‌های این ارتجاع به تعبیر قرآن کریم، کم رنگ شدن معنویت بود. اضاعوا الصلاه؛ صلاه در قرآن هم خودش اصالت دارد و هم نهاد همه معنویتهاست.

"الذین ان مکنه فی الارض اقام الصلاه و آتی الزکاه و امر به المعروف و نهی عن المنکر(۷)؛ آنها که وقتی به قدرت می‌رسند اقامه نماز می‌کنند، یعنی اولین دغدغه‌شان معنویت جامعه است." معنویتش که ستون فقرات جامعه دینی است، روح است. اگر در

جامعه دینی معنویت نباشد، معنویت که می‌گوییم یعنی چه؟ یعنی ارزشهای دینی حاکم نباشد، رفتار دینی حاکم نباشد، قوانین دینی حاکم نباشد، این جامعه اسمش دینی است، خودش کالبدی بی روح است. "الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلاه یعنی یاران خدا آنها هستند که وقتی به قدرت می‌رسند، دغدغه اولشان دین است." با اینکه بحث، بحث علمی است و در بحث علمی نباید در سیاست رفت، باید علمی تحلیل کرد، اما حیف می‌دانم این کلمه را نگویم، در انتخابات ریاست جمهوری باید در بین کاندیداها نگاه کرد، این دغدغه را چه کسی بیشتر دارد؟ این مهم است، این جان حکومت است. الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلاه. کسی که تا سرکار می‌آید، به فکر دکور محل کارش باشد، به فکر نو نوارساندن حزب و باندش باشد، این در شأن حکومت دینی نیست. البته دغدغه دین را داشتن یعنی دغدغه خدمت به مردم هم، چون دین می‌گوید: "خدمت به مردم" قرآن کریم می‌گوید: راز انحراف از اینجا شروع شد که معنویت‌ها رنگ باخت. ارزشهای دینی، ارزشهای دینی چیست؟ دلباخته دین بودن یک ارزش دینی است. تلاش در جهت تحقیق رضای خدا، یک ارزش دینی است. تلاش در جهت خدمت به مردم ارزش دینی است. "فخلف من بعدهم خلف اضیاعوا الصلاه یعنی کسانی سرکار آمدند که این دغدغه‌ها را نداشتند" پیامد طبیعی این کار چیست؟ "و اتبعوا الشهوات (۸)" یعنی دقیقاً ارتباط متقابل هست. در هر جامعه‌ای که ارزشهای دینی رنگ باخت، "و اتبعوا الشهوات"، ضد ارزشها می‌آید، خواسته‌های نفسانی جایش را می‌گیرد. شهوت جایش را می‌گیرد. شهوت یعنی خواسته‌های نفسانی، یک بخشی از آن شهوات جنسی است. ریاست طلبی هم شهوت است، باند بازی هم شهوت است، پیامبر اکرم (ص) وقتی به پیامبری مبعوث شد، در جامعه‌ای مبعوث شد که حرف اول را پول و ثروت می‌زد، حرف اول را نژاد می‌زد. "الیهکم التکاثیر، حتی زرتیم المقابر" (۹) "انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون" اینها حرف اول را می‌زند. هوس حرف اول را می‌زند. اما پیامبر اکرم (ص) آمد، این ضد

ارزشها را کنار زد، به جای آن تقوا را آورد. "ان اکرمکم اتقواکم" نه پول، نه ثروت، نه ریا، نه نژاد، فقط تقوی. تقوی یعنی نگاه داری حریم برای خدا.

در مجالس آن زمان هر کسی می‌گفت که من کی هستم، نسبم چیست، نوبت به سلمان فارسی رسید، سلمان خودش را اینگونه معرفی کرد. گفت: "من بنده‌ای از بندگان خدا هستم، کنت ضالاً فهدانی الله بمحمد صلی الله علیه و آله، هذا حسبی و هذا نسبی (۱۰)، من بنده گمراهی بودم، به برکت پیامبر هدایت شدم. حسبم، نسبم این است" این یک ارزش است. یک نفر به خدمت پیامبر اکرم (ص) رسید و عرض کرد: یا رسول الله مرا می‌شناسی؟ پیامبر (ص) فرمودند: نه گفت: من پسر فلانی هستم، او پسر فلانی است و نه پشتش را گفت. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: "اما انک عاشر هم فی النار (۱۱)" همیشه هم در جهنم تو هستی. یعنی به پدران مشرک نباید بالید.

ما به ایران اسلامی می‌بالیم و باید بالید. اما کدام ایران، کدام ایرانی است که اسلام زنده‌اش کرد؟ و پس از زنده شدن، همین ایران اسلامی را در خدمت اسلام قرار داد. شهید مطهری در کتاب: «خدمات متقابل اسلام و ایران» تفسیرش را بیان کرده است. این ایران بالیدنی است نه آن ایرانی که ملی گراها می‌گویند و شاه می‌گفت و جشنهای دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی به راه انداخت. به شاهی که نامه پیغمبر را پاره کرد، بالیدن به او ننگ است. این افتخار ندارد که آدم به امثال خسرو و پرویز و امثال اینها ببالد که نامه پیغمبر را پاره کردند. آن ملی گرایی که امام فرمود: شرک است، یعنی این. آن ملی گرایی که امام با آن مبارزه می‌کرد یعنی این. این چیزی بود که در جاهلیت هم بود. پیامبر اکرم (ص) کنارش زد و فرمود که ارزش تقوی است. فرمود که ارزش جهاد است. فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً (۱۲)، هر که ایثارگرتر، ارزشش بیشتر، ارزش سابقه جهاد است در راه خدا، هر که سبقت بیشتری در دین دارد، ارزش بیشتری دارد. ارزش، علم جهت دار است، نه هر علمی. علمی که سبب بشود انسان در برابر خدا، متواضع بشود. قل هل یتوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون (۱۳). می‌گویند این علم است، نه هر که

فیزیک بلد بود، نه هر کسی شیمی بلد بود، نه هر که فقه بلد بود، نه هر که اصول بلد بود، حتی نه هر کسی که علم توحید بلد بود، آن علمی را که قرآن اسمش را علم می‌گذارد، آن علمی است که نور باشد، علم نور، آن علمی است که انسان را با خدا آشتی بدهد، هر علمی که می‌خواهد باشد. فقه اصطلاحات است، اصول اصطلاحات است، فیزیک و شیمی هم اصطلاحات است، البته فقه علم مقدسی است، قداست این علم را نمی‌شود انکار کرد، اما اصطلاحات آدم را به جایی نمی‌تواند برساند، به جد پیامبر اکرم (ص) انقلابی در ارزشها به وجود آورد و در طول این بیست و سه سال موفق بود ولی بیست و سه سال مدت زیادی نیست، ساختن یک نسل زمان بر است، صد سال، بیشتر از صد سال کار لازم دارد. اما اگر بخواهیم نمره بدهیم، پیامبر اکرم (ص) در این بیست و سه سال فوق العاده موفق بود. اما متأسفانه، پس از پیامبر اکرم (ص)، دیدیم که آن ارزشها کم کم رنگ باخت، آن مسابقه‌ای که سر شهادت بود، ما در جنگ بدر، می‌بینیم... سر اینکه به میدان جنگ بروند پدر و پسر، قرعه کشی کردند و هر دو گفتند: ما باید برویم، سرانجام قرعه به نام پسر افتاد و در جنگ بدر به شهادت رسید، پدر هم در جنگ احد به شهادت رسید، مسابقه سر ایثار بود. جابر ابن عبدالله انصاری، اولین زائر سالار شهیدان، ابی عبدالله الحسین (ع)، بابایش، عبدالله بن حزام، از شهدای جنگ احد هست، می‌گوید: آخرین لحظات بابام بود، آمدم بالینش، دیدم در حال جان دادن است، اما اشاره کرد که تشنه هستم، رفتم برایش یک جام آب آوردم. تا جام آب را خواستم به دستش بدهم به فرد کنارش اشاره کرد که اول او آب بنوشد سپس اگر آبی باقی ماند، او هم می‌خورد. او گفت: نمی‌نوشم و خواست نفر سومی که در کنارش است آب بدهم، او هم ننوشید و به بغل دستی اشاره کرد، به همین ترتیب آب را بر سر هفت نفر بردم و ایثار کردند و لب تشنه جان دادند. حال به ایام بعد از وفات پیامبر اکرم (ص) نگاه می‌کنیم، می‌بینیم مسابقه، مسابقه دنیا طلبی است، آن هم ای کاش از ملک شخصی بود، غارت‌گری از بیت المال، در این میان کسی وجود دارد که از بیت المال آن قدر مال بدست آورده است که بعد از مرگش طلاها را با تبر تقسیم

می‌کردند و دست‌آنهایی که تبر می‌زدند، تاول می‌زد (۱۴)، طبیعی است که وقتی جامعه به چنین روزی می‌افتد، این حوادث به وجود می‌آید. میلیونها دینار از بیت‌المال به غارت رفت، نه از ناحیه بیگانگان، از ناحیه‌آنهایی که پیامبر(ص) را می‌شناختند و چه بسا سابقه رزم و جهاد داشتند، چه بسا سابقه جانبازی هم داشتند، این که مقام معظم رهبری این همه روی مسئله خواص عنایت دارند و می‌گویند: اگر خواص به انحراف کشیده بشوند، جامعه به انحراف کشیده می‌شود، انگیزه‌اش نیز همینطور. در جامعه‌ای که ارزشها حاکم بودند، در این جامعه خوبان عزیزند، در این جامعه ایثارگران و جانبازان و آزادگان و آنهایی که سهمی در انقلاب دارند عزیزند، طبیعی است، اما در جامعه‌ای که ارزشها رنگ باخت، در این جامعه، امام حسین (ع) فدا می‌شود و فریادی هم آن روز از کسی بر نمی‌خیزد. درست است که چهار سال بعد، مختار قیام کرد و بعد تواین قیام کردند ولی آن زمان فریادی بر نخواست، این جای عبرت دارد. سر بریده سیدالشهدا در شهرهایی بالای نیزه بود که پنج بار در روز می‌گفتند: اشهد ان محمد رسول الله(ص)، در فضایی که اینجور ارزشها رنگ بیازد، این حوادث را در پی دارد و حوادث بسیار سخت و به جُذ عبرت آموز است، امیرالمومنین علی (ع) در نامه ۶۱ نهج البلاغه، می‌فرماید: "من عاشق شهادتم، یک ذره دلبسته دنیا نیستم، اما اگر قدرت و حکومت را بدست می‌گیرم، به خاطر دلایل دنیوی نیستم، و لکنی اننی یدی امر هذمه سفهاءها وفجارها فیتخدو امان الله دولا و عباده حوند و الصالحین حزبا و الفاسقین حزبا؛ من نگرانی‌ام این است که افراد سفیه (آنهایی که مشکل عقلانی دارند و سبک عقل‌اند) افراد فاجر، بی‌دین و لا مذهب سر کار بیایند" اگر عنصر سفاقت با عنصر فجور در کنار هم قرار گرفتند، چه از آب در می‌آید؟ این از آب در می‌آید که بیت‌المال را ملک شخصی خودشان می‌بینند. مردم را برده خودشان می‌دانند و با هر چه آدم خوب است در می‌افتند و با هر چه آدم فاسق و فاجر است، طرح دوستی می‌ریزند، دقیقاً همان که ما در حکومت ننگین سلسله پهلوی شاهدش بودیم و این حوادث بعد از پیامبر اتفاق افتاد. دیگر جای انکار ندارد. کسی که تبعیدی پیغمبر بود، از سوی پیامبر

رحمت که ابوسفیان را بخشید، این را تبعیدش کرد، عبدالله بن ابی سرخ، استاندار مصر شد در کوفه‌ای که علی (ع) را به خود دیده استانداری نصب می‌شود، از فرط شراب خواری، در محراب شراب قی می‌کند، نماز صبح دو رکعتی را چهار رکعت می‌خواند، می‌گفت: امروز حالم خوب است و چهار رکعت هم می‌خوانم، این می‌شود والفسقین حزبا، چنین بلایی سر اسلام آمد، این عبرت است، عبرت به جُذ شایسته تامل و این را هم در نتیجه‌گیری عرض کنم، خدا با هیچ کس خویش و قومی ندارد، جهان براساس سنن الهی می‌گردد، اگر خدای نکرده، هر امتی آنچنان عمل کند، همان بر سر امت می‌آید که بر سر امت بعد از پیامبر اکرم (ص) آمد، عبرتی که از حادثه عاشورا می‌گیریم، آن است که سعی کنیم با تمام وجودمان، پاسدار ارزشها باشیم، پاسدار معنویت باشیم، پاسدار قوانین دینی باشیم، اگر این بودیم، یا ایها الذین آمنوا ان تنصر الله ينصرکم (۱۵)، شما با خدا باشید خدا کمکتان می‌کند. اما اگر خدای ناکرده با تساهل و تسامح نابجا، ارزشها رنگ باخت، نتیجه‌اش می‌شود: فدا شدن، خودپسندی و فدا شدن نخلهای معطر جهان هستی و فدا شدن ماههایی همچون حسین (ع) که حول این خورشیدند، حضرت عباس بن علی (ع)، حضرت علی اکبر (ع)، که هر کدام برای خود گل معطری بودند که هنوز هم جان بشریت از فداکاری آنها همچنان در حال نشاط هست.

عالم از شور تو غرق هیجان است هنوز

نهضت مایه الهام جهان است هنوز

جاودان بینمت استاده به پیکار دلیر

لا اری الموت ترا ورد زبان است هنوز

منابع و مأخذ:

- ۱- غررالحکم
- ۲- غررالحکم
- ۳- غررالحکم
- ۴- سوره آل عمران آیه ۱۴۴
- ۵- سوره آل عمران آیه ۱۴۹
- ۶- سوره ابراهیم آیه ۸
- ۷- سوره حج آیه ۴۱
- ۸- سوره مریم آیه ۵۹
- ۹- سوره نکاتر
- ۱۰- میزان الحکمه کلمه فخر
- ۱۱- میزان الحکمه کلمه فخر
- ۱۲- سوره نساء آیه ۹۵
- ۱۳- سوره زمر آیه ۹
- ۱۴- رج رسالت خواص تألیف سید احمد خاتمی
- ۱۵- سوره محمد(ص) آیه ۷

نقش تحولات سیاسی و اجتماعی در قیام عاشورا

دکتر رضا شعبانی

واقعه تلخ و فاجعه دردمباری را که در سال ۶۱ هجری در تاریخ اسلام پیش آمده است، از دیدگاه‌های مختلف می‌شود بررسی کرد. یکی از دیدگاه تحولات سیاسی اجتماعی دنیای مسلمانان که از ابتدای تاریخ حیات پیغمبر (ص) آغاز می‌شود و تا زمان آن بزرگوار ادامه پیدا می‌کند. دوم از منظر جهان تشیع که شاید از مهم ترین وقایعی است که به آن می‌پردازد و با چشم باز، به این حادثه نگاه می‌کند و سومی از نگاه ملت مسلمان ایران است در خلال چند صد سال تاریخ یعنی قریب به هزار و سیصد و پنجاه سال یا کمی بیشتر. باید متوجه بود که این واقعه فقط به صورت یک حادثه در تاریخ تجلی نمی‌کند بلکه مظهر جمیع نقطه نظرها و توجهاتی است که از شهادت امام حسین (ع) به عنوان یک فرهنگ، پدیده‌ای را به وجود آورده که ملت ما به خصوص از زمانی که گرایش قاطع تری به سوی تشیع پیدا کرد یعنی از زمان صفویان به این سو، به آن به چشم عمیق تر و پربارتری هم نگاه کرده است. بنده مایلم که ابتدا از دید تاریخ نگاه کنم و بگویم که چطور شد که جامعه‌ای که هنوز شصت سال از هجرت بزرگترین مردی که تاریخ بشر به خودش دیده و نه تنها دنیای عرب یا دنیای اسلام بلکه می‌توان گفت که در تمامی تاریخ حیات انسانها "مردی به

این عظمت یافت نشده، این مرد با آن دستاوردهای عظیمش به فرهنگ و اندیشه بشری و به پیشرفت‌ها و ترقیات و تحولات بزرگ حیات انسانی "دچار چنان تفرقه‌ای می‌شود که نیره آن بزرگمرد به صورتی بس دردناک در سرزمینی که ناشناخته هم نبود و دنیای عرب در آنجا اقامت گرفته بود شهید می‌شود. مطلب این است که تا زمان زندگانی پیغمبر (ص) مردم به واسطه عظمتی که آن بزرگ داشت و تمکینی که به ناگزیر به ایشان می‌کردند سر تسلیم فرود می‌آوردند. بزرگان عرب هم که از هر سو به دیار مدینه می‌شتافتند و محضر آن بزرگوار را درک می‌کردند، به این حقیقت مسلم که پیغمبر شخصیتی است ممتاز و مافوق هر آدم دیگر، متوجه بودند و با خضوع تمام مواجه می‌شدند. اما بعد از رحلت آن بزرگوار هست که عصیت قبیله‌ای عرب مجالی برای حضور پیدا می‌کرد. طبیعی هم بود از زمان خلیفه دوم جهان اسلام رو به انبساط عظیمی گذاشت و گسترده‌گی فوق العاده پیدا کرد. سرزمینهای پهناوری مثل ایران که اگر نگوییم بزرگترین قدرت سیاسی، نظامی، اقتصادی فرهنگی دنیای قدیم بود، حداقل این است که یکی از دو ابر قدرت بزرگ شناخته شده جهان بود، تقریباً تماماً به تصرف مسلمین درآمد. با آن همه ثروتهای افسانه‌ای، آن همه امکانات، آن همه وسعت شهرها، آن همه مردم با هوش، زکی، فطن و دانا، اینها همه به نحوی با اسلام آشنا می‌شدند و از سمت مغرب هم سرزمینهای خلافت غربی وسعت فوق العاده‌ای پیدا کرد. یعنی به مرور زمان تمامی بخشهایی که در شرق دریای مدیترانه است، به تصرف مسلمین درآمد و بعد سرزمینهای شمال آفریقا و جنوب دریای مدیترانه مثل مصر و صفحات مجاور آن، بمانند لیبی، تونس، الجزیره و مراکش. اینها هم به همین صورت، یکی پشت سر دیگری در صفوف مسلمین قرار می‌گیرند. چیزی که مسلم است این است که خلیفه مسلمین بر بلاد وسیعی که تا آن روز، کمتر امپراتوری به خودش دیده بود، حاکمیت پیدا کرد، این حاکمیت البته برای کسانی که در مراتب بزرگ خلافت مسلمین قرار گرفته بودند، شاید جای تحلیل خاص خودش را داشته باشد ولی برای مردمی که هنوز آمادگی نداشتند که یک چنین سرزمین‌های پهناوری را در تصرف داشته باشند و

بیشتر از هر چیزی به جستجوی ثروت و مکنت و نعمت خداداد در این کشورها می‌پرداختند، وقایع غیر مترقبه‌ای را رقم می‌زد. پیدایش نوعی اشرافیت، یعنی: اشرافیت قبیله‌ای و در کنار آن گستردگی زندگی مدنی مردم، پیدایش چیزهایی که اصلاً تا آن روز، دنیای عرب با آنها آشنا نبود و حتی فکرش را هم نمی‌توانست بکند. اینها به مردم، وسعت ذهنی دیگری داد، خواه ناخواه، کسانی که می‌آمدند و در کنار این همه متصرفات جدید و فتوح که دستیابی پیدا می‌کردند به آن اندازه ثروتی که غیر قابل باور بود، از حالت طبیعی خودشان بیرون می‌آمدند و می‌بینیم که از زمان خلیفه سوم یک طبقه جدیدی از اشرافیت قبیله‌ای عرب روی کار آمد که اینها وجه ممیزشان عبارت است از ثروت زیاد، مال اندوزی، جستجوی اعتبار جهانی و قدرت یابی در مراکز مدنی و در همان حال کناره‌گیری از آن چیزی که روح و اساس دیانت حقه اسلامی است و آن چیزی است که ما در حیات ملی خودمان به عنوان عدالت اجتماعی نام می‌بریم. این مشکلات طبعاً با به خلافت رسیدن حضرت امیرالمومنین علی (ع) برای عده‌ای شکل دیگری به خودش گرفت و به همین دلیل است که حضرت علی (ع) در سال ۳۶ هجری ناگزیر شدند برای پایان دادن به بحرانهایی که جهان خلافت اسلامی را در بر گرفته بود به سرزمین بین النهرین تشریف بیاورند و در کوفه مستقر بشوند. این مهاجرت اجباری برای مولای ما، دشواریهای خاص خودش را هم داشت. یعنی مکه و مدینه را که به خصوص تا این زمان، مقر خلافت و محل تمرکز امور سیاسی، نظامی، اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی دنیای اسلام و عرب بود از اعتبار انداخت. البته یک گروه دیگری از اعراب بودند که از زمان خلیفه سوم، یعنی باز بهتر بگویم از زمان حتی خلیفه دوم و وقتی که جنگهای رده به وجود آمد، اینها در شام مستقر شدند. یعنی فرزندان ابوسفیان و حالا صرف نظر از نحوه مسلمان شدن آنها، یک امر مسلم این است که آنها اسلام را با آن چیزی که دریافت خودشان از قدرت سیاسی بود، همراهی می‌دادند و کم کم جا گرفتن اینها در منطقه شام و دمشق و حضور قوی اینها در عرصه سیاستهایی که در مدینه پا می‌گرفت. اینها هم در زمان حضرت

علی (ع) به شکل ناموجهی در برابر آن بزرگوار ایستادگی کردند و نتیجه همان جنگهایی است که می‌دانیم، جنگ جمل، جنگ صفین، جنگ نهروان، که به مقدار بسیار زیادی نیروهای امام ما را صرف خودش کرد و دشواریهایی که به وجود آورد و تفرقه‌ای که در جهان اسلام پیش آورد. اما بعد از سال ۴۱ هجری که معاویه بر اریکه اقتدار استقرار پیدا کرد، برای هیچ کسی تقریباً جای ابهام باقی نمی‌گذاشت که میل دارد قدرت را به صورتی خالص در دستهای خودش بگیرد و هر گونه نیروی مخالفی را هم از میان بردارد. عده‌ای را از طریق تحیب و جذب و عده‌ای را هم از طریق ایجاد رعب و بی‌خانمان کردن، از جای خودشان به جای دیگری منتقل کردن و نهایتاً به خشونت‌گرایی متوسل شدن یعنی طوری شد که در زمان خلافت معاویه و بعد هم اولاد او، یعنی آن عده‌ای که از سال ۴۱ تا سال ۱۳۲ هجری به عنوان امویان در آن دو شاخه حاکمیت پیدا کردند، خشونت‌گرایی و ارباب، صفت ممیزه بود. در حقیقت اینها خلافت اسلامی را که مبتنی بر شریعت بود، و قوانین پاک و مقدس جاودانی پیغمبر (ص) را با نظامات اداری بازمانده از قدرتهای قوی قبل از اسلام مثل ایران یا روم ترکیب کردند. به خصوص که معاویه در منطقه دمشق بود و در آنجا هم سوابق حکومتی رومیان کاملاً جای محکمی برای خودش پیدا کرده بود. با این حال معاویه تا وقتی خودش زنده بود، توجه به مسائلی داشت که در اهم وجوه آن می‌شود گفت: اعتنا یا اظهار ادب و خضوع نسبت به خاندان گرامی عترت و طهارت (ع) بود. اما معاویه خودش هم می‌دانست که تدبیری که خاص اوست و او را از زمره دهات عرب می‌گرداند و از زمره برجستگان و نوابغ مسلم دنیای عرب و اسلام آن روزگار نشان می‌داد. بعد از او تداوم زیادی پیدا نمی‌کند. چون یزید بر خلاف پدر صاحب آن فطانت و ذکاوت و زیرکی فوق العاده نبود که از طریق تدبیر و اندیشیدن سیاسی یا فعالیتهایی که به هر حال بازیگران فوق العاده جهان سیاست به آنها معتاد هستند بتواند دنیا را اداره کند. انتظار هم بود که بعد از معاویه، یزید دچار دشواری بشود و این دشواری هم به این صورت ظاهر شد که می‌باید از کسانی که در مدینه بودند و به خصوص شاخصیت و اعتبار عظیمی در جهان

اسلام داشتند و بالاخص خاندان گرامی طهارت و عترت علیهم السلام، بیعت بگیرند، اینجاست که ما متوجه تحول عظیمی می‌شویم که در تاریخ جهان اسلام و در بین مردمی که تا آن روز به ملایمت و به مماشات با قدرت مسلط خلافت برخورد می‌کردند روی داد. اهمیتی که قیام حضرت امام حسین (ع) پیدا می‌کند از این دیدگاه خاص است که اگر ایشان می‌خواستند به آن چیزی که می‌گذشت تمکین نکنند و خودشان را متوجه به آن قدرت مطلقه فائقه به اسم خلافت در دمشق بسازند، طبیعی بود که زندگی راحتی را می‌توانستند تدارک ببینند و بی هیچ گونه اشکالی هم حیات ایشان می‌گذشت و اگر می‌خواستند بایستند و مبارزه نکنند با تبلیغاتی که یزید و اعوان و خانواده او علیه امام و دوستان ایشان می‌کردند، در حقیقت در مقابل آن جم غفیری که دور و بر یزید را گرفته بودند، شرمه‌ای از مردم بودند که با امام راه می‌رفتند و تازه این را هم متوجه هستیم که در جریان قیام حضرت امام حسین (ع) مشخص شد که حتی آن عده کم هم فقط در موارد خاصی بود که جرات و شهامت این را داشتند که ارادت خودشان را به مولای خودشان بیان نکنند و الا به صورت ظاهر، محیط خشونت و رعب در مردم چندان تاثیر گذاشته بود که میل به دنیا دوستی و تجمل‌گرایی و برخورداری از نعم جهانی بر آن چیزی که آخرت‌گرایی و حقیقت‌طلبی بود غلبه پیدا می‌کرد. حضرت امام حسین (ع) مایل نبودند که به یزید دست بیعت بدهند و آن کار هم در شأن آن بزرگوار نبود. در حقیقت اینجاست عظمت آن، نه بزرگی که مولای ما می‌فرمایند به قدرت فائقه آن روز و این نه، نه بزرگی است که هم قبل از امام حسین و هم بعد از ایشان تمامی مردان بزرگی که پیرو راستی و حقیقت و صداقت و درستی امام بودند به قدرتهای متوقع و متفوق روزگار خودشان بیان می‌کردند. یعنی حقیقتاً در وجود شامخ و متعالی حضرت امام حسین (ع) آن چیزی را جستجو می‌کنیم که اگر به دنبال قضایا برویم آنها را می‌توانیم تحلیل کنیم. امام حسین (ع) تا سال ۶۱، رقمی مثل ۵۷، ۵۸ سال از عمر مبارکش گذشته بود. ایشان در کمال پختگی عقلی، صلابت وجودی، استحکام مبانی اخلاقی، و قوت دینداری خودشان

بودند و اتصاف ایشان به آن چیزی که رسالت نبوی (ع) بود، بر همه آدمها، مسلم بود. اگر چنانچه این بزرگواری می‌خواستند که به دنیا روی کنند و چیزی را که اهل دنیا و قدرتمدار بزرگ روز یعنی یزید می‌طلبید انجام بدهند، هیچگونه منعی در سر راهشان وجود نداشت اما آن اتکاء یا اتصاف به معالی و صفات بارزی که اسلام در وجود پدر امام حسین یعنی حضرت علی (ع) به عنوان بزرگترین مسلمان جهان بعد از پیغمبر (ص) تا امروز، باقی گذاشته بود، اینها به عنوان میراث حیات خانوادگی ایشان و میراث مدنیت اسلامی و برای ما اهل تشیع میراث بزرگ شیعی، قابل بررسی است. امام تمکین فرمودند. پس ناگزیر شدند که مدینه را ترک کنند، چون اصحاب یزید جستجو می‌کردند وجود مبارک ایشان را و در تاذی بودند. امام فرمودند که می‌خواهم به مکه بروم و مراسم حج را به جا بیاورم ولی ظلمه آن را هم مانع شدند و در همین حین بود که حضرت چون به هیچ وجه مایل نبودند. تمکین به قدرت یا سلطه روز بکنند، نامه‌هایی از کوفه به دستشان رسید. کوفه تقریباً ۵۰ سال قبل از این تاریخ، یک منطقه‌ای بود در کنار اُبله، یک شهر ایرانی نژاد و با فرهنگ ایران و از تاریخی که مسلمانان اینجا را فتح کردند و در تصرف خودشان گرفتند، کثیری از مردم جزیره العرب به اینجا پناه آوردند و قسمت عمده‌ای از اینها هم اعراب بادیه بودند که آمده بودند و برای خود تشخص و تعیین جدیدی به هم رسانده بودند. عصیت‌گرایی قبیله‌ای عرب در اینجا شعب مختلفی پیدا کرده بود، تقریباً ۵ طایفه بودند که در کوفه اقامت داشتند و هیچ کدام هم حرف دیگری را گوش نمی‌دادند. اما همگان مترصد این معنا بودند که از هر موقعیتی برای سود و صلاح خودشان استفاده بکنند. وجود مبارک امام حسین نویدی بود برای آن عده خاص از ارادتمندان واقعی اسلام که در زیر لوای عدالت علوی، بتوانند با بدعت‌هایی که در خلال ۵۰ سال بعد از هجرت به وجود آمده بود، مقاومت نشان بدهند. نامه‌هایی که برای امام حسین (ع) می‌آمد، البته مشوق بود برای اینکه شما تشریف بیاورید ما شما را هم به عدد لشگر و هم به کمکهای مالی مساعدت می‌کنیم و حمایتان می‌کنیم و شما را نگه می‌داریم که امام این نامه‌ها را جدی

گرفتند به این اعتبار که نامه‌هایی هم بود که حقیقتاً جدی هم بود و تعلق خاطر خود ایشان هم همین بود که کانونی در جایی برای ایستادگی پیدا بکنند و نفی آن چیزی که سلطه جاثرانه و جابرانه قدرت اموی تا آن تاریخ را ارائه می‌داد. به همین دلیل امام فرستاده‌ای به سمت کوفه گسیل داشتند که این فرستاده البته حضرت مسلم بن عقیل است که پسر عموی ایشان بودند و ایشان تشریف آوردند و نامه‌های این بزرگان را در جلوی خود آنها ارائه دادند و آنها وقتی متوجه شدند که ممکن است یزید به سروقتشان بیاید و به صرافت انتقام‌گیری از آنها بیفتد به خصوص که عیدالله بن زیاد فرستاده یزید هم برای تسلط کوفه، در همین وقت خودش را رسانده بود، اینها نامه‌ها انکار کردند. یعنی حرفهایی بین خودشان می‌زدند که قبول نداشتند و وقتی پای ایستادگی و مردانگی و شهامت و فداکاری و ایثار به میان می‌آمد، باز می‌ایستادند. در نهایت امام عازم شد به سمت عراق و در سال ۶۱ هجری و در محرم این سال به منطقه‌ای که کربلا خوانده می‌شد رسیدند و آن حوادث تلخ و مشوم تاریخ که هیچ وقت نباید اتفاق می‌افتاد آن هم در زمانی به این کوتاهی، یعنی بعد از ۵۰ سال بعد از رحلت پیامبر بزرگوار (ص) با آن سوابقی که در رفتار عرب بود، حادث شد. اما ما چرا امام حسین را شخصیتی می‌شناسیم که باید به عنوان یک رهبر، یک بزرگ، یک پیشوای برجسته در نظر بگیریم. حضرت امام حسین (ع) همانطور که عرض کردم، یک نه برجسته تاریخی هستند، یعنی دنیای ما از ابتدای مدنیت بشری تا امروز، قدرت زورمندان را تجربه کرده است و آدمهای مسلط بر جوامع انسانی را بسیار به خود دیده است. کسانی که به هر صورتی که می‌توانستند یا از طریق عاداتهای اخلاقی شخصی‌شان یا جمع و جور کردن توانایی نظامی قشونی و یا کسب مال و توزیع ناعادلانه آن بین کسانی که در حریم مشارکت با آنها قرار می‌گرفتند یا به انواع حیل بر گروههای مختلفی از انسانها سلطه جاثرانه پیدا می‌کردند. نه تنها ادیان بزرگ عالم برای رفع این بی‌عدالتی‌ها و ایجاد نوعی آزادمنشی، آزادی و رهایی انسان از قید گرفتاریها به وجود آمده‌اند، بلکه بزرگانی که در مرتبه پیغمبری نیستند و مقام شامخ اولیاء الله را دارند یا کسانی که در ردیف بزرگان سیاسی

جهان بشریت هستند، آنهایی که نامی از خودشان باقی گذاشتند به نیکی و به عدالت و به خردمندی و بزرگی همه از این دیدگاه مورد قبول انسانها هستند که طرفدار زور به صورت برهنه، بی تکلف و بلا تخلف نبودند. این چنین آدمهایی خیلی از وقتها موفق می‌شوند و حکومتهایی برپا می‌سازند یا ایجاد می‌کنند که تداوم طولانی می‌یابند و شیوه زندگی آنها نصب العین دیگران می‌شود اما، مواردی هم هست که این بزرگان به عنوان اسوه‌های حسنه در تاریخ شناخته می‌شوند و شهیدان بزرگ می‌آورند یعنی شهیدان شاهد عالم بشری. ما ملت ایران در سرزمینی زندگی می‌کنیم که این سرزمین تقریباً از شش یا هفت هزار سال پیش سابقه محکم مدنیت دارد، ما اگر از سوابق طولانی اسطوره‌ای و افسانه‌ای خودمان هم بگذریم، حتی در سه هزار سال اخیری که تاریخ مدون داریم به کرات شاهد این بوده‌ایم که جور و اعتساف و ظلم و بی‌عدالتی بر مردم ما حاکم بوده، به همین دلیل در فرهنگ کهن ایرانی هم ما می‌بینیم کسانی که در مقابل ظلم ایستادگی می‌کردند نظیر، کاوه آهنگر، فریدون پور آتین و یا شهیدی که در تاریخ ایران خیلی قرب و منزلت دارد، یعنی سیاوش، اینها مرتبه بالایی دارند که در گذرگاه‌های مهم تاریخ ایستادگی کردند. یعنی راضی نشدند که پا بر روی راستی و حقیقت و عدالت بگذارند و آن چیزی که به درک و دریافت آنها واسطه اولویت انسان، یا خلافت خداوندی بر روی زمین است، را نادیده بگیرند به همین دلیل است که ملت ما، حقیقتاً در خلال تاریخ خود، مظلوم بوده و این ملت مظلوم از انسانهای بزرگ مظلوم که اسوه حسنه حیات او هستند هم حمایت کرده، است ما هیچ وجودی واقعی تر از حضرت امام حسین (ع) در تاریخ ۱۴۰۰ ساله اخیر خودمان نداریم که تا این اندازه، مبین دریافتهای ما از زندگی، تواناییهای ما برای مبارزه و نه گفتن ما در مقابل سلطه‌گران و جباره باشد و تا این اندازه در وجود بسیار پربرکت ایشان و در صفات ستوده و برجسته‌ای که ایشان داشتند، خلق و خوی و منش ایرانی، شکل پیدا کرده باشد، به همین دلیل جهان اسلام بدون استثناء وقتی که به این حادثه می‌رسد، گریه می‌کند، یعنی در تاریخ دنیای اسلام تا امروز اتفاق نیفتاده که کسی عمل یزید و پیروان او را تقدیر کرده

باشد، شاید بعضی‌ها که بنده اسم نمی‌برم. مثلاً حرفی زده باشند که فرض کنید ممکن است جهات مثبت زندگی برخی از اشقیاء را هم در نظر بگیریم؛ اما در یک مسئله تمامی مسلمین عالم متفق‌اند و اتحاد نظر دارند و آن شئامت این واقعه و ستمی است که بر اهل بیت رفته است. دنیای شیعه به صورت خیلی بارزتری به این فاجعه نگاه می‌کند چون صرف نظر از سه اصل توحید، نبوت و معاد، دو اصل عدالت و امامت را هم قبول دارد. امامت به معنای تجسم کلیه فضائلی که یک انسان قدسی باید داشته باشد و فارغ از تمام گرفتاریهای انسان خاکی به مرتبه‌ای از سطوت انسانی و عزت و عظمت روحی برسد که خلاصه‌ای از برداشتهای عالی وجود بشری باشد. این چنین انسان خاکی وقتی به مرتبه عالی می‌رسد که از خودش بگذرد و از خون خودش ایثار کند و وجود مقدس خودش را برای سعادت دیگران مایه بگذارد. در وجود مقدس حضرت امام حسین (ع) ما این واقعیت را می‌بینیم که ایشان نماینده مجسم فرهنگی هستند که این فرهنگ مبتنی بر دوستی عدالت و بر دشمنی با ظلم و متکی بر آن چیزی است که ما آزادی خواهی انسانی یعنی احترام به آزادی انسان، احترام به عزت انسان و احترام به فراغت انسان می‌نامیم. گریز از تمامی این مشکلات و روی آوردن به سوی ذات مبارک الهی و صعود تا مرتبه‌ای که به ذات خداوند، منتهی بشود. ما این را در وجود حضرت امام حسین (ع) می‌بینیم. همین است که می‌بینیم در دهه عاشورا مردم ما به کلی متحول می‌شوند در روزهای تاسوعا و عاشورا نهایت کوشش هر انسان ایرانی به خصوص اهل تشیع در هر جایی که باشند این است که به نحوی به این ساحت قدسی امام حسین (ع) خودش نزدیک شود و از وجود مبارک ایشان هم برکت بگیرد، این نماینده آن خصیصه‌ای است که عرض کردم فرهنگ استوار انسانی و اخلاقی است که اگر ما مقدار زیادتری روی این مسئله کار کنیم - همانطور که جهان مسیحیت در مورد بزرگان دینی خودش می‌کند - آنها را با صفات ممیزه و بسیار برجسته عالی انسانی آنها که از حریم تشیع و اسلام و یک دین خاص می‌گذرد نشان بدهیم، آن وقت معلوم می‌شود که جایگاه این مرد بزرگ و برجسته در تاریخ انسان به عنوان یک مبداء؛ تغییر

بزرگ است. یعنی از این پس هیچ آدمی که مورد ظلم قرار بگیرد، در هیچ سطحی خودش را تنها حس نمی‌کند. یعنی آن عزت، عظمت، حمایت و آن نیروی شگرف آفریننده آزادی و اختیار به مساعدت او می‌آید. ما هم در وجود مقدس ایشان و هم در وجود گرامی شهدای بزرگ کربلا، این جنبه از صداقت و ایمان را می‌بینیم که هر کدام به نحوی بازگو کننده یک نیاز اخلاقی، اجتماعی و وجدانی انسانی هستند. یعنی بشری که وقتی به دنیا نگاه می‌کند و حوائج خودش را بیش و کم مرتفع می‌بیند و میل به اعتلا پیدا می‌کند و میل به عزت‌گرایی و آن چیزی که ایده‌آل‌گرایی و کمال‌طلبی اوست، این انسان باید در یک جایی به یک مبدایی متوسل بشود که بتواند او را به بارگاه عدل الهی و مرجع خیلی بزرگتر قدرت نامتناهی نزدیک کند. حضرت امام حسین (ع) انسانی‌ترین چهره‌ای است که یک فرد مسلمان یا غیر مسلمان به شرط شناخت درست از هدف قیام ایشان که ایستادگی در مقابل ظلم است و تلاش برای آزادگی انسان درک می‌کند هر آدمی که بخواهد به اینجا برسد طبعاً با توسل به دامن این بزرگ و با ادامه راه ایشان می‌تواند به چنین نعمت و برکتی دست پیدا کند.

راهبردهای فرهنگی و اجتماعی نهضت عاشورا

حجت الاسلام والمسلمین علیرضا اعرافی

واقعه عاشورا حادثه‌ای است جانگداز و در عین حال حماسی و الهام بخش، واقعه‌ای که گرچه در سال ۶۱ هجری خلق شد، اما به حادثه‌ای ماندگار تبدیل شد که از فراز قرن‌ها و عصرها و مکان‌ها عبور کرده و همواره در میان ملت ما و ملت‌های مسلمان و جوامع بشری به عنوان یک واقعه و حماسه بزرگ مورد توجه، اهتمام، عنایت، تجلیل و تکریم بوده و در ساحت‌های گوناگون زندگی ملت ما و ملت‌های دیگر اسلامی نقش آفرین بوده است.

اگر ما به سال ۶۰ و ۶۱ هجری برگردیم، خواهیم دید که با مرگ معاویه تقابل و مواجهه میان دو جریان و دو کانون سیاسی فکری و فرهنگی که از صدر اسلام شروع شده و در زمان حکومت امیرالمومنین (ع) تثبیت شده بود، به اوج خود می‌رسد.

در واقعه صفین دو کانون بطور بارز در برابر هم قرار گرفتند، گرچه ریشه‌های آن از قبل بود، کانون کوفه، مهد حکومت علوی بود و استمرار خط حکومت رسول خدا (ص) بود و کانون شام به عنوان کانونی بود که تن به حکومت مشروع امام علی (ع) نداد و محور آرمانها و رسالت رسول خدا و مبانی فکری و اسلامی را تعقیب کرد. تقابل این دو کانون در جنگ صفین به اوج خود رسید و با حوادث و وقایعی که پیش آمد مع الاسف، در معادلات قدرت، کانون شام برتری پیدا کرد و کانون کوفه، که مهد حکومت علوی و حکومتی بود که مشروعیتش را از خدا و پیامبر می‌گرفت و مورد اقبال و استقبال جامعه

اسلامی هم بود، کنار زده شد و حوادثی پیش آمد که در زمان امام حسن (ع) و دوره تفوق معاویه، روز به روز جریان کوفه و حکومت علوی به ضعف و سستی گرایید.

در عصر معاویه آرام آرام می‌رفت که به مبانی فکری و اندیشه‌های کانون حکومت علوی و جریان اهل بیت و اسلام راستین محو و نابود شود و به طور کلی معیارها دگرگون. در سالهای آخر حکومت معاویه، همه تمهیدات و برنامه‌ریزی‌ها برای رها کردن تیر خلاص و ولایت عهدی یزید انجام گرفته بود، این برنامه‌ریزی‌ها دقیقاً در همین راستا و برخلاف صلح نامه معاویه و امام حسن (ع) و برخلاف مبانی و معارف اسلامی و برخلاف تمایلی است اسلامی بود و دقیقاً برای این طراحی شده بود که آن تیر خلاص را شلیک کنند و به هدف نهایی که جریان اموی از سالها پیش آن را تعقیب می‌کرد، دسترسی پیدا کنند.

بدین ترتیب با مرگ معاویه این تقابل به اوج خود می‌رسد و سلطه و سیطره ظاهری حکومت اموی و جریان‌های معاندی که پیرامون آن تجمع یافته بود، خود را در آستانه پیروزی مطلق احساس کند. این اوضاع و احوال در پایان حکومت معاویه و ابتدای حکومت یزید ملاحظه می‌شود. در این شرایط تاریخی دو استراتژی و راهبرد در برابر هم قرار می‌گیرند:

۱. استراتژی و راهبرد خاندان اموی و جریان‌های معاند و منافقی که پیرامون آن گرد آمده بودند. و آن این که اهل بیت را به تسلیم مطلق وا دارند یا با کشتن آنان را محو و نابود نمایند، "این راهبردی بود که یزید تعقیب می‌کرد." نامه‌ای که یزید برای حاکم مدینه فرستاد و بسیاری از نصوص، شواهد و نشانه‌های دیگری که در تاریخ ملاحظه می‌شود، همه این راهبرد و استراتژی را نشان می‌دهد؛ در فراز بسیار زیبای امام حسین (ع) آمده است که: "الآ و اِن الدّعی ابن الدّعی قدر کز بین اثنتین: الذّله و السّله، هیهات منا الذّله". یعنی آگاه باشید دشمن نامشروع مرا میان دو انتخاب قرار داده است: یا ذلت که همان بیعت و تسلیم مطلق و دست برداشتن از همه اهداف، آرمانها و هدفها است یا در صورت عدم بیعت، کشته شدن؛ مباد که به خواری و ذلت گرفتار شوم.

۲. در نقطه مقابل راهبرد امام حسین (ع) عبارت است از: حکومت یا شهادت، امام حسین (ع) به عنوان مشعل هدایت بشریت و محور کانون علوی، بایستی راهبردی را برگزیند که فقط ناظر به زمان خودش هم نباشد، راهبردی باشد که آینده جریان علوی و امتداد درست رسالت نبوی را تضمین کند، بنابراین در برابر آن راهبرد و استراتژی اموی، راهبرد علوی این است که یا به حکومت دست یابد و در غیر اینصورت شهادتی انتخاب کند فعال، روشنگر و رسواگر؛ شهادتی که حریف را نابود سازد. بنابراین راهبرد سپاه یزید، به بیعت و ذلت کشاندن جریان اهل بیت و اسلام راستین است یا کشتن و محو همه کسانی که در این مسیر قرار دارند، تا جشن پیروزی نهایی بگیرند و راهبرد امام حسین (ع) این است که یا باید به آن حق اصلی باز گردیم، یا اینکه شهادتی را انتخاب می‌کنیم با تدبیر و برنامه که دشمن را به زمین بیا فکند. این دو راهبرد، بعد از مرگ معاویه تا پایان اسارت اهل بیت (ع)، در برابر هم قرار می‌گیرد و باید دید که پیروز این میدان و معرکه!؛ و برنده این دو راهبرد و استراتژی کلان چه کسی است؟ برای توضیح و تحلیل بیشتر باید بدین نکته توجه کرد هنگامیکه یزید روی کار آمد و منصب حکومت را به دست گرفت، امام حسین (ع)، در برابر پنج گزینه قرار می‌گیرد:

۱) راه اول آرامش و سکوت و امتداد صلح زمان امام حسن (ع).

۲) راه دوم بیعت.

۳) راه سوم فرار از منطقه حکومت یزید.

۴) راه چهارم قیام و اقدام برای گرفتن حکومت.

۵) راه پنجم شهادت.

به نظر می‌آید که اگر این گزینه‌ها و راهها را به اجمال بررسی کنیم، درخواهیم یافت که بهترین گزینه را امام حسین (ع) انتخاب کرد. زیرا آرامش و سکوت و صلح با تصمیم نهایی یزید برای محو کلی جریان اهل بیت (ع)، نه به مصلحت بود و نه مفید و نه دشمن به همان آرامش و سکوت زمان امام حسن (ع) تن می‌داد، یزید در شرائطی بود که صلح و

آرامش را نمی‌پسندید و این امر برای او قابل قبول نبود و با همه قوا آماده شده بودند برای اجرای زاهدرد پیشین، راه سوم و فرار هم به روی امام حسین (ع) بسته بود، راهی که بعضی به امام حسین (ع) پیشنهاد می‌کردند، این بود که به سمت مرزها فرار کنند. به نظر می‌رسد این راه هم بسته بود، برای این که در یک مقطعی ممکن بود که حضرت از دسترسی حکومت یزید دور شود، اما قطعاً آنان حضرت را رها نمی‌کردند، همان خط مشی دستگیری و تسلیم و بیعت یا کشتن و به احتمال زیاد ترور را دنبال می‌کردند، بنابراین راه آرامش و راه فرار راههایی بودند که اصلاً پیمودن آن غیر ممکن بود و هیچ دورنمایی روشنی در آن نبود.

راه سوم بیعت بود. این همان راهی است که دشمن آن را می‌پسندید و تلاش می‌کرد که امام حسین (ع) و همه کسانی که در این کانون قرار گرفته بودند، تن به بیعت و تسلیم بدهند. این راه هم گرچه امکان داشت اما؛ به معنای دست برداشتن از همه آن مبارزات پیشین و آرمانهای بلندی بود که پیامبر خدا (ص)، امیرالمومنین (ع) و امام حسن (ع) برای آن تلاش کرده بودند و در شرایطی که بیعت چنین پیامد و مفهومی افاده می‌کرد جایی برای تقیه نبود، بنابراین این سه راه بسته بود.

راه چهارم حکومت بود، این راه را اگرچه حضرت می‌دانستند امکان ندارد، اما به ظاهر تجربه کردند، اعزام حضرت مسلم به کوفه و نیمه تمام گذاشتن حج و حرکت به سمت کوفه، برای آزمون ظاهری این راه چهارم بود، که این راه هم به شکست انجامید، همانطور که می‌دانید به دلایل گوناگون روانشناختی و جامعه‌شناختی، وضعیت کوفه، وضعیتی نبود که بتوانند پای این حرکت به درستی و هوشمندانه بایستند، به خاطر دلایلی که در جای خود باید مورد بحث قرار بگیرد. کوفه هم سقوط کرد. این راه چهارم هم آزموده شد و بی نتیجه ماند.

بدین ترتیب راههای چهار گانه‌ای که رویای امام بود همه بسته بود، یا امکان اجرا نداشت و یا اینکه مصلحت اسلام و آینده اسلام در آن نبود. اینجاست که امام حسین (ع)

با یک تحلیل درست اجتماعی و سیاسی علاوه بر اسرار غیبی امامت، حضرت راه شهادت و مظلومیت بی پایان را برگزیدند. اما شهادتی که انتخاب شده، روشنگر و رسواگر بود، چون ممکن بود حضرت در مکه بمانند و به احتمال زیاد چون بیعت نمی کردند حضرت را می کشتند، ترور می کردند، از بین می بردند، یا اگر در مدینه می ماندند در همان خانه حضرت را از بین می بردند و حتی در بین راه هم این احتمال و ترس بود، اما امام حسین (ع) وقتی که دید همه راهها بسته است، برای هدایت مردم، برای حفظ خط اصیل رسالت و امامت تن به شهادت داد.

اما نکته مهم این است که این شهادت، شهادت فعال و انتخاب شده بود، شهادتی که ظالم به سراغ مظلوم بیاید و به صورت منفعل او را از بین ببرد، نبود، شهادتی بود که مظلوم و سپاه حق، آزادانه با انتخاب، با سربلندی، با سرفرازی مسیر شهادت را برگزیدند و تدبیر ابا عبدالله الحسین (ع) این بود که به استقبال مرگ و شهادت رفتند و تدابیر لازم برای اینکه این شهادت، یک شهادت رسواگر و الگو باشد و حریف را به زمین زند و اهداف دشمن را نقش بر آب کند، اندیشیده شد. امام می دیدند اکنون که نمی شود، از طریق حکومت و مبارزه به پیروزی ظاهری و مقطعی دست یافت، بایستی از طریق شهادت؛ خطی ترسیم کرد که دشمن را در درازمدت به زمین بزند و اهداف اصلی را که بقای راه رسول خدا و اساس اسلام است، تامین کند. این مسیری بود که حضرت انتخاب کرد.

چقدر زیباست که حضرت از مدینه بیرون آمدند و به سمت مرزها نرفتند، در مکه نماندند و در میانه راه، وقتی که خبر شهادت حضرت مسلم رسید، بیابان را برگزیدند، در این مسیر ناخالصی ها را بیرون ریختند، در چند منزل میان راه، همه کسانی که دل به حکومت بسته بودند، به ناز و نعمت دنیا می اندیشیدند، زنان و فرزندان را با خود آورد، معرکه را به بیابان سوزانی منتقل کرد. ممکن است که بگویید همه اینها بر سختی کار می افزاید. آری! ابا عبدالله الحسین (ع) برای اینکه شهادت را به اوج سختی بکشاند، و دشمن را رسوا کند و خُبث باطنی دشمن را به منصه ظهور برساند، تا رسوا بشود این

تمهیدات را اندیشید، در هیچ شهری نماند، در هیچ جا پناه نگرفت، تنها به میدان نیامد، زن و فرزند را آورد، هر آنچه برای این که این صحنه مظلومانه تر، جانسوزتر و رسواگرتر باشد، طراحی و اجرا شد. بنابراین تقابل دو کانون فکری که از زمان رسول خدا نشانه‌های آن پدیدار شده بود و در زمان امیرالمومنین نمایان گشت و به پیروزی ظاهری جریان اموی انجامید؛ اکنون در سال ۶۰ هجری هنگامه تصمیم‌گیری و تعیین سرنوشت نهایی است. اینجاست که اباعبدالله الحسین (ع) راه پنجم و شهادت سرخ را برگزیدند. منتها شهادتی انتخاب شد آگاهانه، هوشیارانه و بیدارگر و رسواگر. شهادتی در اوج مظلومیت و جانگذاری و همه تمهیدات لازم برای این که این شهادت در تاریخ بماند و دشمن را رسوا کند و الگویی برای بشریت و آینده تاریخ بیافریند، اندیشیده و طراحی شده بود، می‌توان با نگاه دیگری مراحل نهضت عاشورا را تحلیل کرد، بدین ترتیب که در حرکت امام، پنج مرحله مشاهده می‌شود:

مراحل قیام

مرحله اول: خروج امام از مدینه به سمت مکه، در این مرحله استراتژی امام، آگاهی بخشی، توجیه و زمینه‌سازی برای حرکت است.

مرحله دوم: حرکت از مکه به سمت کوفه است، در این مرحله علاوه بر ادامه راهبرد آگاهی بخشی، در ظاهر زمینه‌سازی برپایی حکومت، راهبرد امام است.

مرحله سوم: پس از دریافت خبر شهادت حضرت مسلم است، از اینجا آن استراتژی عمیق و واقعی روی صحنه می‌آید و آن عبارت است از: آماده‌سازی اصحاب و یاران برای فداکاری بزرگ در روز عاشورا. در این مرحله حضرت به زمان کاربرد آن استراتژی اصلی نزدیک می‌شود، ناخالصی‌ها را بیرون می‌ریزد، سپاه را برای یک ایثار و خلق حماسه جاوید تاریخی آماده و زنان و فرزندان را برای ادای آن رسالت پیام‌رسانی مهیا می‌سازد.

مرحله چهارم: صحنه عمل است که، روز عاشورا است، آن صحنه‌ای که حماسه بزرگ و بی نظیری در آن خلق شد، حماسه‌ای که جنگ بدر و احد را به فراموشی سپرد،

حماسه‌ای که مانند آن از حیث جامعیت، جانسوزی و فاجعه در طول تاریخ کمتر دیده می‌شود، این صحنه عملی بود که استراتژی «شهادت انتخاب شده»، رسواگر و در اوج مظلومیت و همراه با اوج ددمنشی دشمن محقق شد.

مرحله پنجم: پیام رسانی پس از شهادت است که قهرمان آن، امام سجاد(ع) و حضرت زینب کبری(س) هستند.

به این ترتیب چنانچه حادثه عاشورا را با یک نگاه جامع و سیاسی تحلیل کنیم، به نظر می‌رسد امام حسین(ع) در میان راههای متصور بهترین راه برگزید و با این خط مشی علاوه بر این که در آن مقطع زمانی، دشمن مغلوب شد، الگویی برای همه اعصار نیز آفریده شد. در عاشورا پیامی نهفته است که فراتر از زمان و عصر، در همه عصرها و عرصه‌ها می‌تواند الهام بخش باشد، عاشورا فقط برای آن زمان و غلبه بر سپاه شیطان و اهریمنی یزید نبود، بلکه این واقعه درسی شد برای آینده. عاشورا یک مکتب و مدرسه‌ای است که در آن درسهای فراوانی وجود دارد، اوج اخلاص و ایثار، عمق فاجعه و در عین بلندی حماسه و جامعیت عاشورا، نکاتی که عاشورا را ماندگار کرد و درسهای متنوعی که در این حادثه عظیم و بزرگ هست، برای همه بشریت و تاریخ ماندگار است. عاشورا در طول تاریخ، در کشورهای گوناگون، در نهضتهای متنوع نقش آفرین بوده و آخرین نمونه آن، انقلاب شکوهمند اسلامی است که در مکتب عاشورا متولد شد.

درسهای عاشورا

درسهای فراوانی در عاشورا وجود دارد، ایثار، گذشت، پیشتازی و پیش‌گامی در استقبال از مرگ، پیروی از امامت، رهبری، ولایت و اوج حماسه در برابر دشمن بودن است و درس عبادت و نماز، اخلاق و رسیدگی به دیگران و تلاش برای هدایت دیگران، اینها درسهای زیبایی است که در این مدرسه می‌توان آموخت. همینطور این پیام که اگر ما از حق جدا شویم، آینده خوبی نخواهیم داشت، کسانی که از امام حسین(ع) جدا شدند، آینده نکبت باری را تجربه کردند و دشمنان هم با عذابهای الهی مواجه شدند، اینها سنن

الهی است که در عاشورا انعکاس پیدا کرده و در عین حال در عاشورا نظم و انضباط، برنامه‌ریزی و آینده‌نگری، و پیش‌بینی حوادث و وقایع به خوبی دیده می‌شود. ملت ما در پرتو یک چنین حادثه بزرگی، انقلاب شکوهمندی را آفرید. عاشورا همچون مشعل فروزانی است که برای ملتها و امتها می‌تواند سازنده و الهام بخش باشد. باید این راه را ادامه داد. آسیب‌هایی که عاشورا و عزاداری امام حسین (ع) را تهدید می‌کند عبارتند از: دروغ، تحریف، ریاکاری، عوام‌زدگی و تهی شدن عاشورا از پیام اصلی آن. وظیفه متفکران، اندیشمندان، عالمان و همه دست‌اندرکاران عزاداری این است که عمق حادثه را به درستی بشناسند و پیام جامع و زیبا و جذاب عاشورا به درستی به جامعه بشری و نسل جوان منعکس و منتقل نمایند.

از خداوند می‌خواهیم که همه ما را در مکتب عاشورا ثابت قدم داشته و ما را عاشورایی بمیراند و اینکه بتوانیم انشاءالله در مسیر پیام عاشورا حرکت بکنیم و پیام آور عاشورا برای نسل و بشریت امروز باشیم.

فلسفه شهادت در قیام حضرت ابا عبدالله (ع)

دکتر یحیی یثربی

در مورد فلسفه شهادت حضرت ابا عبدالله (ع)، ما اگر بخواهیم نکته‌ای داشته باشیم باید برگردیم به فلسفه نبوت. ابن سینا در فلسفه نبوت مبنا را قانون‌گذاری و اجرای قانون قرار می‌دهد. یعنی اگر قانون‌گذاری بشر خدایی بشود و اجرای آن هم جنبه خدایی پیدا کند، جامعه انسانی زندگی اجتماعی سالمتری خواهد داشت. اما به نظر من این یک جنبه قضیه است، یعنی بعثت انبیاء که تنها بخاطر تنظیم زندگی اجتماعی مردم نیست. البته تنظیم زندگی دنیا خودش در اسلام یک اصل مهم است. در جهان بینی اسلامی، آخرت میوه دنیا است و به تعبیر حدیث معروف "الدنیا مزرعة الاخرة" اینجا ما می‌کاریم و از حاصلش در آخرت بهره می‌گیریم. این مسئله در اسلام قابل انکار نیست که اسلام به زندگی اجتماعی بسیار اهمیت می‌دهد. به زندگی اجتماعی انسانها و بهبود وضعیت این زندگی اجتماعی. اما منظور من این است که فقط این نیست. این یکی از آن مسئله‌های بنیادی نیاز بشر به وحی است. به نظر من یک مسئله دیگر در کنار این هست که ما نباید از آن غفلت کنیم و آن رویکرد انسان به معنویت و آخرت است.

من بدین گونه مطالب خود را جمع بندی می‌کنم که انسان با دو مشکل در زندگی روبروست. یک مشکل اینکه به خاطر مشکلات یا سرگرمیها و لذایذ زندگی مادی

توجهش از آخرت بریده می‌شود و معنویت و سعادت ابدی خود را فراموش می‌کند و از این بابت زیان می‌بیند. مشکل دوم اینکه انسان نمی‌تواند به تنهایی زندگی کند، ناچار تن به زندگی اجتماعی می‌دهد و چون تن به زندگی اجتماعی می‌دهد با مصیبت‌های زندگی اجتماعی روبرو می‌شود. یعنی چون هر انسانی دلش می‌خواهد غرض ورزی کند، طمع ورزی کند، استخدام کند، استثمار کند، در نتیجه زندگی اجتماعی که قرار بود پناهگاه انسان به شمار رود، تبدیل به یک وحشت‌کده و یک نبردگاه و میدان ستیز می‌شود. اینجا قوانین بشری و نظام‌های بشر ساخته، مدعی هستند که ما می‌توانیم این تنازع را که از آفات زندگی اجتماعی است، از زندگی اجتماعی انسانها بزدایم تا انسان بتواند زندگی سالم و توأم با عدالت و مساوات داشته باشد. اما همین نهادهای بشر ساخته اجتماعی، که قرار بود این مشکل را حل کنند، خود در تاریخ بشر به عمده ترین مشکل زندگی اجتماعی تبدیل شده‌اند. به طوری که شاید فیلسوفان سیاست و محققان تاریخ، هیچ مشکلی را در زندگی بشر، آزار دهنده تر از مشکل قدرت پیدا نکنند. همین قدرتی که در اصل یکی از عوامل کلیدی آرامش و عدالت در زندگی اجتماعی به شمار می‌رفت. یعنی قرار بود بشر در زندگی اجتماعی‌اش با توسل به حاکمیت قدرت، آرامش خود را تامین کند! عدالت را تامین کند، برابری را تامین کند، اما به خاطر آنکه تشکیل دهندگان همان حاکمیت انسانند و در طمعها و غرضها و مرضها یا دیگران یکسان، دست به تعدی و ستم می‌گشایند. از طرف دیگر با قدرت نمایی خودشان یا با حمایت مردم وقتی به قدرت می‌رسند، همین قدرت را ابزار سلطه و استخدام و استثمار قرار می‌دهند. یعنی از جامعه بهره‌کشی می‌کنند و بهره‌کشی قدرت از جامعه، همیشه برای مردم دردسر آفرین و آزار دهنده بوده است. بنابراین دین اسلام می‌آید تا این دو مشکل را که مشکل بشری است با حمایت و عنایت آسمانی حل کند. منظور از بعثت انبیاء آن است که نخست سرگرمی یا گرفتاری بشر را به حیات مادی، اندکی تعدیل کنند و در لابه لای این زندگی مادی سر او را از زمین به سوی آسمان باز گردانند و ذهن و فکر او را متوجه معنویت و سعادت اخروی بسازند. از طرف

دیگر، بعثت انبیاء به خاطر این است که گرفتاریها و مشکلاتی را که از طرف قدرتها برای جامعه و افراد جامعه ایجاد شده است، پاره کنند و انسانها را از استثمار و بهره‌کشی سلاطین و امرا و فرماندهان و خانها نجات بدهند. بنابراین به نظر من، باید دو هدف و دو بنیاد اصلی برای فلسفه نبوت در نظر بگیریم که یکی رویکرد انسانها به طرف خدا و معنویت است، یعنی اثبیا کاری کنند که انسانها از معنویت غفلت پیدا نکنند. دوم اینکه دنیا را با تنظیم عادلانه زندگی اجتماعی به کام انسانها شیرین ساخته و به آنان امکان بدهند که زندگی دنیوی را با آرامش بگذرانند و در عین حال آن را زمینه ساز سعادت ابدی و اخروی و معنوی خود قرار بدهند. من معتقدم براساس این دو هدف و این دو بنیاد است که انبیاء مبعوث شده‌اند و آمده‌اند و با بشر درگیر شده‌اند. با این هدف که زندگی او را از مشکلات زندگی، از جمله از مشکلات قدرتها نجات بدهند و دیگر اینکه روی آنها را به سوی خدا بکنند و نگذارند غفلت حیات دنیوی آنها را دچار اسارت عالم خاک کرده و از معنویت غافلشان بسازد. این فلسفه نبوت است. اما همه می‌دانیم که نبوت در تاریخ تجدید شده. یعنی اینطور نبوده که یک بار انبیاء یا یک پیغمبری بیاید، یا یک بار چندین پیغمبر با هم بیایند و کار تمام بشود! چرا؟ برای اینکه انبیاء می‌آیند تا این دو جنبه را تأمین کنند. اما عوامل شیطانی و وسوسه‌های نفسانی انسان به زودی دست به کار می‌شوند و تلاش انبیاء را بی اثر می‌کنند. یعنی به زودی هر دو بنیاد را به هم می‌ریزند. هم انسان را از توجه به خدا باز می‌دارند، هم زندگی اجتماعی را به کام خود کامگان سامان می‌دهند. باز غرض‌ها و مرض‌ها قدرت پیدا می‌کنند و لذا زندگی از طرفی و مشکلات دنیوی از طرف دیگر، انسان را از توجه به آخرت باز می‌دارند. من که تاکید می‌کنم روی لذتها و مشکلات برای آن است که در غفلت انسان از معنویت، هر دو یکسان موثرند. این جور فکر نکنید که در جامعه فاسد، تنها طبقات مرفه در معرض غفلت از خدا هستند و در معرض انحرافند، نه، بیشتر از طبقات مرفه، گرفتاران زندگی در معرض غفلت از معنویت و غفلت از خدا هستند. اینطور نیست که طبقات ضعیف بیش از ثروتمندان اهل ایمان باشند و همیشه به یاد خدا

باشند، نه، مشکلات زندگی بیش از لذت‌های زندگی انسان را در معرض آسیب قرار می‌دهد. بسیاری از این انحراف‌ها، تحریف‌ها، گمراهی‌ها، به بیراهه رفتن‌ها، رشوه خواری، فحشاء، قاچاق، رباخواری و مشکلات دیگر، بیش از آن که زمینه‌های رفاهی داشته باشند، لذتی داشته باشند، زمینه مشکلاتی دارند. یعنی مشکلات زندگی است که اینها را ایجاد می‌کند. بنابراین همین مشکلات یا همین لذتها دوباره دست به دست هم می‌دهند و انسان‌ها را از رویکرد به خدا غافل می‌کنند. از طرف دیگر دوباره یک عده به نام خودشان و به نام خدا می‌آیند و به سرنوشت جامعه مسلط می‌شوند و باز مردم را در تنگنا قرار می‌دهند. به غارت مردم می‌پردازند، به اسارت مردم می‌پردازند، به برده کردن مردم می‌پردازند و مردم باید برای آنها زحمت بکشند، شب روز نداشته باشند تا بساط آنها گرم بشود و زندگیشان خوش بگذرد! دوباره احتیاج پیدا می‌شود که پیغمبر دیگری بیاید و مردم را به راه راست بیاورد و بگوید که شما بیاید و رو به طرف خدا بکنید و بیاید همدیگر را برده و بنده نسازید. به استثمار و نبردازید. این جریان دائماً به وسیله تجدید بعثت‌ها در طول تاریخ حفظ شده است. آن پیغمبر رفته و مردم فاصله گرفته‌اند از دعوت پیغمبر، پیغمبر دیگری آمده، مردم را به راه راست کشانده است. تا اینکه دین ختم شده است. وقتی که بشر لیاقت داشته که آخرین پیام را از آخرین پیام آور تحویل بگیرد، وحی ختم شده، اما وسوسه انسانها و شیطنتها و طمع ورزی‌ها و تمایلات مادی و دنیوی انسان هرگز ختم نشده است. بنابراین اگر بعثتی نباشد، این هشدارها، این جبرانها و این تکلیفها باید چگونه انجام پذیرد؟ فلسفه امامت از این نقطه آغاز می‌شود. امامان، یا نایبان امام، کسانی هستند که بار این دو مسئولیت را بر دوش دارند: یکی آنکه روی مردم را از ماده، از مادیات کمی برگردانند و آنها را متوجه معنویت و خدا کنند. دوم اینکه ذلت و اسارتی را که به وسیله نظامهای اجتماعی و قدرتمندان جامعه‌ها بر توده مردم تحمیل شده، از دوش مردم بردارند و مردم را از اسارت هموعان خودشان نجات بدهند. بعد از ختم نبوت، این رسالت و این مسئولیت، به عهده امامان است. امامان معصوم (ع)، عهده دار این مسئولیتند.

بیان فلسفه شهادت و قیام حضرت اباعبدالله (ع)

این بحث به عنوان مقدمه باشد که انشاء الله در مرحله بعدی، فلسفه امامت را و وظایف و کارکرد امامت را در جامعه توضیح خواهم داد.

قال رسول الله (ص): حسین منی و انا من حسین.

بحث ما درباره امامت و فلسفه شهادت بود. در جلسه گذشته توضیح دادم که بعثت انبیاء به خاطر دو چیز است: یکی این که مردم را از غفلت نجات بدهند و نگذارند که مردم دچار غفلت بشوند. دیگر این که قید و بندی را که قدرتهای بشری برای انسانها ایجاد کرده‌اند، از میان بردارند و برای جامعه بشریت عدالت و برادری و برابری به ارمغان آورند. عرض کردم که در طول تاریخ همیشه وسوسه‌های نفسانی و اغراض و امراض شیطانی در دنبال تلاش انبیاء آمده و سعی کرده تلاش انبیاء را در این باره بی اثر کنند، تا باز انسانها مشغول دنیا بشوند و به بهره‌کشی پردازند. انبیاء دیگر آمده‌اند که این خطاها و این انحراف و تحریف‌ها را جبران کنند و بشر را به راه راست باز گردانند. اما بعد از ختم نبوت این مسئولیت به عهده سلسله امامان معصوم (ع) است و ما نقش امام را در طول تاریخ عملاً می‌توانیم مشاهده کنیم. شاید عده‌ای اینطور فکر کنند که اگر در اسلام، امامت را مطرح نکنیم، مثلاً مذهبی به نام تشیع، اصلی به نام امامت را مطرح نکنیم چه می‌شود؟ مردم کار خودشان را می‌کنند، مسلمان هم هستند، نماز خودشان را می‌خوانند، روزه خودشان را می‌گیرند، به مکه هم می‌روند، چیزی کم نمی‌آورند! اما نه، مسئله خیلی عمیق تر از اینهاست. مردم گاهی ظاهراً کارهایی را انجام می‌دهند که دینی است، اما باطناً روی به خدا ندارند. رو به سوی دنیا دارند. حتی عبادتشان به هوای نفس است. پولی که در راه خدا خرج می‌کنند نامش در راه خداست ولی برای هوای نفس است. مکه می‌روند بخاطر هوای نفس می‌روند، حتی نماز می‌خوانند بخاطر هوای نفس و ریا می‌خوانند. کار خیلی ظریفتر از اینهاست. از طرف دیگر مسئله قدرت همیشه برای جامعه‌های بشر مطرح است. زمانی که روشن اندیشی اروپا در اوج افتخار بود، شاید خودشان یا بعضی از کسانی که از دور از آن جریانات خبر داشتند، اینطور فکر می‌کردند که دیگر مشکل قدرت حل شده است! اما

اکنون عملاً می‌بینند نه، مشکل قدرت با لیبرال، دمکراسی غرب هم حل نشده، با سوسیالیسم شرق هم حل نشده، سوسیالیسم شرق به زودی خودش به یک آفت تبدیل شد. لیبرال-دمکراسی غرب هم تقریباً به تدریج به یک آفت تبدیل می‌شود. اینطور هم نیست که بشر به عدالت و برابری رسیده باشد. پنج درصد جامعه، نود و پنج درصد جامعه را استثمار می‌کنند. در جامعه، تفکیک قوا هست، انتخابات هست، قانون هست، پلیس هست، اما عدالت نیست! همه اینها در نهایت می‌بینند که در اختیار یک مشت آدمهای زور مدارند. بنابراین مسئله تمام نشده. وقتی تمام نشد، امامت باید مسئولیت خودش را در برابر این انحرافها و تحریفها بر دوش داشته باشد. چنانکه در تاریخ می‌بینیم، حضرت علی (ع) در مقابل هجوم امویان ایستاد و حق هم بود که بایستد و بعد از او امام حسن (ع) را در تحت تاثیر همه فشارها، ظاهراً منزوی کردند، اما همان حضورش به عنوان آدمی که شایسته این مقام است؛ اما مقام در دست دیگری است، یک اعتراض مجسم بود، بر اینکه این حاکمیت مشروعیت ندارد. تا این که با انزوای امام حسن (ع) و با قدرت نمایی و شیطنت بنی‌امیه و طرفدارانشان، کار به جایی کشید که قضیه از حد مماشات گذشت. دیگر مدینه انکار می‌شد. دیگر دمشق همه کاره می‌شد و مدعی می‌شد که نبوت بعد از سی سال باید تبدیل به سلطنت بشود و مدعی بودند خود پیغمبر هم این را خبر داده است! اگر این حدیث که نبوت پس از سی سال به سلطنت تبدیل می‌شود، درست باشد و پیغمبر آن را گفته باشد، پیغمبر ما (ص) از یک مصیبت خبر داده است. اگر نبوت به سلطنت تبدیل بشود یک فاجعه است. بنابراین قیام ابا عبدالله (ع) و فلسفه قیامش این بود که مردم را بر این دو بنیاد اصلی بعثت، یعنی توجه به آخرت و رفع ظلم و ستم بشری هشدار دهد و بگوید که مردم شما نباید برده یکدیگر باشید، نباید یک عده این بار به نام دین بر دوش شما سوار بشوند و از شما بهره برداری بکنند. و نباید اینقدر دنیا برای انسان عزیز باشد که از آخرت غفلت کند. به همین دلیل، حضرت امام حسین (ع) وظیفه امامت و ولایت را انجام داد و قیام کرد. او با قیام خود از جامعه غفلت زدایی کرد و تلاش کرد تا دنیای مردم در مسیر آخرتشان باشد؛

او تلاش کرد تا قدرتی را که در زمین برای استعمار بندگان خدا پدید می‌آمده افسس کند. قدرتی که به وسیله آن مبعوث مکه حذف شده بود و قدرت در انحصار آسمان فرار گرفته بود و شعار رسمی جامعه لاله الله الا الله بود یعنی شعار این بود که جز خدا هیچ برای برای بشر وجود ندارد، حتی پیامبر خدا (ص) خودش بشری بود مثل دیگران. همه در یک صف بودند، اباذر، سلمان، کارگر، کشاورز، مستضعف، همه و همه پیامبر خدا هم با دیگران در یک صف بود، به عنوان بندگان یک قدرت که آن قدرت یگانه خداست.

امام حسین (ع) قیام کرد که این اصل فراموش نشود. یک عده این بار به نام دین، مردم را به استعمار و بردگی نکشیدند. خوب امام حسین (ع) شهید شد، کار تمام شد؟ نه شاید زیاتر و جاندارتر و زنده تر از این حرف نباشد که: کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا. هر لحظه لحظه تاریخ عاشورا است و هر قطعه، قطعه سرزمین ما و جهان کربلاست. چرا؟ چون همیشه این درگیری هست، همیشه این وسوسه هست و همیشه این غفلت هست. من در پایان بحث این نکته را به جامعه عزیزمان عاجزانه تذکر می‌دهم که: مبادا پرداختن به یک سری مسائل احساسی، ما را از فلسفه بنیادی امامت و تشیع غافل سازد!! ما گریه داریم، حق است، من خودم افتخار می‌کنم که روضه خوانده‌ام و من از روضه بسیار خوشم می‌آید. از گریه بر ابا عبدالله بسیار لذت می‌برم. اما همه کار این نیست، اینها باید خیلی محدود و در حاشیه مطرح شوند. آنکه در متن تشیع است، مبارزه حق با باطل است. مبارزه با غفلت انسانهاست، مبارزه با تفرق انسانهاست. مبارزه با قدرتهای زمینی غارتگر انسانهاست. ما تا در جهان بی عدالتی داریم، عاشورا برقرار است. ما تا در جامعه‌مان بی عدالتی داریم، عاشورامان برقرار است. با وجود این همه فدایی، این همه جانباز، این همه مبارز در این جامعه، ما باید فلسفه ابا عبدالله را بطور روزمره، ثانیه به ثانیه در جامعه‌مان مطرح کنیم. نکند زیر لوای علوی و حسینی و در جامعه شیعی و در حکومتی که به نام باشکوه اسلام آراسته است، عده‌ای به غارت عده‌ای دیگر دست بکشایند و ما به همین آه و افسوسمان بر عطش شهدای کربلا قناعت کنیم. نه، گریه حق است، مظلومیت حق است، اما مظلومیت ابزار

بود برای مبارزه، می توانست مظلوم نباشد، می توانست زن و بچه اش اسیر نشود، اما مسئولیت می گفت: بگذار بشود اما تکلیف ادا بشود. بنابراین ما باید از فلسفه عاشورا و از این شعار زیبا که: هر لحظه تاریخ محرم و عاشورا است و هر قدم از این سرزمین کره خاکی، سرزمین کربلاست، لحظه ای غفلت نکرده و از عمل به وظیفه عاشورا و کربلایی مان کوتاهی نوزیم. مخصوصاً در دوران یکه تازی ابر قدرتی مثل آمریکا که اخیراً تلاش می کند زور و زر و تزویر را در لباس تمدن جدید بر جهانیان عرضه کند، مسئولیت شیعه بسیار سنگین است و دوش عاشورائیان باید زیر بار این مسئولیت خم نشود، قد بلند کنند و ندای ابا عبدالله را سر بدهند که: هیئات منا الذله! که ما تسلیم وسوسه های شیطانی و زور و ستم فرعونیان زمان نمی شویم.

ریشه‌های قیام عاشورا

حجت الاسلام و المسلمین جواد محدثی

سلام بر حسین و درود بر دوستداران و پیروان ابا عبدالله الحسین (ع). درباره ریشه‌های تاریخی و تحلیل زمینه‌های قیام امام حسین (ع) خوب است که ما به مسئله، نه به عنوان یک حادثه موردی و مقطعی، بلکه به صورت جریانی نگاه کنیم. تقابل امام حسین (ع) و یزید و ابن‌زیاد، تقابل شخصی نبود، بلکه دو فرهنگ، دو تفکر و دو نگاه به زندگی، به باور، به انسان، به تاریخ بود که اینها از دیرباز رو در روی هم قرار گرفته بودند. یعنی خاندان بنی‌هاشم و خاندان بنی‌امیه، حتی پیش از اسلام هم اینها با هم تقابل داشتند، منتهی نه صرفاً تقابل عشیره‌ای و قومی و قبیله‌ای، بلکه تقابل فکری و اخلاقی و ارزشی بود. بنی‌امیه مظهر یک دودمان آلوده و کثیف و منحط بود و بنی‌هاشم مظهر پاکی‌ها و صفاها و حقیقت‌جویی و عدالت‌خواهی بود.

وقتی هم که پیامبر اسلام آیین نجات بخش اسلام را آورد، پیامبری که از بنی‌هاشم بود، طبیعتاً امویان در نقطه مقابل دعوت آن حضرت قرار گرفتند و این تقابل رفته رفته شدت پیدا کرد. حدیثی از امام صادق (ع) به وضوح این حقیقت را بیان می‌کند، سخن امام صادق (ع) این است که: "أنا و آل‌ابی‌سفیان، اهل بیتین تعادینا فی الله، قلنا صدق الله و قالوا کذب الله". "ما اهل بیت، دودمان بنی‌هاشم و خاندان آل‌ابی‌سفیان دو خانواده هستیم، دو

نیزه و دو اهل بیت هستیم بر محور خدا و اعتقادات با هم دشمنی و خصومت داریم. ما گفتیم نباید راسته‌ای گوید، آنها گفتند: خدا دروغ می‌گوید. "یعنی ما اهل بیت، خاندان، پیامبرانی نهاد و پروردگار و تکلیف حق و عدلی بودیم که در اسلام تجلی پیدا کرده بود، آنها اعتقادهایی ازین پرهیزی را قبول نداشتند و آنها را دروغ می‌پنداشتند. شاید روشن‌ترین گواهی که ازین کفر در آیه و سوره ناپذیری و خدا گریزی آل‌ابی سفیان را نشان می‌دهد، شخصی است که بزبان این معادیه پس از حادثه عاشورا و لحظه‌ای که مست غرور پیروزی بر امام حسین (ع) بود، به زبان خود جاری کرد. سخن او این بود که: لعبت هاشم بالملک فلا خیر جاء ولا یوحی نزل منی هاشم بالملک و حکومت بازی کردند، نه خبری آمده، نه وحی نازل شده، نه کتابی از سوی خدا آمده. یعنی به وضوح و آشکار، حقانیت و درستی اسلام را انکار کرد در شرایطی که خود را به عنوان جانشین پیامبر بر سرنوشته اسلام و مسلمین مسلط ساخته بود. از نگاه دیگر وقتی که به مسئله بنگریم می‌بینیم که این تقابل حق و باطل، تقابل ایمان و کفر در دستور اول به جایی رسید که گروهی از مخالفان اسلام که امویان هم جزء همین‌ها را است بودند، هم قسم و متعهد شدند و پیمان بستند که خلافت را از خاندان پیغمبر بگیرند و می‌گفتند که لا یتجمع النبوة و الخلافة فی بیت واحد. پیامبری و خلافت در یک خاندان هرگز جمع نمی‌شود. یعنی اگر ما نتوانستیم، با نبوت در این بیست و سه سال بسوزیم و از این پس ما را کسی نخواهیم گذاشت که قدرت پس از نبوت یعنی خلافت و جانشینی در این خانواده بیاند. توطئه‌هایی را حتی پیش از رحلت پیامبر آغاز کردند و ما شاهد ماجرای الفح سفیه بودیم و ماجراهایی که پس از سفیه اتفاق افتاد. اهل بیت عصمت و طهارت را از محور اثرگذاری در سیاست جامعه کنار گذاشتند، خلافت را تصاحب کردند، ماجراهایی ۲۵ سال خانه نشینی علی (ع)، بعد شهادت حضرت امیر و قبل از شهادت حضرت امیر و قبل از شهادت در درگیری‌هایی که با ناکئین و قاسطین داشت و همچنین مازنین در جمل و صفین، جبهه آرایبی که علیه علی (ع) انجام دادند، ادامه همان خصومت‌های درین بود که برای حو اساس اسلام شکل می‌گرفت. دوران امام حسن

مجتبی (ع) را هم می‌دانیم. آنچه که معاویه بر سر اسلام و مسلمین آورد و جنگی که با امام مجتبی (ع) انجام داد؛ در نهایت هم حضرت امام حسن (ع) را با دسیسه همسرش به شهادت رساند. قضا یا گذشت و گذشت تا رسید به دوران مرگ معاویه، به خلافت رسیدن یزید و در مقابل او امام حسین (ع). در این ماجرا، در تحلیل اینکه اساس این نزاع و عدم سازش چه بوده؟

شاید مطمئن‌ترین راه و شیوه این باشد که به کلمات خود ابوالعلاء (ع) بنگریم. سخنانی را که در خطبه‌ها، نامه‌ها، سخنرانی‌ها، رجزها بیان کرده، چه خود آن حضرت و چه در عترت پیامبر، اهل بیت رسول خدا. اسناد و شواهد در این زمینه زیاد است، یک نمونه نامه‌ای است که امام حسین (ع) از مکه به مردم بصره نوشت. در آن نامه، ضمن مطرح کردن وضعیت جهان اسلام، وضعیت دین و درخواست از آنها نسبت به یاری حق، جمله‌ای دارد که می‌فرماید: "انا ادعوکم الی کتاب الله و سنه نبیه، فان السنه قد امیتت و ان البدعه قد احیت." من شما مردم بصره را که اعلام همبستگی با ما دارید، دعوت می‌کنم به کتاب خدا و سنت پیامبر. این که شعار فراخوانی امام حسین (ع) به کتاب و سنت باشد، نشان می‌دهد که در آن جامعه، به کتاب خدا عمل نمی‌شد، سنت پیامبر زیر پا قرار می‌گرفت. البته در جمله بعد خود ابوالعلاء (ع) تصریح می‌کند به این واقعیت. می‌فرماید که سنت مرده و بدعت زنده شده. سنت را میرانده و بدعت‌ها را زنده کرده‌اند.

منظور از سنت آن روش و سیر و سلوکی است که پیامبر خدا بر آن مسیر حرکت می‌کرد و بدعت چیزهایی است که دین نیست ولی وارد دین می‌کنند، چیزهای خارج از دین که به اسم اسلام به اسلام می‌بندند. در شرایطی که سنت نبوی زیر پا گذاشته می‌شود، در شرایطی که به آیات قرآن عمل نمی‌شود، احکام خدا تعطیل است، ولی بدعت‌ها و خرافات و فرهنگ جاهلی و اشرافیت قبائلی و مسائلی که پیش از اسلام در جامعه مشرک حجاز و مکه مرسوم بود، دوباره احیاء می‌شود، اینها جان می‌گیرند، در چنین شرایطی احساس می‌شود که اگر این روند تداوم پیدا کند چیزی از اسلام نمی‌ماند. در زمان امام

حسین (ع) ظواهری از اسلام باقی بود. یعنی مردم نماز می خواندند، روزه می گرفتند، شعائر دینی به ظاهر عمل می شد، ولی اسکلتی از اسلام بود که روح اسلام در آن نبود بخصوص روح اسلام را که ما در ولایت و رهبری می دانیم یعنی وقتی که در یک جامعه جریان ناسالمی بر سر کار باشد و مدیریت کلان جامعه در اختیار کسانی باشد که اعتقادی به اساس اسلام ندارند، روشن است که اسلام به مرور از بین خواهد رفت و تفکرات جاهلی و سنتهای پیش از اسلام زنده خواهد شد. اما اگر سردمدار حرکت امت و در راس هرم قدرت سیاسی و فرهنگی جامعه کسی مانند ابا عبدالله الحسین (ع) قرار بگیرد که اسلام شناس تر از همه و پاک ترین عنصر است. در خانواده ای بزرگ شده که خانواده قرآن و خانواده وحی است، خانواده پیامبر اکرم است طبیعتاً در راس کار قرار گرفتن ابا عبدالله الحسین (ع) مسیر جامعه را هم به سمت حق و اسلام و اجرای احکام نورانی قرآن پیش می برد.

در سخنان امام حسین (ع) تاکید شده بر این که امام کسی است که عامل به کتاب خدا باشد و خودش را وقف اجراء احکام خدا ساخته باشد. در شرایط حکومت و حاکمیت یزید طبیعتاً چیزی از اسلام باقی نمی ماند و این سخنی است که خود ابا عبدالله الحسین در جای دیگر فرمود: فعلی الاسلام السلام، وقتی که مردم و امت اسلامی دچار زمامداری مثل یزید بشوند که تبهکاری ها و فسادها و بی عرضگی هایش در تاریخ مشهور است، باید با اسلام خداحافظی کرد، باید فاتحه اسلام را خواند. یعنی چیزی از دین باقی نمی ماند.

به هر حال وظیفه دینی، اجتماعی، سیاسی حضرت حسین بن علی (ع)، در آن شرایط که همه نگاهها متوجه موضع گیری و عکس العمل آن حضرت بود این بود که حکومت رجعت خواه انحرافی یزید را نپذیرد و موضع بگیرد و زیر بار نرود و با او بیعت نکند. به - قیمت؟ هر چند به قیمت شهادت خودش باشد. در این شهادت برکاتی است که از جه روشن شدن حق، مشخص شدن مرزها، روشن شدن چهره حقی که در خانواده پیامبر هد و ما دیدیم که بقای اسلام، رهین شهادت امام حسین (ع) و خون شهدای کربلاست. ا

گوشه‌ای از زمینه‌های تازیخی و نگاه تحلیلی بر بستری بود که فراهم کننده شرایط قیام ابا عبدالله الحسین (ع) بود بر ضد سلطه امویان.

درسها و پیامهای عاشورا

پیرامون درسها و پیامهای قیام امام حسین (ع) سخن بسیار می‌توان گفت. ابتدا نکته‌ای پیرامون تفاوتی که بین درس و عبرت از یک سو و الهام و پیام از سوی دیگر وجود دارد. حادثه‌ای که اتفاق می‌افتد گاهی حادثه‌ای است تلخ و ناگوار که نمی‌بایست اتفاق بیفتد. نگاه عبرت‌آمیز به این حادثه به این معناست که ما ارزیابی کنیم که چرا آن حادثه به وقوع پیوست و سعی کنیم که تکرار نشود و مشابه آن در زمانهای بعد اتفاق نیفتد. در حادثه عاشورا ما به دو خطبه بر می‌خوریم. یکی جنبه‌ای که در آن عبرت هست، یکی جنبه‌ای که در آن درس و پیام هست. بعد عبرت‌آموز قیام امام حسین (ع) در این است که ما می‌بینیم جامعه اسلامی دچار نوعی غفلت و تفرقه و عقب ماندگی و دور شدن از ارزشهای قرآنی می‌شود و به نحوی احکام اسلامی را مخالفان اسلام و اهل بیت شکل می‌دهند و به حرکت‌های جامعه جهت می‌دهند که کسی مانند حسین بن علی (ع) که باید پیشوا و الگو و رهبر مردم قرار بگیرد در چنان جامعه‌ای محاصره می‌شود و به فجیع‌ترین وضعی با لب تشنه خود و فرزندانش و یارانش به شهادت می‌رسند و خانواده او را که عترت پیامبرند به عنوان اسیر گرفته و شهر به شهر از کوفه تا شام و جاهای دیگر می‌برند و نشان همه می‌دهند.

چرا باید تا این حد جامعه اسلامی دچار انحطاط و انحراف بشود. زمینه‌های بروز این قضیه چیست؟ شناخت این مسئله و این که چه عواملی باعث غفلت شد؟ چه عواملی مردم را به بی‌حرکتی و عکس‌العمل نشان ندادن از خودشان وا داشت، چرا خون پسر پیامبر ریخته شد؟ اینها نکاتی است که در آن عبرت است. از جهت دیگر، حادثه عاشورا سراسر درس است، سراسر پیام و الهام است. یعنی صحنه‌هایی در این ماجرا اتفاق افتاده که ما پیوسته باید آن صحنه‌ها را زنده نگه داریم. نکاتی در آن هست که این نکات را باید همیشه

مطرح کنیم تا آن حادثه‌ها همیشه و در همه جا از سوی مردم آگاه و متعهدی تکرار بشود. آنها را می‌گوییم درسهای عاشورا، پیامهایی که در این مناجرا نهفته. این پیامها و درسها بسیار زیاد است و فراوان.

۱. یکی از آنها مسئله "فداکاری در راه عقیده" است. یعنی یک انسان مسلمان به اندازه‌ای به اعتقادات و باورهای اعتقادی خودش ایمان داشته باشد و پایبندی نشان بدهد که حاضر بشود در راه باورهای درست و به حق خویش جان خود را فدا کند. خیلی‌ها به خاطر تمایلات نفسانی، وابستگی به زندگی مادی، به خاطر ضعف شخصیت، خیلی راحت روی باورهای خودشان پا می‌گذارند و برای این که زنده باشند، نفس بکشند و به این حیات حیوانی ادامه بدهند، از خیلی از ارزشها چشم می‌پوشند و باورهای خودشان را هم نادیده می‌گیرند. فداکاری در راه عقیده، یک درس و پیام از مکتب عاشورا و امام حسین است.

۲. نکته دیگر، مسئله جهاد است، نه به عنوان یک موضوع شخصی، بلکه به عنوان یک حرکت اجتماعی در جامعه. جهاد مظهر و زیربنای عزت جامعه است و از معیارهای برتری یک جامعه و افرادی بر افراد دیگر، جهاد در راه خداست. یعنی انسان با مال، با جان، با همه توان و هستی در راه دفاع از اسلام، دفاع از میهن و دفاع از هویت و استقلال و کرامت نفسانی خود و جامعه اسلامی، اهل مبارزه باشد. طبیعتاً مسئله زخمی شدن، کشته شدن، اسیر شدن و خون دادن، همه اینها از لوازم جهاد فی سبیل الله است. اگر انسان بصیرت نداشته باشد او را در مسیرهای باطل به پیکار و مبارزه فرا می‌خوانند، اما به جریان افتادن این قدرت دفاعی انسان در راه خدا، در راه آرمانهای مقدس و متعالی سبب می‌شود که مبارزه هم رنگ عبادت بگیرد و قداست پیدا کند. نامش را می‌گذاریم جهاد فی سبیل الله که مایه عزت یک جامعه است. امام حسین (ع) درس جهاد به جامعه اسلامی داد.

از پیامهای دیگر حادثه عاشورا، مسئله آزادی است. این که انسان کرامت انسانی خودش را حفظ کند، زیر بار زور و تحمیل از سوی هر کسی نرود. این درس هم اکنون

هم برای ما الگوست. درسی که اختصاص به مسلمانها و پیروان ابا عبدالله الحسین (ع) هم ندارد، هر کسی که انسان باشد، به ارزش انسانی خودش واقف باشد، این آزادی را دوست دارد. در آخرین سخنانی که امام حسین (ع) پس از مجروح شدن در گودال قتلگاه، وقتی که احساس کرد سپاه دشمن به طرف خیمه گاه او، به طرف اهل بیت او هجوم آوردند، جمله‌ای بیان کرد که این جمله امروز هم می‌تواند درس داشته باشد. فرمود: "یا شیعه آل ابی سفیان، ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد، فکونوا احراراً فی دنیاکم." شما که پیروان آل ابی سفیان هستید، اگر دین ندارید، از قیامت و رستخیز و حساب آخرت الهی هم نمی‌ترسید، لا اقل در دنیای خودتان احرار و آزاده باشید. این پیام، دعوت به حریت است، دعوت به آزادی چیزی است که در منطق عاشورا وجود دارد و امروز حتی کسانی که مسلمان هم نباشند، مسیحی باشند، ارمنی باشند، پیرو ادیان و فرق دیگر باشند، بودایی باشند، اصلاً به هیچ دین و مسلکی پایبند نباشند، ولی انسان باشند، دیدن صحنه‌های ظلم و ستم آن هم در حق بشریت، برای یک انسان آزاده تحمل ناپذیر است. دعوت امام حسین، امروز هم به عنوان یک دعوت زنده مطرح است.

۳. از پیام‌ها و درسهای دیگر عاشورا، درس ایثار و وفاداری است، این که انسان از خود، از خواسته‌های خود، از نیازهای خود، از راحتی و آسایش خود بگذرد، تا دیگران به نعمت و به رفاه برسند، به حیات برسند، فدا کردن جان در راه دیگری، این ایثار است، فداکاری در راه عهد و پیمانی که انسان بسته. صحنه‌های وفا در حادثه عاشورا، فراوان است. بارزترین وفا آن است که حضرت ابوالفضل العباس (ع) نشان داد، «درس آزادی، عباس به عالم آموخت». وقتی برای ابوالفضل (ع) امان نامه هم می‌آوردند، یعنی شرایطی برایش پیش می‌آوردند که اگر دست از امام حسین (ع) بکشد، بظاهر حالا شاید هم این توطئه و فریبی بوده. ولی از سوی ابن‌زیاد برایش امان نامه می‌آوردند که دست از حسین (ع) بردار و به ما بپیوند. ابوالفضل العباس (ع) وفادار می‌ماند به برادرش امام حسین (ع) و نفرین می‌کند آنها را و ناسزا می‌گوید به امان نامه‌ای که برایش آوردند. نمونه این حادثه را کجا

می‌شود پیدا کرد و در کدام مکتب؛ که در اوج گرمای نیمروز، پس از یک جهاد و درگیری سخت و در موقعیتی که همه تشنه‌اند، ابوالفضل العباس وارد شریعه فرات می‌شود، مشک را پر از آب می‌کند، خودش هم تشنه است، دست زیر آب هم می‌برد که آب بنوشد، ولی به یاد تشنگی امام حسین (ع) می‌افتد و به یاد تشنگی اطفال در خیمه‌ها می‌افتد و آب نمی‌نوشد، آب را روی آب می‌ریزد و لب تشنه از فراتی که از آب موج می‌زند، بیرون می‌آید.

این درس وفا، درسی است که امروز هم می‌تواند به انسانها تعلیم و آموزش بدهد. این که انسان عزت نفس خودش را حفظ کند، این که بزرگوارانه زندگی کند. این که حیات را صرفاً در نفس کشیدن و خوردن و خوابیدن نداند، به حیات برتری هم اعتقاد داشته باشد. این آموزه و درسی است که در قیام امام حسین (ع) وجود دارد.

بنابراین ما علاوه بر این که وظیفه داریم از عبرتهای عاشورا پند بگیریم و حمایتان از حق، تعهدمان به پیمانها، حمایتان از رهبری و ولایت و امامت، سست نشوند و تضعیف روحی از سوی دشمن در ما کارگر نشود و صحنه عمل به وظیفه را رها نکنیم، اینها به عنوان عبرت، به حساب می‌آید، درسها و پیامهای زیبایی از عاشورا وجود دارد که ما اینها را باید برای بشریت امروز، برای نسل مشتاق جامعه کنونی ترجمه کنیم، تبیین کنیم، ابلاغ کنیم تا مردم با زیباییهای نهفته در فرهنگ عاشورا، هر چه بیشتر آشنا بشوند.

تائیرات عاشورا بر حوادث تاریخ

در زمینه تائیرات عاشورا بر حوادث بعدی، بر انسانهای زمانهای بعد و قرون دیگر گفتنی بسیار است و این مطلب را به صورت سوال دیگری می‌توان مطرح کرد و آن اینکه:

آثار و نتایج قیام امام حسین (ع) چیست؟

پیش از اینکه به نمونه‌هایی از تائیرات قیام کربلا در دوران بعد پردازیم، به چند نکته باید اشاره کنیم. یک نکته این است که ما از یک نکته اجتماعی نباید انتظار تاثیر فوری

داشته باشیم. همیشه چنین نیست که حادثه‌ای که اتفاق می‌افتد تاثیرات آن و میوه‌ای که از آن حادثه می‌شود، میوه زود رسی باشد و حادثه نتیجه‌های ثمر بخش در کوتاهترین زمان را داشته باشد. گاهی بازتاب یک حادثه و تاثیرات آن خیلی دیر - اما عمیق و ریشه دار - اتفاق می‌افتد.

نکته دیگر اینکه هدف امام حسین (ع) در این قیام خونین و شهادت مظلومانه این بود که اسلام و بقاء دین را تضمین کند. احساس می‌کرد اگر روند فرهنگی جامعه به همین شکل ادامه پیدا کند چیزی از دین باقی نمی‌ماند. قیام امام سبب شد که اصول کلی دین و روح مکتب قرآن زنده بماند و از زوال و نابودی حفظ شود. شاید گواه این مطلب را بشود از زبان حضرت سجاد (ع) شنید. نقل شده است که در مدینه شخصی به نام ابراهیم بن طلحه به آن امام زخم زبان زد که "من الغالب؟" چه کسی پیروز شد پاسخ آن امام گویا و رساست فرمود: "اذا دخل وقت الصلوة فاذن و ارقم تعرف الغالب." وقتی که وقت اذان شد اذان و اقامه بگو، می‌فهمی که چه کسی پیروز شده است. این سخن یعنی بعد این حادثه هنوز دین باقی است، هنوز شهادتین گفته می‌شود، هنوز نماز برپا است. دین در جامعه وجود دارد توطئه‌های امویان برای دین زدایی از جامعه شکست خورده است. این نشان می‌دهد که غالب و پیروز امام حسین (ع) است. در زیارتنامه آن حضرت می‌خوانیم که: شهادت می‌دهم که دین و نماز را بر پا داشتی: (اشهد أنك قد اقمت الصلوة و آتیت الزکوة) یعنی بقاء دین و قرآن مدیون فداکاری امام حسین (ع) در کربلا است.

نکته دیگر این است که ما می‌توانیم نگاه نویی به فتح و پیروزی داشته باشیم پیروزی همیشه پیروزی نظامی نیست ما فتح اندیشه‌ها را هم داریم. گرچه اباعبدالله در آن حادثه به ظاهر به شهادت رسید ولی منطلق امام به پیروزی رسید. فکر حسین (ع) فاتح بود. حسین بن علی (ع) در دلها جای دارد ولی یزید و امویان از بین رفتند. فرهنگ عاشورا در دلها ماند و این منطلق قرآنی است که، عقیده داشته باشیم کسی که به تکلیف خود در هر مقطع زمانی باشد، عمل کند اگر هم به ظاهر شکست خورده باشد به پیروزی رسیده است، گر چه به

پیروزی نظامی دست پیدا نکند. خود امام حسین (ع) هم می فرمود که من امید آن را دارم که هر چه خدا برای ما اراده کرده باشد خیر و خوب باشد، چه کشته شویم و چه به پیروزی و ظفر برسیم.

از این چند نکته که به عنوان مقدمه بود بگذریم، می بینیم یکی از تاثیرات کربلا بیدار گری و احیاء گری بود یعنی اذهان را بیدار کرد، پرده های غفلت و بی خبری را که بر جامعه آن زمان افکند شده بود کنار زد. شهادت امام و اسارت اهل بیت او و خطبه های حضرت زینب و سجاد و سخنان بیدار گر آنان در کوفه، در شام، در مدینه جامعه را بیدار کرد. سخنانی که در مقاطعی دیگر از زبان پیامبر و خاندان پیامبر و بازماندگان این حادثه به گوش همه رسیده بود. سخنان حضرت زینب در کوفه بساط همه را به هم ریخت و تمام شهر را به هم زد. جشن و پایکوبی مردم را به عزا تبدیل کرد، مردم اشک ریختند. گرچه حضرت زینب کبری نفرین کرد که چشمانتان تا همیشه پر از اشک باد، شما مردان ما را کشتید و الان بر ما گریه می کنید. ولی انقلابی که در تفکر، اذهان و نگاهها در همان کوفه ای که به جشن و پایکوبی پرداختند پیش آمد کم نبود. خطبه حضرت امام سجاد (ع) در مجلس طاغوتی مثل یزید باز هم افشاگر، پرده بردار و رسوا کننده رژیم فاسد اموی بود. در طول مسیر اسارت هم همین طور. وقتی اهل بیت را از کوفه به سمت دمشق و شام می بردند در چندین مورد صحنه هایی پیش آمد که سپاهیان یزید و اسرای اهل بیت وقتی وارد قریه و روستاها می شدند، مردم سربازان یزیدی را راه نمی دادند و در چند مورد هم درگیری پیش آمد حتی چندین نفر از سربازان کشته شدند، آنها می گفتند ما کسانی که حسین (ع) را کشته و عترت پیامبر را به اسارت گرفته اند راه نمی دهیم و سربازان در بیرون روستا ماندند تا بتوانند اسرا و سرهای مبارک شهیدان را به دربار یزید برسانند.

آنچه که در کوفه اتفاق افتاد و قیام عبدالله عقیف در همان مجلس ابن زیاد که به پا خواست و علیه ابن زیاد اعتراض کرد، نشان می دهد که حادثه کربلا و خون امام حسین (ع) تاثیر خودش را گذاشت. یا تاثیری که بر شام نهاد و مردم بیدار شدند؛ شرایط به نحوی

دگرگون شد که نه ابن زیاد در کوفه، نه یزید در شام، زمینه این که اسرا در آنجا بمانند نمی‌دیدند. تلاش می‌کردند که هر چه زودتر اسرا را خارج بکنند تا جو بر ضد امویان آشفته نشود. در ادامه قیام عاشورا، مردم مدینه می‌دانید که دو سال بعد از حادثه در سال ۶۳ هجری قیام کردند و والی شهر را که وابسته به یزید بودند از شهر بیرون کردند و خودشان حکومت را در دست گرفتند. این قیام که در تاریخ به نام "قیام حرّه" آمده است کم چیزی نبود. گرچه نیروهای یزیدی حمله کردند، قتل عام کرده و حمام خون در مدینه به راه انداختند، ولی قیام مردمی پیامد عاشورا بود.

اینکه پنج هزار نفر از اهل کوفه که از اصحاب امام بودند و در یاری به امام کوتاهی کرده بودند، حالت ندامت به آنها دست داد. گروهی را برای یاری به امام تشکیل دادند به نام "تواین". چند سال تلاش کردند، سلاح تهیه کردند تا اینکه در سال ۶۵ هجری به رهبری سلمیان بن سرد خزاعی قیام کردند. یک ماه بعد قیام انتقام گیرانه‌ای شکل گرفت و آن قیام مختار بود. تقریباً تمام دست‌اندرکاران فاجعه کربلا را به سزای اعمال خود رساند و در گیریهایی در مناطق مختلف با امویان داشت. در تمامی زمان‌های بعد و قرون پس از آن ما پیوسته در تاریخ شاهد آن هستیم که بسیاری از حرکت‌های انقلابی و نهضت‌های رهایی بخش و مصلحین بزرگ در جوامع بشری؛ از حادثه کربلا درس گرفته‌اند. تحلیل تاثیر گذاری عاشورا بر حوادث بعد از آن در این مجال کم نمی‌گنجد و فقط اشاره کنیم به آخرین حلقه بازتابی که بازتاب عاشورا بود یعنی نهضت جمهوری اسلامی که مرهون عاشورا و الهام گرفته از حادثه کربلا بود که ملت ما شعار می‌دادند: «نهضت ما حسینیه - رهبر ما خمینیه».

مروری بر اهداف نهضت عاشورا

حسین علیزاده

درباره حضرت سیدالشهدا، امام حسین(ع) و قیام بزرگ عاشورا سخن گفتن درست به این می ماند که بخواهیم طبق مثل معروف: دریا را در کوزه ای بریزیم.

به گفته مولانا:

گر بریزی بحر را در کوزه ای

چند گنجد؟ قسمت یک روزه ای

اما از آنجا که:

آب دریا را اگر نتوان کشید

هم به قدر تشنگی باید چشید

نمونه هایی را درباره قیام حسینی و فرهنگ عاشورا خدمتتان بیان می کنم.

۱. درست پس از قیامی که در عاشورای سال ۶۱ هجری (یعنی ۱۰ محرم) اتفاق افتاد و از فردای آن روز بازتابهای وسیع آن حادثه شروع شد و زمینه های فرهنگی اجتماعی و تاریخی هم که منجر به شکل گیری آن قیام شده بود طبعاً مطرح است. اگر کسی بخواهد نسبت به این قیام و این حادثه بزرگ شناخت جامعتری داشته باشد مثل هر حادثه بزرگ دیگری طبعاً باید به ریشه های آن توجه کند و ببیند که چطور این قیام شکل گرفت و از

قبل چه حلقه‌ها و زنجیرهایی از حوادث و وقایع وجود داشت که منجر به این نقطه اوج و حادثه تکان دهنده شد.

۲. در پاسخ به این سؤال که چطور و چگونه یک چنین حادثه بزرگی آن هم در کمتر از نیم قرن پس از رحلت پیامبر اکرم اتفاق افتاد پاسخهای گوناگون داده شده و پژوهشهای بسیاری صورت گرفته است. این حادثه آنقدر تکان دهنده بوده که به سرعت بازتاب بسیاری در جهان اسلام داشته و درباره آن تا بحال هزاران کتاب به چندین زبان نوشته شده و چندین هزار مقاله آثار هنری اشعار و... سخنرانی‌های بسیار در حول این محور شکل گرفته و ارائه شده به طوری که می‌توان سخن از گستره فرهنگ عاشورا و فرهنگ عاشورا پژوهی گفت. بنده در پژوهشهایی که داشتم به متجاوز از پنج هزار کتاب برخورد کردم به زبانهای مختلف. بیش از ۱۰۰ کتاب و ۳۰۰ مقاله و مأخذ معتبر فقط از برادران اهل سنت در این مورد وجود دارد و در این میان کل آثار موجود و مربوط (اعم از آثار شیعه و سنی و حتی غیر مسلمانان) کتابخانه مفصلی می‌شود. ابعاد گوناگون این قیام، گستره عظیمی را در بر می‌گیرد به طوری که فقط در بررسی‌هایی که در چندین زبان شده خود حجم جسیم و کتابخانه عظیمی را بوجود می‌آورد.

اولین گزارشهای مکتوبی که از آن قیام بزرگ صورت گرفته مربوط به قرن دوم است که مبتنی است بر چیزهایی که از یکی دو نسل قبل شنیدند و خاطراتی که سینه به سینه نقل شده بود؛ از همان زمان پس از عاشورا که گزارشهایی از قول امام سجاد(ع)، حضرت زینب(س) و کسانی که در آنجا بودند از اهل بیت و خاندان عصمت و طهارت، به اضافه دشمنان که آنان نیز گزارشهایی را نقل کردند. از مجموع آنها در قرن دوم و اواخر قرن اول دو سه گزارش شیعی از شیعیان عراق موجود است که متأسفانه از مهمترین آنها که مقتل ابومخنف است که بخش زیادی از آن به دست ما نرسیده است. آن بخش هم که به ما رسیده از طریق نقل مورخ معروف، طبری است که در تاریخ طبری وقتی آن کتاب را تدوین می‌کردند، درج کرده‌اند.

۳. عده‌ای از بزرگان و پژوهشگران اهل سنت از پیشگامان عاشورا پژوهی بودند که از قرن دوم با مرحوم امام احمد بن حنبل آغاز شده که در مسند ابن حنبل ایشان فصلی را به امام حسین (ع) اختصاص دادند. و از اوایل قرن دوم و اواخر قرن اول جز دو سه گزارش شیعی از عاشورا صورت نگرفته که یکی از آنها اسامی شهداست که بعد به صورت رساله مستقلی چاپ شده و یک گزارش هم در کتاب و گزارش شیعی کاملتر و مفصل‌تری است به نام ابومخنف کوخی که متأسفانه به صورت کامل به دست ما نرسیده است. در این باره آنقدر مطلب وجود دارد که بیش از ده کتاب شناسی مفصل و حدود ۵۰ مآخذ شناسی درباره عاشورا صورت گرفته و اغلب آنها فقط به صورت کتاب شناسی است و مقالات خیلی بیش از این است. در دهه‌های اخیر هم می‌توان ادعا کرد یک نهضت عاشورا پژوهی در جهان اسلام و شیعه بویژه در ایران شکل گرفته و از همین جا معلوم می‌شود ابعاد و اهمیت این قضیه؛ زیرا که وقتی درباره حادثه‌ای و قیامی و یا شخصیت بزرگ و بزرگواری همچون امام حسین بیش از ۵۰ کتاب شناسی صورت می‌گیرد معلوم می‌شود که مطالبی و اسراری در کار بوده و گرنه بیهوده سخن به این درازی نبود. چرا این همه موضوعات دیگری که هست درباره آنها حتی یک کتاب شناسی هم وجود ندارد؟ ولی درباره این موضوع این همه فقط کتاب پژوهی صورت گرفته که نشان دهنده گستره آثاری است که در این مورد وجود دارد و بازتاب وسیعی است که این حادثه در تاریخ و فرهنگ مسلمانان و شیعیان و حتی فراتر از دایره مسلمین، در میان سایر ملل هم داشته کما اینکه در میان مسیحیان بعضی پژوهشهایی صورت گرفته که امام حسین (ع) را با حضرت مسیح مقایسه کرده و حضرت سیدالشهدا را مسیح اسلام دانسته‌اند.

۴. اگر بخواهیم سیری در فرهنگ عاشورایی داشته باشیم و نگاهی به انبوه آثار عاشورا پژوهی که صورت گرفته بیاندازیم ناچار باید در آنها دست به تقسیم‌بندی و طبقه‌بندی بزنیم چون همه آن آثار که از قرن دوم تا قرن پانزدهم با زبانهای مختلف صورت گرفته در یک سطح و در یک رده نیست؛ بعضی ارزش تاریخی و محتوایی بسیار بالایی

دارند و جزو اسناد و گزارشهای دسته اول قلمداد می‌شوند و بعضی دیگر در این سالهای اخیر نوشته شده و برخی دارای ارزش علمی و تحقیقاتی چندانی نیست. بنابراین ناچاریم که اینها را در حوزه‌های مختلف و در رده‌های مختلفی بررسی کنیم هر کدام از اینها ممکن است دارای یک رویکرد و نگاه ویژه‌ای به حادثه عاشورا باشند یا بعدی از ابعاد آن را مطرح کرده باشند. حادثه قیام عاشورا و حرکت شهادت طلبانه امام (ع) و یارانشان از ابعاد مختلف قابل بررسی است. در منابع کهن بیشتر از طریق نگاه تاریخی و روایی به قضیه نگاه کرده شده و بیشتر در صدد گردآوری روایات و یک مقداری هم دسته بندی آنها بودند ولی هر چه به دوره‌های اخیر نزدیک می‌شویم بیشتر جنبه تحلیلی و تطبیقی پیدا می‌کنند مثلاً در دوره‌های اخیر بیشتر این مقایسه صورت می‌گیرد که اگر قیام امام حسین (ع) قیام بسیار بزرگی بود و برای حفظ اسلام ضرورت داشته پس چرا در زمان امام حسن (ع) چنین قیام و مبارزه‌ای انجام نشد بلکه در آنجا آتش بس اعلام شد و ترک مبارزه و قیام و مقاومت شد و امام حسن (ع) ناچار به صلح شدند با معاویه؟ چرا در آن زمان شهادت طلبی صورت نگرفت یا چرا امام حسین (ع) که در شرایط سختی هم قرار گرفتند حاضر به صلح نشدند؟ این مقایسه در دوره‌های اخیر بیشتر صورت گرفته و دلایل قیام امام حسین (ع) و صلح امام حسن (ع) بررسی شده این یک بعد. یک بعد دیگر این است که درباره آثار تربیتی قیام امام حسین (ع) هم جدیداً مطرح شده، یک نگاه دیگر نگاه جامعه‌شناسانه است که چه شد که این قیام صورت گرفت؟ و تحت تأثیر چه عواملی شکل گرفت؟ نگاه جامعه‌شناسان به این قضیه هم باز یک نگاه نوپدید است. این نوع نگاه که آثار و کتابها و بخصوص مقالات زیادی در راستای آن در دهه‌های اخیر پدید آمده پس از نگاه روایی و تاریخی و حدیثی شروع شد، تا اینکه اخیراً به نگاه‌های پیچیده تر و کامل تر سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، تربیتی و عرفانی منجر شده، فی‌المثل اگر از آثار شهید مطهری بخواهیم نام ببریم یک کتاب مشهور با عنوان حماسه حسینی شاید حدود سی بار در سالهای اخیر به چاپ رسیده و مورد استقبال وسیعی قرار گرفته شده؛ و ترجمه هم شده و تلخیص هم شده

و نقد و بررسی هم شده است. اگر بخواهیم رویکرد آن کتاب را بینیم آن کتاب خیلی توجه دارد به بعد اصلاح طلبانه قیام امام حسین (ع) همچنان که در وصیت نامه معروف امام حسین (ع) است که فرمودند:

«أما خرجت لطلب الإصلاح في امت جدی و إنما هم در آن هست که یعنی دلایل دیگری هم نداشته و در واقع دلیل اصلی اش این بوده که برای یک حرکت اصلاحی در میان امت صورت گرفته است. برای اینکه گویا امام (ع) توجه‌ای داشتند که بعدها ممکن است ایرادهایی بگیرند و یا برداشت‌های ناصحیح از این حرکت پیدا بکنند لذا خودشان از اول رویکرد اصلی شان را اصلاح طلبی اعلام کرده‌اند. و اینکه از مسیر غلطی که جامعه اسلامی در پیش گرفته و از اهداف اصلی اسلام و پیغمبر (ص) منحرف شده بود، باید به راه اولیه خودش برگردد و نفی این انحرافات باید صورت بگیرد و مبارزه با این انحرافات را سرلوحه قیام خودشان قرار دادند و اینکه باید اصلاح اجتماعی و اصلاح فرهنگی و اصلاح دینی صورت بگیرد. خوب این یک رویکردی است که ما در آثار شهید مطهری و کتاب حماسه حسینی ایشان هم می‌بینیم. دیدگاه دیگری در میان شیعیان از قدیم مطرح بوده و این اواخر هم باز مجدداً به طور وسیعی به آن پرداخته شده و آن اینکه امام حسین (ع) به دنبال تشکیل حکومت دینی و الهی و مذهبی بوده و چون دیده بودند که بعد از معاویه حکومت یزید هنوز تثبیت نشده و ریشه دار نیست و یزید به صورت غیر قانونی و بدعت روی کار آمده و بر خلاف خلفای پیشین از طریق موروثیت و ملوکیت و سلطنت روی کار آمده در نتیجه می‌شود و می‌باید با او مقابله کرد و او را بر انداخت و به کمک مردم عراق و کوفه و اطراف یک حکومت دینی و اسلامی درست و اصیل و صحیح جایگزین آن کرد.

۵. اینکه گفته‌اند هدف امام حسین (ع) فقط یک حرکت اصلاحی صرف که انتقاد کند از قدرت و حکومت زمان خودش نبوده بلکه حتی در صدد براندازی آن حکومت و بدست گرفتن قدرت بوده‌اند. و از سوی دیگر گفته شده که امام حسین (ع) درست است که هدف اصلاحی داشتند اما توان و قدرت و امکانش را نداشتند که اصلاحاتی را که

می‌خواهند، صورت بدهند چه رسد به اینکه قدرت را به دست بگیرند و حکومت یزید را سرنگون بکنند؛ بلکه امام حسین (ع) از آغاز قصد شهید شدن داشتند و می‌خواستند با شهید شدن حقانیت را اثبات بکنند و چهره منفور و پلید دشمنان دین را افشا کنند. یعنی از اول ایشان خودشان را آماده شهادت کرده بودند. پس ببینید که دو گونه می‌شود به شهادت طلبی نگاه کرد. یکی اینکه کسی از اول چون هیچ کاری از دستش بر نمی‌آید حاضر به جان فشانی شده باشد تا از راه خون و خونریزی و شهید شدن دشمن را افشا بکند. چون کار دیگری را نمی‌تواند بکند و همه امکان‌های دیگر از او گرفته شده و همه توان‌های دیگر سلب شده. پس در نتیجه او قیام می‌کند تا با کشته شدن خود دشمن را رسوا بکند و کشته شدن یک همچون فرد بزرگی کار کوچکی نبوده، یا اینکه بگوئید که در یک حرکت اصلاح طلبانه امکان کشته شدن هم هست و امام حسین (ع) احتمال این را هم می‌دادند که در این راه کشته بشوند. این فرق می‌کند با اینکه از اول به قصد کشته شدن قیام کرده باشند یا از اول به قصد تشکیل دولت اسلامی قیام کرده باشند که در این راه احتمال خطر و کشته شدن و ترور هم هست. می‌بینند که اینها رویکردهای مختلفی است.

۶. بعضی از این هم فراتر رفتند یعنی نگاه کاملاً متفاوت و متمایزی نسبت به این نوع نگاه سیاسی و اجتماعی داشتند و آن (دیدگاه) عرفانی بوده یعنی آمدند گفتند برای امام حسین (ع)، اصلاً بحث سیاسی و اجتماعی مطرح نبوده، ایشان عاشق خداوند بوده‌اند و برای رسیدن به خدا و برای عشق الهی در این راه جانبازی و فداکاری کرده‌اند و همه هستی و جان خود و فرزندان خود را در طبق اخلاص قرار دادند تا به وصال معشوق و معبود الهی خودشان برسند. با این طرز تلقی بعضی‌ها یک رویکرد و نگاه کاملاً عرفانی و عاشقانه داشتند و بنابراین انواع نگاه‌ها در این مورد مطرح است که باید طبعاً آنها را دسته بندی و طبقه بندی کرد و به همه آثار عاشورا پژوهی نباید به یک چشم نگریست.

۷. پس از آن که انبوه آثار عاشورا پژوهی و بازتاب گسترده قیام امام حسین (ع) و نیز انواع رویکردها و نگاههای مختلفی که به این حادثه شده و ابعاد گوناگونی که در این قیام

ودر شخصیت بزرگ امام حسین (ع) تا حدودی مورد توجه قرار گرفت، حالا یکی از آن رویکردها و نگاه‌ها را سعی می‌کنیم مورد ارزیابی بیشتری قرار دهیم و من مایل هستم که حول محور یکی از کتاب‌های ممتاز عاشورایی در این باره سخن بگویم که کتابی است به نام پس از ۵۰ سال، پژوهشی تازه پیرامون قیام امام حسین (ع) از جناب استاد دکتر سید جعفر شهیدی از اساتید ممتاز دانشگاه و رئیس موسسه لغتنامه دهخدا.

این کتاب با توجه به اینکه توسط ناشر معتبر و محترم و توسط نویسنده، محقق و ادیب گرانمایه‌ای عرضه شد، بسیار مورد توجه و استقبال قرار گرفت و بیش از ۳۰ چاپ از آن هم منتشر شد. این کتاب، کما اینکه نویسنده آن خودشان تصریح دارند بیشتر با نگاه اجتماعی و جامعه‌شناسانه به قیام امام حسین (ع) توجه کرده و در واقع به این پرسش اصلی که در کتاب مطرح است جواب داده‌اند که چه شد و چرا و چگونه چنین اتفاقی افتاد که هنوز بیش از ۵۰ سال از رحلت رسول اکرم نگذشته حکومت منسوب به او که مفتخر بود به اینکه ما جانشینان و خلفای پیغمبر اکرم هستیم، یک چنین حکومتی که منسوب به همین دین و همین پیامبر و کوفه و لشکریانی از کوفه که خودش از مراکز شیعیان بوده، چطور شد که هزاران نفر از اینها جمع شدند، و نواده محبوب و ممتاز پیغمبر را که زینت دوش پیامبر بود و پیامبر تداوم دین خود را از او می‌دانست و او را از خودش و از جان خود می‌دانست به آن طرز فجیح به شهادت رساندند و خانواده ایشان را که اهل بیت پیامبر بودند و یاران با تقوای ایشان که بعضی‌هاشان از اصحاب پیامبر بودند را کشتند و رفتارهای وحشیانه‌ای انجام دادند، بازماندگان را اسیر کردند و مثل کسانی که کافر حربی هستند اینها را دور شهرها و بازارها گرداندند و سرهای بزرگواران و شهدا را بر نیزه زدند و افتخار کردند و جشن پیروزی گرفتند. چرا چنین اتفاقی افتاد و چطور می‌شود که بیش از نیم قرن از زمان پیامبر نگذشته با فرزند پیامبر و با کسی که یاد آور پیامبر و شبه پیغمبر و سبط پیغمبر است چنین رفتاری صورت بگیرد؟ آنهم حکومتی که خودش را جانشین پیغمبر می‌داند، این خیلی سؤال بزرگ و مهیبی است. و واقعاً انسان را به تأمل وامی‌دارد و

پژوهشگر را به تعجب و تحیر می‌کشاند و چالش زیادی بر سر این سؤال و این گونه سؤالها صورت گرفته و هر پژوهشگری چه در میان شیعه و چه در میان اهل سنت بخصوص در صدهای اخیر تلاش کردند جواب مناسبی به آن بدهند که قبلاً گفتیم که حول همین محور و در طی این بررسی‌ها آثار بسیاری به زبانهای مختلف شکل گرفته. استاد دکتر شهیدی در نگاه تحلیل گرانه خودشان در آن کتاب ممتاز و در خور تقدیر و تجلیل، تلاش زیادی کردند تا به این سؤال اصلی و بعضی سؤال‌های فرعی در این باره جواب بدهند و نوع نگاهشان و رویکردشان تازگی دارد و چیزی است که قبلاً خیلی سابقه نداشته و در ذیل همان نگاه جامعه‌شناسانه و رویکرد اجتماعی که عرض کردیم قرار می‌گیرد. ایشان در پاسخ به این پرسش دلایلی را مطرح می‌کنند و عواملی را بر می‌شمارند و از زمان جاهلیت و آغاز ظهور اسلام، آن ۵۰ سال را تحت بررسی قرار می‌دهند تا زمان نزدیک به قیام؛ که اگر بخواهیم خلاصه‌ای از آن را بگوییم طبعاً طول می‌کشد ولی به طور خیلی فشرده و اجمالی، ایشان اوضاع دمشق را بررسی می‌کنند. سابقه‌ای که بنی‌امیه در دمشق داشتند از زمان صدر اسلام و قبل از اسلام که با آنجا روابط تجاری داشتند و بعدها هم در پرتو حکومت دینی و اسلامی به حکومت آنجاها منصوب می‌شوند. اول برادر بزرگ‌تر معاویه و بعد خود معاویه که خود معاویه یزید را به ولایت عهدی خودش انتخاب می‌کند. ایشان اوضاع دمشق را بررسی می‌کنند، اوضاع مکه را بررسی می‌کنند که چرا مکه که قبله مسلمین بوده در این قیام خودش را کنار کشید و دخالت مؤثری در این جریان‌ها نداشت و بسیاری از صحابه آنجا را ترک کرده بودند یا اگر حاضر بودند حالت منفعلی داشتند و یا در سن پیری بسر می‌بردند، سپس مدینه را بررسی می‌کنند که محل سکونت خود امام حسین (ع) بوده و امام حسین (ع) چون در آنجا و در مکه در خطر بودند آنجا را ترک می‌کنند. همچنین اوضاع کوفه را بررسی می‌کنند که امام حسین (ع) از کوفه بود که حمایت می‌شد و وعده یاری داده شد، البته مصرانه دعوت شدند به آنجا و به سمت آنجا

حرکت کردند و قصدشان هم رسیدن به کوفه بود که در نزدیک‌های کوفه مسیرشان را دشمن اجباراً منحرف کرد به سمت کربلا که آنجا قتلگاه و آوردگاه شهادتشان شد.

خلاصه استاد اوضاع این شهرها و اوضاع آن چند دهه اخیر را که منجر به قیام امام حسین (ع) شد، بررسی می‌کنند و در جمع بندی‌ای که می‌کنند می‌فرمایند که نسل جدید و نسلهای جدیدی روی کار آمده بود که خیلی سابقه و خاطرات چندانی از آن دوران صدر اسلام نداشتند که در آن دوره چقدر اهل بیت پیامبر اکرم و امام حسین (ع) در سنین نوجوانی (که در دوران پیامبر بودند) چقدر جایگاه و اهمیت والایی داشتند و نسل جدیدی که آمده بودند خو گرفته بودند با دوره حکومت اشرافی گری و تحمیل گرایی و مال‌اندوزی و فسق و فساد که بعدها پیدا شد و به هر حال کم کم دور شد از سنت پیغمبر. گروههای جدیدی پیدا شده بودند، تفاخر نژادی و بازگشت به فرهنگ جاهلی کم کم پیدا شده بود و دوری از اخلاق و فرهنگ و شریعت کم کم پیدا شده بود. به هر حال آن کسانی که پیامبر را درک کرده بودند دیگر پیر و گوشه گیر بودند و خیلی در جامعه مؤثر نبودند خیلی از آنها از دنیا رفته بودند و آنهایی که امروز روی کار آمده بودند خیلی روح آن فرهنگ در آنها دمیده نشده بود و به هر حال کینه‌های قبایلی و اختلافات قومی هم دست به دست هم داد و چون ریشه در جاهلیت داشت تقابل این اقوام و قبایل و رقابت این اشراف و اعیان کوفه و شام اینها همه دست به دست هم داد و خلاصه امام حسین (ع) را قربانی این تقابل اقوام و تضاد بنی‌هاشم و امویان می‌دانند. در این مورد ایشان نکات خواندنی‌ای را ارایه می‌کنند اما می‌شود گفت که این نگاه هم گرچه نگاه تازه و جالب و عمیقی است نسبت به این حادثه، اما از آن جامعیت لازم برخوردار نیست. برای اینکه اگر بخواهیم جامعه شناسانه به قیام امام حسین (ع) نگاه کنیم خیلی چیزها باید بررسی بشود که در این کتاب آن طور که باید نیامده مثلاً وضعیت اجتماعی، اقتصادی و معیشتی کوفه و عراق و این که چه تأثیری داشته اوضاع دهه‌های اخیر در عراق که به نوعی زیر سلطه دمشق قرار گرفته بود؟ سطح فرهنگ مردم چطور بوده؟ نظام اطلاع رسانی که آن موقع از

طریق منبر و مسجد صورت می گرفته یا بعضاً نامه بسیار کم رد و بدل می شده به چه صورت بوده؟ قشر بندی اجتماعی مردم و نظام ارزشی شان چطور بوده؟ روانشناسی اجتماعی شان چطور بوده؟ ساختار قومیتها و قبایل و نهادهای اجتماعی چگونه بوده، وضعیت نخبگان و جایگاه آنها و رابطه آنها با مردم و تعامل رهبران و توده‌ها و نقش و کارکرد جامعه شناسانه آنها و... اینها در کتاب کاملاً بررسی دقیقی نشده و از طرفی به بسیاری از منابع هم توجه نشده، مثلاً مولفی است در زبان عربی، یکی از پژوهشگران و نویسندگان بزرگ مصری به نام عباس محمود عقاد و کتاب مهمی به نام ابو الشهداء دارد که امام حسین (ع) را به عنوان پدر شهیدان و پیشرو شهیدان معرفی کرده‌اند در آن کتاب و تحلیل‌های مشابهی با استاد شهیدی در آن دیده می‌شود و پیدا است که دکتر شهیدی از آن کتاب بهره گرفتند ولی در منابع خودشان آن را ذکر نکردند یا مثلاً از کتاب‌های مهمی مثل همین حماسه حسینی استاد شهید مطهری یا آثار دکتر شریعتی یا کتاب معروف شهید جاوید و از دیگر منابع سالیان اخیر چه عربی چه فارسی، ایشان در میان مآخذشان ذکر کرده نمی‌شود و بعد هم تأکید زیاد بر اینکه امام حسین (ع) را به نوعی قربانی تقابل قبایل و اشراف عرب بدانیم و اینکه ایشان به طور خلاصه به گونه‌ای منفعل عمل کردند یا غافل گیر شدند این هم باز نمی‌تواند نگاه جامعی باشد چون پیدا بوده که امام حسین (ع) از سالیان قبل یک نوع آماده شدن و برنامه‌ریزی را در کار داشتند و فقط از این فرصتی که پیش آمده بود سعی می‌کنند استفاده کامل را بکنند. گر چه موفقیت ظاهری پیدا نمی‌کنند یعنی به فوریت موفق نمی‌شوند که حکومت یزید را سرنگون کنند اما برای یزید و حکومت بنی امیه یک دردسر بزرگی فراهم می‌کنند که دو سه سال بعد یزید به طرز مشکوکی از دنیا می‌رود و بعد از این قیام دائم مواجه با قیام‌های مختلف مکه و مدینه بوده و بعد فرزند یزید ناچار می‌شود از خلافت استعفا بدهد و در اثر همین فشار اجتماعی و افکار عمومی‌ای که وجود داشته و خاندان بنی سفیان نمی‌توانند حکومتشان را ادامه دهند بلکه بنی مروان، تیره دیگری روی کار می‌آیند و آنها هم بعد از چند دهه که با زحمت زیادی حکومت می‌کنند سرنگون

می‌شوند و همان سالها با قیام انتقامی مختار مواجه می‌شود که انتقام خون شهدای کربلا را می‌گیرد و خودش موفق می‌شود در عراق حکومت مستقلی تأسیس کند، همچنین قیام ابن‌زبیر در منطقه حجاز و مکه و مدینه صورت می‌گیرد و آنجا هم از خلافت جدا و مستقل می‌شود و خلاصه امام حسین (ع) با این قیام خودشان در حقیقت سرنگونی بنی‌امیه را پایه‌گذاری می‌کنند به طوری که چند دهه بعد با قیام ایرانی‌ها و یکی از فرماندهان اصلی‌شان ابو مسلم خراسانی حکومت بنی‌امیه به طرز بسیار خفت‌باری شکست می‌خورد و سرنگون می‌شود و حکومتی که در واقع می‌شود آنرا دست‌نشانده ایرانی‌ها تلقی کرد یعنی حکومت بنی‌عباس که نزدیکتر به خاندان اهل بیت بودند روی کار می‌آیند و تمام آثار بنی‌امیه را تقریباً از بین می‌برند. خوب وقتی که امام حسین (ع) قیامی را برنامه‌ریزی کردند و یارانی را گلچین کردند و اهدافی را طراحی کردند که می‌تواند این طور زلزله و موج و آتشفشان ایجاد کند؛ ما نمی‌توانیم بگوییم که امام حسین (ع) قربانی یک سری عداوتها، دشمنی‌ها و کینه‌جوییهای عرب جاهلی و پس از آن بوده بلکه امام حسین (ع) طراحی خاص خودش را در این قیام الهی داشته است. این گونه اشکالات و اشکالات دیگری که در کتاب دیده می‌شود موجب شد که بنده به عنوان یک عاشورا پژوه کوچک نقدی بر کتاب استاد نوشتم و در جاهای مختلفی چاپ شده از جمله در این کتاب "سیری در سلوک حسینی" هم به صورت مقاله آمده، اما خوب در مجموع این نوع نگاه و استاد شهیدی را تقدیر و تحسین باید کرد که بسیار عمیق سعی کردند به حادثه نگاه کنند و این با نگاه عاطفی‌ای که رایج است، بسیار متفاوت و تازه است و به نوبه خود گامی دیگر در عرصه عاشورا پژوهی تلقی می‌شود.

۸ یکی از ابعاد قیام امام حسین (ع) و شخصیت بزرگ والهی آن مرد آسمانی، فرهنگی است که ایشان توسط عمل خودشان و حرکت خودشان و سخنانی که از آن حضرت به ما رسیده ایجاد کردند که ما می‌توانیم نام آن را فرهنگ حسینی و فرهنگ عاشورایی بگذاریم. سخنان امام حسین (ع) در موضوعات مختلفی ثبت و ضبط شده است.

آثار مکتوب البته در حد نامه یک مقدار موجود است مثل همان وصیت نامه که معروف است و نامه‌ای که در پاسخ به نامه‌های متعددی که کوفیان نوشتند ولی به صورت مکتوب آثار کمتری موجود است و بیشتر به صورت سخنرانی و دعا و مناجات بوده که یکی از آنها خیلی معروف است، همان دعایی که در صحرای عرفات داشتند و ترجمه آن هم به چاپ رسیده و شرح آن هم به صورت کتاب توسط مرحوم علامه جعفری به نام نیایش امام حسین (ع) در صحرای عرفات منتشر شده، بقیه آن هم به صورت خطبه و سخنرانی‌هایی است که بخشی از آن در جریان قیام و نزدیک عاشورا صورت گرفته. و بعد به صورت سخنان دیگری که از طرق مختلف نقل شده و ثبت شده و بعد هم به صورت کتاب منتشر شده. و به این ترتیب ما با کتاب‌هایی روبرو می‌شویم که به صورت مختصر یا مفصل جامع بخشی از سخنان امام حسین (ع) یا جامع بیشترین آنها هستند. جامع ترین کتاب هم در این سال‌های اخیر چاپ شده (توسط مؤسسه‌ای در قم) که ترجمه هم شده است. در آنجا ما با ابعاد مختلفی از شخصیت امام (ع) و قیام آن حضرت روبرو می‌شویم که نشان دهنده عظمت آن حضرت و هوشیاری و تدبیر و دوراندیشی آن امام هست. اوج دینداری و حق طلبی و ایثار و پاکی و تقوی را در حرکت امام و یارانشان می‌بینیم که در سخنان امام بازتاب پیدا کرد و اینکه امام به قیمت اینکه سر مطهرشان بر نیزه برود حتی به این قیمت حاضر نمی‌شوند که زیر بار حکومت ظلم و حرف ناحق، زورگویان بروند اینها همه در سخنان امام حسین (ع) و در رفتار و عملشان به خوبی بازتاب دارد جوری که واقعاً ایشان را می‌توانیم اسطوره و مثل اعلای حریت و آزادگی، پارسایی و وارستگی، عدالت خواهی و ظلم ستیزی، خدا ترسی و عزت خواهی و اینگونه فضائل بدانیم و جای تأسف بسیار و تعجب فراوان است که امام حسین (ع) با آن عظمت، با آن سخنان، با آن نگاه، با آن رویکرد که این همه هم آثار خوب در موردشان از قدیم نوشته شده و هست، متأسفانه در میان بخشی از شیعیان که خودشان را طبیعتاً پیروان آن امام مظلوم می‌دانند و مفتخر به این هستند که پیشوای بزرگی مثل امام حسین (ع) دارند (چه رسد به سایر فرق اسلامی که آنها

شاید از طریقی بیشتر مورد اشکال قرار بگیرند که چرا کارشان از این فرهنگ عاشورایی بعضاً فاصله دارد) در میان شیعیان و عزاداران امام حسین (ع) متأسفانه گاهی می‌بینیم که از فرهنگ حسینی فاصله گرفتند و گاهی فاصله‌شان را بیشتر می‌کنند، در واقع از باطن و روح عاشورا دارند فاصله می‌گیرند و اغلب توجه ندارند. مقصودم این است که، گاهی در هیئت‌ها و در تعزیه‌ها و در عزاداری‌ها می‌بینیم که در واقع مصداق تحریف در برداشت از قیام امام حسین (ع) هستند. ما می‌بینیم جمعی که اکثرشان جوان هم هستند مشتاقانه در هیئتی جمع می‌شوند اما در این عزاداری‌هایی که انجام می‌دهند گاهی با افراط و تفریط‌هایی روبرو هستیم.

اولاً آغلب نزدیک آنها مسجد یا حسینیه یا هیئت دیگری هست ولی می‌بینیم چادری زده‌اند، خیمه‌ای زده‌اند و یک هیئت کوچک دیگری در چند قدمی آنها دوباره بر پا شده و به جای اینکه با هم تجمع کنند و هیئت با شکوه تری داشته باشند هر کدام آمده‌اند کوچک به کوچک هیئت‌های متعددی درست کرده‌اند و البته با سر و صدای بسیار و ظواهر خیلی چشم گیر ولی بدون محتوی چندان! در میان اشعار و نوحه‌هایی که خوانده می‌شود و صحبت‌ها و مداحی‌هایی که می‌شود از "فرهنگ حسینی" که نمونه‌هایی از آنرا گفتم که اوج فضائل انسانی و اخلاقی را نشان می‌دهد متأسفانه خیلی نشانی نمی‌بینیم در حالی که همان طور که عرض کردم آن همه سخنان ارزشمند در نزدیک به ۱۰۰۰ صفحه مطالب مکتوب از خود امام حسین (ع) یا مطالبی که بعداً مکتوب شده و از امام حسین (ع) به ما رسیده در هر زمینه‌ای هم هست در مسائل اخلاقی، سیاسی، اجتماعی، اعتقادی، احکام و فلسفه احکام در تمام اینها سخنان بسیار ارزشمند از امام (ع) به ما رسیده که نمونه‌اش را در همان کتاب‌هایی که عرض کردم می‌توان دید. وقتی ما وارد بعضی از این هیئت‌ها می‌شویم می‌بینیم که حتی کسی که سخن گو هست و در آنجا شعر می‌خواند و مداحی می‌کند چهار تا جمله از امام حسین (ع) نمی‌تواند بیان بکند چه رسد به اینکه ۲ جلد کتاب خوب در این باره خوانده باشد ولی همانها یک سری شعرها و سخنانی را مطرح می‌کنند که

چندان با روح عظمت طلب و آزاده امام حسین (ع) نسبتی ندارد بعضاً حتی ممکن است موجب وهمی برای امام حسین (ع) باشد که به فرض مثلاً یک شخصیت والا با آن عظمت زیاد و فوق العاده مثلاً برای آب التماس می کند و نعوذ بالله خودش را به گوسفندی تشبیه می کند که چرا گوسفند را که می کشید آب می دهید و حالا به من آب نمی دهید؟ پس تأکید به این موارد و عوامانه کردن قضیه و آن اوج و عظمت را فرود آوردن به سطح نازل و سطح عوام زده و فقط به شعر و شور و احساسات اکتفا کردن با اهداف قیام و باروح قیام و با روح با عظمت و شخصیت امام حسین (ع) سازگاری ندارد. اگر ما بخواهیم به آن شخصیت بزرگ تقرب پیدا کنیم و از طریق او به خداوند تقرب پیدا بکنیم و آن بزرگ را واسطه و وسیله قرار بدیم برای تقرب الهی باید ببینیم که امام حسین (ع) حرفش چه بوده و شعارش چه بوده؟ چه هدفی داشته؟ چه سخنانی داشته؟ چه زندگی و ابعاد شخصیتی داشته و در واقع از مدرسه و مکتب امام حسین (ع) درس انسانیت، پایداری درس شجاعت درس سازش ناپذیری گرفت. نمی شود که زیر بار حرف زور و ناحق رفت، نمی شود دروغ گفت، نمی شود خود کامگی کرد، به عبادت و به اخلاق و دین و به نماز توجه نداشت و حسینی هم بود. اگر ما حسینی هستیم باید پایبند به اهداف او باشیم و باید دروغ نگویم و غیبت نکنیم، باید به دین و به نماز پایبند باشیم، باید اهل گذشت و فداکاری باشیم باید تملق نگویم، ریا نکنیم، همت والائی داشته باشیم، باید دیگران را مخصوصاً انسانهای خوب و پاک را دوست بداریم و به آنها یاری کنیم، باید امر به معروف کنیم باید نهی از منکر کنیم و باید در این راه به خدا توکل کنیم و پایداری داشته باشیم. خلاصه به اسلام و قرآن به معنای واقعی کلمه توجه داشته باشیم البته به شعر و الفاظ و شعارهایی که از روی عواطف و احساساتی که صرف امام حسین (ع) می شود هم باید بسیار ارج بگذاریم ولی فقط به اینها اکتفا نکنیم. اینها هم خود پدیده بسیار عجیبی است که پس از قرنهای آن حادثه می گذرد روز به روز این شور و احساسات بیشتر می شود و باید بشود اما این شور و احساسات باید هدف دار باشد باید برای ظلم ستیزی باشد باید برای حق طلبی و عدالت

خواهی باشد، باید برای اسلام به کار گرفته باشد و فقط تبدیل به یک آداب و رسوم و عادت و تشریفات و ظواهر نشود. این آفتی هست که ما متأسفانه در یک سری از این هیأت می‌بینیم که به جای اینکه بیشتر با محوریت مسجد و با محوریت قرآن صورت بگیرد می‌بینیم که در واقع از روی سلائق فردی و قومی و محلی و خلاصه طایفه‌ای و فامیلی و... هست و هر کدام سعی می‌کنند هیئت خودشان را داشته باشند و حرف خودشان را بزنند و با دیگران رقابت داشته باشند به جای اینکه همکاری و تعامل مثبت با بقیه هیئتها داشته باشند از روی چشم و هم چشمی و از روی رقابت ناسالم بخواهند که بیشتر خودشان را مطرح کنند و اینها خلاصه با اهداف بلند حسینی و با فرهنگ عمیق و انسان ساز و جامعه امام حسین (ع) پسند خیلی سازگاری ندارد که باید مردم و مسئولین و آنها که اهل فکر و قلم هستند به این مسئله توجه داشته باشند و با این آفات و احياناً تحریفاتی که صورت می‌گیرد در فهم و برداشت از قیام امام حسین (ع)، باید با اینها مبارزه بشود تا همانطور که قیام امام حسین (ع) صورت گرفت تا اسلام را به مسیر اصلی خودش برگرداند و حکومت حق را بر پا بکند و در مسیر پیامبر اکرم (ص) و به سیره آن بزرگوار عمل بشود همانطور در فهم قیام امام حسین و در بزرگداشت قیام امام هم نباید کج فکری و کج کاری و کج فهمی باشد و افراط و تفریط باشد و آنجایی که می‌توان از یک سخنگوی معتبر و از یک عالم و سخنران استفاده بشود بروند سراغ مداحی‌های تکراری و شعاری و کم محتوا و نازل و سطحی و حتی احياناً خدای ناکرده غلوآمیز، تحریف گونه و موجب وهن شیعه.

رازهای نهفته در قیام عاشورا

آیت الله محمود امجد

ملاک ارزش و حق

رازهای نهفته در قیام عاشورا فراوان است. یکی از راههای پی بردن به این رازها شناخت هدف آن قیام است. هدف آن قیام چیزی نبود جز الهی شدن جامعه و حرکت به سوی خداوند و انسانیت. جامعه‌ای که در آن صفات کبریایی حاکم و صفات انسانی را همچون مروت، آزادگی، احسان، وفا و عاطفت از خدایی بیاموزند. حال سوال این است که ملاک و میزان انسانیت و الهی زیستن در جامعه چه کسانی هستند؟ ائمه ملاک حق و ارزشهای الهی در جامعه هستند که به واسطه آنها حق از باطل تشخیص داده می‌شود. به همین خاطر است وقتی ولید بن عقبه پیشنهاد بیعت را به امام حسین (ع) داد، حضرت در مقابل فرمودند: (انا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائكة و محل الرحمة و بنا فتح الله) یعنی این خط الهی به واسطه ما در جامعه تحقق می‌یابد. در مقابل یزید انسانی فاسق، شارب الخمر، قاتل نفس المحترمه، کاملاً مقابل آقا ابا عبدالله الحسین (ع) بود و با ملاک‌ها و ارزشهای الهی و انسانی متضاد. هدف امام حسین (ع) از قیام تحقق ارزش‌های الهی بود. او چنان بود که اگر بیعت می‌کرد ملاک حق و ارزش در جامعه از بین می‌رفت.

هدف همان خط انبیاء

هدف امام حسین (ع) همان هدف انبیاء بود که در طول تاریخ جریان داشت. دو جریان حق و باطل. اکنون امام حسین (ع) نماینده و وارث انبیا بی بود که در طول تاریخ در جبهه حق مبارزه می کردند. ایشان ملاک و معیار حقانیت بودند که راه حق را از باطل جدا می کرد. در موقعیتی که در مقابل حضرت شخصی مثل یزید وجود دارد که علناً فسق و فجور می کند و در عین حال خود را منتسب به گروه انبیاء و جانشین پیامبر می داند؛ با امام بین دو امر قرار گرفته است: بیعت یا شهادت. هر کدام از آنها اثرات زیادی در طول تاریخ به جا خواهد گذاشت. حال اگر امام حسین (ع) بیعت کند ملاک ارزشهای الهی و انسانی در تاریخ از بین خواهد رفت. قاعده‌ای در تاریخ بوده است که مردان الهی همیشه فدوی راه حق هستند و می خواهند بشریت را از ننگ طبیعت پرستی و شهوات نجات دهند. بیعت امام حسین (ع) برابر بود با از بین رفتن همه این ملاکها. لذا امام با وجود علم و اعتقاد به کشته شدن قدم در مبارزه‌ای نهادند که بوی شهادت و کشته شدن در راه خدا در آن حس می شد. وقتی خواستن مرگ و کشته شدن به صورت انتخابی شد، نگاه به مرگ چهره‌ای دیگر به خود می گیرد. همچنان که حضرت در سخنرانی خود در مکه می فرماید: "الحمد لله و ماشاء الله و لا قوة الا بالله و صلی الله علی رسوله خط الموت علی ولد آدم مخط القلاده علی جید الفتاه و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف و خیر لی مصرعا انا لاقیه..." همچنان که گردن‌بند که مایه زینت زنان است، انتخاب مرگ هم برای مردان خدا یک گردن‌بند افتخار است و من به دیدار نیاکانم اشتیاق دارم مانند اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف و برای من قتلگامی معین گردیده که در آنجا فرود خواهم آمد..

اصلاح سمران واقعی

اگر جامعه‌ای به چنین وضعیتی دچار گردید آیا هر کسی می‌تواند اصلاحگر شود؟

برای اصلاح بشر و نجات آن باید از همه چیز گذشت. باید در مکتب اسلام و قرآن درس مروت، عاطفت، صفا و آزادگی آموخت و از جان گذشت. لذا حضرت می‌فرمایند: من کان فینا باذلاً مهجته موطننا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا. آگاه باشید هر یک از شما حاضر است در راه ما از خون خود بگذرد آماده حرکت باشد.

گفت ای گروه هر که ندارد هوای ما

سر گیرد و برون رود از کربلای ما

از ابتدا، هدف از حرکت را مشخص می‌کند. راه و هدفی الهی. از همان ابتدا معلوم بود که حرکت امام شهادت و شهادت‌پذیری است. او شرط دیگر را سر بلند بیرون آمدن از ابتلاء و آزمایشات الهی ذکر می‌کند و چنین می‌فرماید: (نصبر علی بلائه و یوفینا اجور الصابین)

شهادت و جامعه منحرف

باید توجه داشت که شهادت طلبی و این گونه شهادت به جامعه فاسد مربوط است که در آن جامعه ارزشها ضد ارزش شده‌اند و فضیلت‌ها رنگ باخته‌اند. امام (ع) پس از ورود به کربلا در خطبه‌ای فرمودند: "فقد نزل بنا من الامر ما قد ترون و ان الدنیا قد تغیرت و تنکرت و ادبر معروفها..." اوضاع زمان دگرگون گردیده؛ زشتی‌ها آشکار و نیکی‌ها رخت بر بسته است؛ فضائل انسانی باقی نمانده است؛ مردم در زندگی ذلت باری به سر می‌برند که نه به حق عمل و نه از باطل رویگردانی می‌شود. حال وقتی اوضاع جامعه اینگونه شد مردان الهی چه تصمیمی می‌گیرند آیا رنگ می‌بازند و یا به گونه‌ای دیگر عمل می‌کنند؟! این گونه است که حضرت در ادامه می‌فرماید: "لیرغب المومن فی لقاء الله" با این اوضاع و در چنین محیط ننگینی، شخص با ایمان باید به سوی پروردگار بشتابد. در این زمان مردان الهی زندگی و مرگ را چنین می‌بینند "لا اری الموت الا سعادة و الحیاه مع الظالمین الا بر ما" مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران جز رنج و نکبت نیست. در اینجا مرگ، انتخابی است. به این معنا که ارزش به حیات و ممات نیست. ارزش به هدف عالی است

بنابراین این مدت عمر ارزشش در شهادت است و زندگی با ظالمین ننگ است. پس باید قیام کرد.

دین جامعه منحط

وقتی جامعه منحط گردید دین هم منحط خواهد شد و نگاه به دین ابزاری خواهد شد. لذا حضرت می‌فرماید: "الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم" مردم برده‌های دنیا هستند و دین لعاب زبانشان است. حمایت از دین تا آنجا است که زندگیشان در رفاه است و آنگاه که آزمایش شوند دین داران کم خواهند شد. اما انسانهای با ارزش براساس سنت‌های الهی و لایحه خدا حرکت می‌کنند.

مقام واقعی انسانیت

معنای انسانیت این است که برای انسان موت و حیات نباشد و ارزش‌های الهی و رضای خداوند و احیای کلمه حق و نجات بشریت در راه خدا ملاک انسانیت باشد. همچنان که شب عاشورا حضرت رو به اصحاب کردند و فرمودند من بیعت خود را از شما برداشتم؛ از تاریکی شب استفاده کنید و دیار خویش را پیش گیرید. اینجاست که یاران امام حسین (ع) یکی پس از دیگری بلند می‌شوند و می‌گویند که ما دست از تو بر نمی‌داریم. این دل کجا رود؟ اگر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر؟ این مهر بر که افکنم؟ این دل کجا برم؟ لذا حضرت فرمود: "لا اعلم اصحابا اولی و لا خیر من اصحابی"

نگاه به زندگی دنیایی و مرگ

از جمله کلمات گهربار امام حسین (ع) به یاران خود که نوع نگاه و بینش انسانهای خدا محور را نسبت به دنیا و مرگ می‌رساند این است که روز عاشورا فرمودند: "صبرا یا بنی‌الکرام فما الموت الا قنطره تعبر بکم عن البوس و الضراء الی الجنان الواسعه و النعم الدائمه..." مرگ چیزی نیست مگر عبور از پل که از سختی و رنج عبور داده و به بهشت

برین می‌رساند. پدرم از پیامبر (ص) نقل نمود که می‌فرمود: دنیا برای مومن همانند زندان و برای کافر همانند بهشت است و مرگ یک پل است.

بنابراین کسی نباید از مرگ بترسد مرگ انتظار است اگر کسی آرزوی شهادت نداشته باشد منافق است بنابراین شهادت یک آرزو است.

البته آنچه دنیا را بد کرده است غافل شدن از خداوند است. نه این که دنیا به ذاته بد باشد. دنیا جای تجارت، ترقی و تعالی است و خود یک دانشگاه است. اگر تمام عالم را به انسان بدهند ولی انسان منهای خدا زندگی کند ارزشی ندارد. بنابراین از این عالم تنگ بالا رفتن نیاز به پرواز دارد. اگر با خدا باشیم همه چیز را داریم.

“خنک آن قمار بازی که بیاخت هر چه بودش

بنماند هیچش الا هوس قمار دیگر”

البته این باختن نیست با خدا معامله کردن است که ترقی و تعالی است و همه‌اش برد

است.

بررسی ضرورت‌های قیام امام حسین (ع)

عباس علم الهدی

بحثی که در این مقال و مجال ارائه خواهد شد بررسی و تحلیلی اجمالی از قیام امام حسین (ع)، اهداف، آثار و نتایج است که این قیام در بر داشته است. قبل از ورود به بحث به نظر می‌آید که اجمالی از شخصیت امام حسین (ع) بیان شود و سپس به ادامه بحثها پردازیم. امام حسین (ع) معصوم و امام سوم شیعیان پدر بزرگوار ایشان امام علی (ع) و مادر بزرگوار ایشان حضرت زهرا سلام الله علیها و جد بزرگوارش حضرت رسول (ص) می‌باشد. به طور کلی رسالتی که بر عهده حضرت رسول (ص) بوده، بر عهده ائمه معصومین (ع) نیز می‌باشد. به نظر می‌آید همه انبیا و اولیاء الهی وقتی که در یک شرایطی قرار می‌گیرند، باید نسبت به آن شرایط احاطه داشته باشد تا بتواند رهبری جامعه را به نحو احسن و آنچه مرضی خداوند متعال هست انجام بدهد. امام حسین (ع) نیز براساس رسالت الهی که بر عهده داشت، با تیز بینی همه مسائل پیرامون حکومت وقت را زیر نظر داشت. در عصر امام حسین (ع) عوامل متعددی دست به دست هم داده بود که شرایط ویژه‌ای نسبت به زمان حضرت رسول (ص)، امام علی (ع) و امام حسن (ع) داشته باشد؛ بنابراین این نوع نگرش ایشان به حکومت و رسالتی که بر عهده داشتند ویژه و منحصر به فرد بود که در ذیل به آن اشاره می‌شود.

تحلیلی اجمالی از دوران امام حسین (ع) و ضرورت قیام ایشان:

وقتی که حضرت رسول (ص) مبعوث شدند، براساس تعالیم قرآن، اسلام را در شبه جزیره عربستان و سپس در سایر بلاد اشاعه نموده و براساس آن، جامعه اسلامی را اداره کردند، و در زمان خود، نیز امام علی (ع) را به عنوان جانشین معرفی نموده و پس از رحلت آن حضرت (ص) ولایت جامعه اسلامی را عهده دار شدند. این بزرگوار نیز انتصاب الهی داشته و قویترین دلیلی که برای آن هست قضیه غدیر خم می باشد که همه ما آن را شنیده ایم و می دانیم؛ و پس از امام علی (ع) در امتداد حکم الهی، امام حسن (ع) به مقام امامت رسیدند و پس از شهادت آن حضرت، امام حسین (ع) ولایت جامعه را برعهده گرفتند؛ در عصر امام حسین (ع) جامعه اسلامی در ابعاد مختلف با دگرگونی‌هایی روبرو بود که ریشه در زمان حیات حضرت رسول (ص) و پس از آن داشت؛ تا وقتی که حضرت رسول خود جامعه را اداره می کردند، جامعه اسلامی یا با بحران خاصی روبرو نبود و با کسی جرات ایجاد بحران را نداشت؛ اما مشکل جدی پس از رحلت پیامبر (ص) اتفاق افتاد، و آن انحرافی است که در مدیریت جامعه اسلامی ایجاد شد؛ و آن انتصاب الهی حضرت علی (ع) است که تبدیل می شود به شورای ثقیفه و به بحث انتخاب خلیفه برای مسلمین پس از رحلت آن حضرت که قبل از اینکه امام علی (ع) بخواهد زمام اداره امور جامعه را به دست گیرد، سه خلیفه به طور پیاپی زمام اداره جامعه اسلامی را ناخوانده صاحب شدند که خود بحث مفصلی دارد و باید در جایگاه خود بحث شود، حقیقت آن است که درک درست رخدادهایی که پس از رسول خدا (ص) در ارتباط با رهبری جامعه افتاد بدون توجه به جناح بندی‌های موجود آن روز ممکن نیست؛ به عنوان مثال یک گروه مهم انصار بودند که از جریان فتح مکه به بعد در اندیشه مشکلات پس از رحلت رسول خدا (ص) افتادند و نگران آینده خود بودند. آنان بدلیل ترسی که از تسلط قریش داشتند، بدون توجه به بیعتی که در غدیر خم با امام علی (ع) بسته بودند - و شاید احتمال موفقیت او را نمی دادند - در ثقیفه اجتماع کردند و آن جریان را به راه انداختند؛ حباب بن منذر یکی از سران انصار در سخنان خود در ثقیفه، انصار را برتر از قریش دانسته و گفت این شمشیر

آنان بوده که اسلام را پیروز کرده است او خطاب به انصار گفت: اینان (مهاجران) از فی شما و زیر سایه شما هستند و جرات مخالفت با شما را ندارند از سخنان جناب چنین بر می‌آید که آنچه انصار را به این اقدام نسنجیده واداشت ترس همراه با رقابت در برابر قریش بوده است پس سرانجام با حاکمیت ۲۵ ساله اصحاب ثقیفه و سپس بخلافت رسیدن خلیفه خدا و رسول (ص) که انتظار می‌رفت با بازگشت خلافت به اهلش جامعه اسلامی ارزشهای فراموش شده‌اش را بازیابی و با بهره‌گیری از دریای موج معارف که از جان علی (ع) می‌جوشد، بتواند رفتار فردی و اجتماعی جامعه را سامان دهد و راه کمال و سعادت را پیش گیرد که این مهم با در دست داشتن حکومت به عنوان عامل موثر در تغییر ارزشها و هنجارها، ممکن می‌شد؛ اما تلاش‌های امام (ع) در این راستا در همان گامهای نخستین پس از زمامداری حکومت اسلامی، با مشکلات بسیاری روبرو گردید؛ چرا که آن حضرت (ع) حرکت اصلاحی‌اش را بر دو محور "اقتصاد در امر بیت المال" و "لیاقت و شایستگی در واگذاری عمارت و حکومت" استوار داشت. در محور اول عدالت علوی سبب رنجش زراندوزان و دنیاگرایان شد که به برکت بذل و بخشش عثمانی ثروت اندوخته بودند. آنان در سایه ارزشهای مادی و دنیاگرایی با جنگ جمل راه را بر امام (ع) بستند و این اولین مانعی بود که حرکت اصلاحی امام (ع) را متوقف کرد. محور دوم باعث نارضایتی کارگزاران ناشایستی شد که بوسیله جریان ثقیفه و عثمان به عمارت گماشته شده بودند و در راس آنها معاویه بن ابی سفیان قرار داشت. ایشان مانع بزرگی در مقابل سیاست علوی ایجاد کرد به عنوان مثال ایشان جنگ صفین را بهمراهی مردم تازه مسلمان شام به راه انداخت. مردمی که در اثر سیاست تخریبی معاویه در فقر دینی و فرهنگی کامل به سر می‌برند، تحت تاثیر شایعات قرار گرفتند و راه معاویه را برگزیدند. مسائلی از این قبیل جامعه اسلامی را همواره در التهاب قرار داده بود. تا اینکه امام علی (ع) را در محراب عبادت به شهادت رساندند. پس از شهادت امام علی (ع)، امام حسن (ع) ولایت جامعه اسلامی را به عهده گرفت که ایشان نیز با مخالفت‌های شدید معاویه روبرو شد. امام حسن

(ع) که اوضاع فرهنگی، سیاسی و اجتماعی را برای مبارزه با معاویه مناسب نمی‌دید، با شرایطی صلحنامه‌ای با معاویه منعقد کرد که مقرر شده بود:

(۱) معاویه اجازه نداشت بعد از خودش جانشین انتخاب کند.

(۲) اجازه نداشت برخلاف تعالیم اسلامی و سنت حضرت رسول (ص) عمل کند.

(۳) و از همه مهمتر باید علویان در هر جا که باشند در امنیت کامل زندگی کنند.

اما در مقابل می‌بینیم که معاویه و پس از آن یزید والیان صاحب اندیشه، صاحب فکر و ارزش را از صحنه خارج می‌کنند و فردی مانند مغیره بن شعبه را در کوفه منصوب می‌کنند که به تمام معنا خون خوار بود. در بصره، عیدالله بن زیاد را می‌گمارند که او نیز مانند مغیره بود؛ در مکه عمر بن سعد و در مدینه هم ولید بن مغیره بوده و در شام نیز معاویه و پس از آن یزید بودند؛ ملاحظه می‌فرمایید، که این افراد با این روحيات زمام‌دار می‌شوند و در مقابل صالحان از صحنه کنار می‌روند. جالب این است که مثلاً معاویه درس نامه خود به ضحاک بن قیس می‌گوید: تو برو روانه کوفه شو و دوستان رسول خدا و علی (ع) را قتل عام کن. پس از آن روانه حجاز و یمن شو و به محض رسیدن اهل آن را پراکنده کرده و بترسان و برای من بیعت بگیر، از همه مهمتر مبارزه همه جانبه با شیعیان بود، که این هم از فجایع آن زمان بود؛ امام باقر (ع) وضع خفقان شیعیان در آن عصر را چنین بیان می‌کند، می‌فرماید: "شیعیان ما در هر کجا که بودند، به قتل رسیدند".

این فشار و تنگناها تا زمان عیدالله بن زیاد قاتل امام حسین (ع) ادامه داشت. در هر صورت امام حسن (ع) نیز در دوران معاویه با نیرنگهای وی به شهادت رسید تا اینکه در سال ۵۰ هجری امام حسین (ع) به امامت رسید، در زمان ایشان نیز بحران ادامه داشت؛ شدت این بحرانها در عصر امام حسین (ع) به گونه‌ای بود که تضادهای اجتماعی ملموس تر به چشم می‌خورد که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود.

بحران‌های فراروی جامعه اسلامی در زمان امامت امام حسین (ع):

مسائلی از قبیل تبعیض نژادی، نقض قانون مساوات در پرداخت اموال به مسلمانان، تبعیض در اجرای احکام شرعی بین عرب و غیرعرب، دنیاگرایی و... آنچنان شایع شده بود که می‌رفت اصل و اساس اسلام را تحت الشعاع قرار دهد. که از نظر امام حسین (ع) این مسائل دارای اهمیت فوق العاده‌ای بود؛ و باید چاره‌ای می‌اندیشید؛ سیره‌ای که حضرت رسول (ص) برای زندگی شخصی و اجتماعی مشخص کرده بودند، در حد یک زندگی عادی بود که انسان بتواند به معاش و معاد خود بپردازد؛ اما در مقابل می‌بینیم که زمامداران غاصب آن عصر، به خصوص معاویه به شدت با این سیره مخالفت می‌کرد و در مقابل، انباشت ثروت در بین زمامداران، رواج بی عدالتی، بی بند و باری، پوشیدن لباسهای فاخر، غذاهای اشرافی، ساخت خانه‌هایی کاخ گونه، بذل و بخشش اموال وقفی به فرزندان و از همه مهمتر تغییر برخی از احکام الهی، مثلاً احکام مربوط به صلاه مسافر، که نص صریح قرآن است که وقتی شما به مسافرت می‌روید، با وجود شرایط، باید نماز را به صورت شکسته بخوانید و سیره رسول (ص) نیز همین بود؛ اما برخی عمداً با این حکم مخالفت می‌کرده و در سفر نیز نماز را کامل می‌خواندند، وقتی از آنها سوال می‌شد که چرا اینطور نماز می‌خوانید، در پاسخ می‌گفتند که این عقیده ما است؛ یعنی در احکام قطعی اظهار نظر شخصی می‌کردند. و همچنین رنگ دینی دادن به نژاد پرستی و زمینه‌سازی جهت شعله ور ساختن آتش دشمنی قبیله‌ای و... ترویج می‌نمودند.

علاوه بر آن زمینه‌سازی پدید آمدن نوعی شعر سیاسی حزبی و قبیله‌ای که صرفاً به خاطر مخالفت با علویان و سیره ائمه اطهار (ع) و در نهایت سیره حضرت رسول (ص) بود؛ همچنین جعل حدیث به نام پیامبر (ص) توسط هر یک از قبایل برای اینکه برای خودشان افتخار کسب کنند و نیز ترویج روحیه اظهار فضل و برتری عرب بر سایرین به گونه‌ای که با غیر عرب غذا نمی‌خورند، ارتباط برقرار نمی‌کردند، به آنها دختر نمی‌دادند و دختر نمی‌ستاندند، هر کجا بین عرب و غیر عرب دعوایی صورت می‌گرفت، باید غیر عرب مغلوب و عرب غالب می‌شد و هزاران آسیب اجتماعی دیگر، باعث شد تا امام حسین (ع)

تصمیم گرفت اقدام عملی انجام دهد و برای اصلاح جامعه اسلامی فکری کند، چرا که جامعه اسلامی از هم گسیخته شده بود و افراط و تفریط‌ها به حد اعلی رسیده بود. در تعالیم اسلامی نص هست که می‌فرماید: "و کذالک جعلناکم امه وسطاً؛ ما شما را امت وسط و مقتدر قرار دادیم نسبت به سایر امم". برای اینکه شما الگوی برای سایر امم و ملت‌ها باشید و در جای دیگری می‌فرماید: "یا ایها الناس، انا خلقنا من ذکر و الانثی و جعلنا شعوباً و قبائل لتعرفوا ان اکر مکم عندالله اتقاکم؛ شما را به صورت قبیله‌ای یا عشیره‌ای آفریدیم یا شعبه شعبه کردیم این صرفاً به خاطر اینکه شما یکدیگر را از هم باز بشناسید [نه اینکه یکی از اقوام بر دیگری برتری داشته باشد]. همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست" بنابراین اسلام ملاک همه برتری‌ها را تقوی معرفی نمود؛ اما با توجه به آنچه اشاره شده می‌بینیم که این حقیقت با توجه به قبیله‌گی شدن، به نوعی از هم گسیختگی اجتماعی منجر شده بود که با تعالیم اسلامی اصلاً سازگاری نداشته، ضمن اینکه ایجاد وحشت و ناامنی، از هم گسیختگی بین قبایل و ایجاد نفاق، کینه توزی و قتل در بین قبائل عرب، حذف نیروهای ارزشی از صحنه سیاسی و اجتماعی و انتصاب افراد نالایق به جای آنها و از همه مهمتر اجرا نکردن مفاد صلح نامه امام حسن (ع) با معاویه، در تنگنا قرار دادن شیعیان و به شهادت رساندن برخی از آنان، که در جایی امام حسین (ع) به شکنجه و قتل عام برخی از آنان از جمله حجر بن عدی، عمر بن حمق خزایی و... اشاره می‌فرماید. از همه مهم‌تر طرح ولایت عهدی یزید که به عنوان مهلکت‌ترین ضربه معاویه به پیکره اسلام به شمار می‌رفت، دیگر قابل قبول نبود، طراح این ایده، از مغربین شعبه بوده که ایشان استاندار و والی کوفه بود، وقتی که احساس می‌کند در کهن سالی این احتمال می‌رود که معاویه ایشان را جابجا کند، بحث ولایت عهدی یزید را پس از معاویه مطرح می‌کند تا به گونه‌ای خودش را حفظ کند. وقتی که معاویه احساس می‌کند که پیشنهاد ایشان خوب است و برای بعد از خودش بالآخره باید فکری کند و نگاه بدبینی نسبت به تعالیم حضرت رسول و نسبت به ائمه (ع) نیز داشت و کمر همت را بسته بود، که این تعالیم را از زمین محو کند

چنانچه در جایی می‌گوید: "به خدا سوگند آرام نخواهد نشست مگر اینکه نام محمد (ص) را دفن کرده و ذکر و یاد او را به خاک بسپارم" بالاخره تصمیم می‌گیرد، یزد را به اصطلاح کاندیدای ولایت عهدی خودش معرفی نماید. اینجا بود که دیگر بحث تغییر در برخی از احکام نبود که بشود آنها را با امر به معروف و نهی از منکر ترمیم کرد و جلوی آن را گرفت، ترس از بین رفتن اصل و اساس اسلام بود، امام حسین (ع) به عنوان کسی که معصوم، عالم به موضوع، با خبر از آینده و از فجایعی که در زمان معاویه و پس از یزید دارد اتفاق می‌افتد، چه کار بایست می‌کرد؟ بنابراین وقتی که خبر ولایت عهدی یزید به امام حسین (ع) می‌رسد، ایشان ندا می‌دهد: "آنگاه که فردی مثل یزید فرمانده امت گردد، فاتحه اسلام را باید خواند" و در فراز دیگری می‌فرماید: "همانا یزید بن معاویه مردی فاسق، شرابخوار، آدمکش و کسی است که آشکارا گناه و پرده دری می‌کند". بنابراین ضرورت داشت که اقدامی عملی از سوی امام حسین (ع) صورت گیرد، لذا امام حسین (ع) برای دستیابی به اهداف ذیل اقدام کرده و به صورت آشکارا در مقابل یزید می‌ایستد:

اهداف امام حسین (ع) از قیام:

- ۱- از بین بردن دنیا طلبی حاکمان و ظالمان دست نشانده معاویه و سپس یزید.
- ۲- مبارزه با ظلم‌پذیری، فساد و رخوت و سکوتی که در جامعه اسلامی آن روز بود؛ به گونه‌ای که موضوع دامن گیر نخبگان جامعه اسلامی نیز شده بود.
- ۳- اصلاح امت جد خود، بود. آنگاه که حضرت رسول (ص) با تعالیم الهی، فرهنگ جاهلی را از جامعه زدوده و فرهنگ اسلامی را با تعالیم قرآنی جایگزین کرده بود. در این موقعیت، می‌بینیم که اصل و اساس اسلام در خطر هست، می‌فرمایند: "من شما را به پیروی از کتاب خدا و راه و روش پیامبر (ص) فرا می‌خوانم، زیرا هم اکنون سنت پیامبر (ص) از میان رفته و بدعتها و احکام ناروا زنده شده است، پس اگر به این پیام گوش فرا دهید و آن را بپذیرید شما را به راه سعادت دعوت خواهم کرد."

۴- تحریف زدایی از دین بود، امام حسین (ع) که در حقیقت خودش را به عنوان رهبر دینی مسلمین می‌دانست، در این باره می‌فرماید: "آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و کسی از باطل رویگردان نیست در این اوضاع مومن باید لقاء پروردگار را بر چنین زندگی ترجیح دهد"، بنابراین حضرت در این فراز می‌فرماید: "حتی مرگ با عزت بهتر از ماندن و ذلت و خواری کشیدن است".

۵- تشکیل حکومت اسلامی براساس سیره حضرت رسول و علی (ع) که در اینجا امام حسین (ع) وضعیت حرکت خودش را به منظور جلوگیری از تحریف در نوع حرکت و نوع نگرش دقیقاً آشکار می‌نمایند؛ می‌فرماید: "همانا من برای ایجاد آشفتنگی، خودنمایی، نابسامانی و یا ستمگری خروج نکرده‌ام، بلکه اصلاح امت جدم هدفم بوده است؛ اراده کردم که امر به معروف و نهی از منکر کنم". بنابراین امام حسین (ع) اگر می‌خواهد حکومت اسلامی هم تشکیل بدهد، مبنای این حکومت امر به معروف و نهی از منکر هست، نه دنیا خواهی!

۶- احیاء کتاب و سنت؛ چنانچه وقتی که فرض در مسیر راه با امام حسین (ع) ارتباط پیدا می‌کند و از قضایای آن زمان سوال می‌کند، امام حسین (ع) اینطور اوضاع را ترسیم می‌کند: "ای فرض این جماعت، اطاعت خدا را گذشته‌اند، پیرو شیطان شده‌اند، در زمین به فساد می‌پردازند، حدود الهی را تعطیل کرده‌اند و اموال فقیران و تهی‌دستان را مال خویش ساخته‌اند، من سزاوارترم که برای یاری دین خدا برخیزم، برای عزت بخشیدن به دین او و جهاد در راه او تا آنکه کلمه الله برتر باشد".

بنابراین امام حسین (ع) با اهداف مذکور، قیام عملی خویش را آغاز می‌کند و در یک مقطع بسیار کوتاه، بعد از آنکه یزید زمامدار می‌شود با وی بیعت نکرده و حرکتی را آغاز نمود که این حرکت به عنوان حرکتی نمادین در طول تاریخ به عنوان الگو و سرمشق برای جامعه اسلامی باقی ماند، ولو اینکه این قیام با شهادت امام حسین (ع) و یاران با وفایش به پایان رسید. لذا می‌بینیم که حضرت (ع) از هشت ذی‌الحجه که حرکت به سمت کوفه را

آغاز می‌کند تا شهادتش "تقریباً ۳۸ تا حدود چهل روز بوده است" اما در این مدت کوتاه حرکتی انجام می‌شود که آثار و نتایج بسیار زیادی در ابعاد، فردی سیاسی، اجتماعی و یا فرهنگی به دنبال داشته است که به طور گذرا به برخی از این آثار اشاره می‌شود.

آثار فردی:

- (۱) به خود آمدن مسلمانان (۲) شهادت به عنوان عنصری ترین محور برای حیات ابدی
- (۳) رواج اخلاق و ارزشهای آن در بین افراد جامعه (۴) بیداری مردم و ایجاد روحیه ظلم ستیزی در آنها.

آثار سیاسی و اجتماعی:

- (۱) قیام توأین کوفه پس از شهادت امام حسین (ع) به وقوع پیوست، که عده‌ای با عنوان توأین به خونخواهی امام حسین (ع) قیام کردند.
- (۲) انقلاب مدینه
- (۳) انقلاب متف بن مغیره
- (۴) قیام علویان در طبرستان که همان مازندران کنونی می‌باشد. و دهها بلکه صدها، قیام با الهام از قیام امام حسین (ع) شکل گرفت.
- (۵) یکپارچه شدن تشیع که تا قبل از شهادت امام حسین (ع) شیعه در انزوا بوده، اما می‌بینیم بعد از شهادت آن حضرت، شیعه از این انزوا در می‌آید و به صورت فعالانه در سطح جامعه حاضر می‌شود. علاوه بر آن این قیام احیاء ارزشهای اسلامی و اخلاقی دوباره را در سطح جامعه اسلامی به دنبال داشته است. حتی بسیاری از مبارزان غیر مسلمان علیه حکومت‌های استبدادی نیز از قیام اباعبدالله الحسین (ع)، الگو پذیرفته‌اند؛ چنانچه ماهاتما گاندی در منشور انقلابی خود که استعمار را در هندوستان زمین گیر کرده، می‌گوید: "ای ملت هند، من هیچ گونه الگو و روش از هیچ کس در دنیا برای شکست استعمار پیر برنگزیدم مگر از امام حسین (ع) شیعه". بنابراین امام حسین (ع) با توجه به شرایط موجود

زمانه خویش و با توجه به انحرافات که در دین و در اجرای احکام الهی رخ داده بود، براساس اهداف مشخصی حرکت خودش را آغاز می‌کند و خود و هفتاد و دو تن از یاران باوفایش به شهادت می‌رسند و با خون خود، درخت اسلام را آبیاری نموده و تا ابد همچنان سر زنده، بالنده و پر تحرک باقی خواهد ماند.

تحریف‌های عاشورا

حجت الاسلام دکتر سید حسن اسلامی

موضوعی که بنده در صدد طرح آن هستم بررسی یکی از آفاتی است که دامنگیر حادثه عظیم حسینی شده است؛ یعنی مسئله تحریف، هر حادثه‌ای به مقدار اهمیتی که در طول تاریخ دارد، به دلایل خاصی ممکن است دچار تحریف بشود. اساساً تحریف جایی صورت می‌گیرد که اهمیتی وجود داشته باشد. چیزی که اهمیت ندارد یا مسائل روزمره و عادی، نیاز به تحریف ندارد. تحریف هنگامی رخ می‌دهد که یک مسئله سرنوشت ساز باشد، تعیین کننده باشد. این تحریف ممکن است از سوی دوست یا از سوی دشمن و به دلایل مختلفی صورت بگیرد که متأسفانه دامن گیر قیام حسینی نیز شده است. از جمله پیشگامانی که در دوران معاصر به این مسئله پرداختند یکی مرحوم میرزا حسین نوری در کتاب لولو مرجان است که به تفضیل به دروغهایی که درباره عاشورا ساخته شد و متأسفانه رواج عام پیدا کرده، اشاره می‌کند و دیگری که فکر می‌کنم عمیق تر و مفصل تر به این مسئله پرداخته، شهید مطهری است. ایشان در سخنرانی‌های مختلف که بعدها تحت عنوان حماسه حسینی گردآوری شد، به مسئله تحریف ماجرای عاشورا پرداختند و ابعاد آن را کاویدند. هنگامی مسئله تحریف در مورد قیام حسینی اهمیت پیدا می‌کند که ما بدانیم این تحریف تا جایی پیش رفته که اساساً هدف قیام را مسخ کرده و دیگر نمی‌توان حقیقت قیام

حسینی را از دل آن لایه‌ها و آن پیرایه‌هایی که به این واقعه پیوسته و چسبانده شده، باز شناسی کرد. تحریف در مورد واقعه حسینی، عمدتاً، متأسفانه و سوگمندانه از سوی دوستان صورت گرفته، نه از سوی دشمنان. دشمنان به دلیل مخالفتی که داشتند چه بسا ممکن است قیام حسینی را تحریف کرده باشند، ولی تحریف عمده از سوی دوستان بوده است.

اما مقصود بنده از تحریف دقیقاً چیست؟ هنگامی می‌توانیم از تحریف نام ببریم که ماهیت واقعیت، ماهیتش دگرگون بشود، دستکاری بشود، خلاف آنچه که بوده، نمایانده بشود و به گونه دیگری جلوه گر بشود. برای مثال اگر قیام امام حسین (ع) برای احقاق حق بوده، به گونه‌ای برای ریاست طلبی یا قدرت یابی یا منافع و مصالح سیاسی قلمداد گردد. این تحریف است. تحریف در طول تاریخ فراوان رخ داده و یکی از وظایف محققان و حقیقت پژوهان آن است که بکوشند از دل داده‌های تاریخی واقعیت را آنچنان که هست بشناسند و بشناسانند. در مورد قیام سیدالشهدا نیز تحریفات متعددی رخ داده که پاره‌ای از این تحریفات از سوی دشمنان بوده و عده‌ای کوشیده‌اند چنین وانمود کنند که قیام سیدالشهدا برای کسب قدرت یا بر سر رقابت، برای کسب خلافت و چیزهایی از این قبیل بوده است. به دلیل اینکه ادعایشان خیلی روشن و در عین حال قابل دفاع نیست به راحتی می‌توان آنها را نقد کرد. اما عمده تحریف درباره قیام سیدالشهدا از سوی هواخواهان و شیعه دوستدار امام صورت گرفته که نیازمند تامل و بررسی است. به نظر بنده درباره، قیام سیدالشهدا تحریف عمدتاً در سه ساحت صورت گرفته و سه مسئله به گونه‌های مختلفی تحریف شده، نخست نقش الگویی سیدالشهدا دوم نقش هدفی امام و هدف ایشان از قیام و سوم مسئله مناسک و شعائری که درباره عزاداری باید مدنظر قرار بگیرد. در مورد مسئله نخست، برای ما شیعیان امام حسین (ع) یک الگو مانند دیگر معصومان است. یک اسوه است، کسی است که باید به او اقتدا کنیم مانند او بشویم. به وی تشبیه بجویم. اما یکی از ویژگیهای الگو، هر الگویی، دسترس پذیر بودن آن است. هنگامی من می‌توانم از کسی الگو برداری کنم، الگوگیری کنم که احساس کنم به او دسترسی پیدا می‌کنم، می‌توانم

مانند او بشوم، می‌توانم نمادی از او بشوم، می‌توانم بخشی از او را در خودم محقق سازم و این نکته‌ای است که در قرآن در مورد پیامبر اکرم آمده است: و لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة، پیامبر اکرم (ص) یک اسوه است، پیامبر گرچه صبغه الهی دارد، سرشت الهی دارد ولی انسان است و به دلیل همین انسان بودن من می‌توانم به او اقتدا کنم، از او تقلید کنم، پیروی کنم و بکوشم مانند او باشم. این سنت الگویی در ائمه معصومین هم ادامه پیدا کرده و وظیفه هر شیعه است که در عرصه‌های مختلف زیستی و زندگی خودش به این الگوها، به این اسوه‌ها اقتدا و تاسی کند، شبیه آنها بشود. اما به شکل‌های گوناگون، چنان قیام حسینی و شخصیت امام دگرگون شده و تحریف شده که این جنبه الگویی از امام گرفته شده است. گویی وظیفه من آن است که فقط عزاداری کنم برای سیدالشهدا، اشک بریزم برای سیدالشهدا، من باید همواره به هوش باشم که امام حسین (ع) یک الگو بوده، یک اسوه بوده و اسوه برای آن است که من در رفتارهای خود از او سرمشق بگیرم، الگو بگیرم. اگر حس کردم این کار را نمی‌توانم انجام بدهم، معلوم می‌شود مکانیزم‌هایی شکل گرفته یا وجود داشته که مانع این امر شده و الان به شکل سازمان یافته‌ای به نظر می‌رسد که متأسفانه به نقش الگویی امام بی‌توجهی می‌شود و عملاً با برجسته‌سازی مسائل دیگر؛ این نقش امام به فراموشی سپرده می‌شود. حال که وظیفه ما آن است که حتماً بکوشیم بر جنبه و بر نقش الگویی امام تأکید کنیم و نشان بدهیم که امام در درجه اول و بیش از هر چیز و بیش از شهادت و پیش از شهادت، یک الگو برای ما بوده و ما باید از این شخصیت الگو برداری کنیم.

اما تحریف در ساحت دیگری هم رخ داده و آن تحریف هدف قیام حسینی است. به هر حال امام حسین هدفی داشته و برای آن هدف قیام کرده. خود ایشان در سخن‌های مختلفی که در مدینه داشتند، در مکه داشتند، در خود کربلا داشتند، در میانه راه داشتند، در گفتگوهایشان، بر این هدف تکیه کردند و بارها گفتند: "هدف من این است." این را هم می‌دانیم که هدف معمولاً از کسی که در پی آن است، مهم‌تر تلقی می‌شود. یعنی این

هدف آنقدر اهمیت داشته که امام حسین (ع) حاضر می‌شود خودش را قربانی آن هدف کند. پس معلوم می‌شود این هدف مهم تر از خود امام حسین (ع) است. ولی این هدف چیست؟ کمتر دیده شده در سخن‌ها، در گفتگوها، در مراسم و مناسکی که برگزار می‌شود، به این مساله توجه داده بشود که هدف امام چه بوده؟ قیام امام برای چه صورت گرفته؟ هنگامی که ما سخنان امام را بکاویم، در می‌یابیم هدف ایشان یک اصل اصیل اسلامی بوده، یکی از پایه‌های دین اسلام بوده و آن اجرای امر به معروف و نهی از منکر بوده است، آرید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر، این هدف قیام حسینی است و این را هم باید در نظر بگیریم که خود امر به معروف و نهی از منکر هم متأسفانه در طول تاریخ تحریف شده، محدود شده، در سطح فرائض خیلی خرد و پیش پا افتاده و مسائل معمولی قلمداد شده، در صورتی که مقصود امام از امر به معروف و نهی از منکر تلاش در جهت ایجاد حکومت عادلانه پیشگیری از حکومت فاسقان بوده است. این فریضه معنای بسیار گسترده‌ای دارد. امر به معروف و نهی از منکر از دیدگاه امام، مکانیزم کاملی است برای حفظ سلامت جامعه و پیشگیری از هر نوع رخنه در فساد و ساختار سیاسی جامعه. این هدف قیام حسین (ع) بوده است. هدفی که متأسفانه یا کلاً رنگ باخته و کم رنگ شده یا اینکه امر به معروف را در ساحت بسیار جزئی و فردی محدود کرده‌اند، در صورتی که امر به معروف و نهی از منکر طبق یکی از روایاتی که باز منسوب به حضرت امام حسین (ع) است و همچنین به معصومین دیگر نیز نسبت داده شده؛ اگر درست اجراء بشود، راهها ایمن می‌شود، مردم بی‌نیازی می‌شوند، فقر از جامعه برطرف می‌شود، ایمنی حاکم می‌شود. این امر به معروف است و امام حسین (ع) برای تحقق همین فریضه قیام کرد. ولی متأسفانه با این که هر سال شور و شوق حسینیان شدیدتر و، جدی‌تر می‌شود و ارجمند هست این شور و شوق، به این نکته توجه زیادی نمی‌شود.

اما آسیب سوم و آفت سوم که متأسفانه دامنگیر فهم ما از قیام حسینی شده، مسئله مناسک و شعائر است. به هر صورت ما به عنوان شیعه هر سال دهه خاصی را به عزاداری و

سوگواری مشغول هستیم که تا اینجا قضیه نه تنها اشکال ندارد بلکه بسیار لازم و شایسته است. ما به این ترتیب نشان می‌دهیم که همواره در طول تاریخ همراه با امام حسین (ع) بوده‌ایم و همواره می‌گوییم: "یا لیتنا کنا معکم فغفور معکم فوزاً عظیماً"، خواستار بودن با امام حسین (ع) هستیم و این همراهی و این همدلی را از طریق این عزاداری‌ها، این مناسک، این شعائر و این ماتم نشان می‌دهیم. در روایات مختلف هم آمده، که حتما عزاداری کنید، همدلی کنید، اما در عین حال در برخی روایات و در سنت خود معصومین بر شکل این مناسک و شعائر هم تکیه شده، تاکید شده و گاهی اشاره شده است. ما هم همواره باید به هوش باشیم که مبادا برای انجام یک ثواب، آنهم برای همدلی با حسین (ع)؛ کار حرامی مرتکب بشویم. آنچه که حسین (ع) و معصومین دیگر از ما خواسته‌اند و اسلام از ما خواسته است این که، در دل یک نظام معرفتی، یک نظام ارزشی اعمال پسندیده انجام بدهیم، نه اینکه بی توجه به آن نظام ارزشی، به آن واقعیت، به کلیت دین، یک سری اعمال انجام دهیم که به هیچ وجه نه تنها قابل دفاع نیست، بلکه به لحاظ معرفت دینی قابل نقد است، از آن بالاتر به لحاظ بازتاب‌های بیرونی اجتماعی، امروزه این اعمال خودش تبدیل شده به یک آفت، به یک آسیب که جامعه شیعی ما را دچار مخاطرات جدی از درون و بیرون ساخته. ما باید در مناسک خودمان، در تمام مراسمی که به شکل‌های مختلف برگزار می‌شود، از این فرصت‌های پیش آمده بهترین استفاده را بکنیم، مردم ما ممکن است به دلایل مختلفی در طول سال در مجالس و مراسم شرکت نکنند، اما این دهه بهترین فرصت است که در مجالسی که تشکیل می‌شود و افراد فراوانی شرکت می‌کنند و کسانی با شور حسینی، با عشق و شور حسینی و آماده شنیدن و فهمیدن حقیقت قیام امام حسین (ع) حضور دارند. از این پتانسیل و این ظرفیت غفلت نکرده و آن را ما نادیده نگیریم. اما متأسفانه مشاهده می‌شود از این همه امکانات و فرصت‌ها که بصورت رایگان برای ما فراهم می‌شود، چه بسا سوء استفاده می‌شود یا اساساً استفاده نمی‌شود. ما باید بکوشیم که در دل همین ظرفیت‌ها، بدون اینکه نیاز به جار و جنجال فراوان باشد، بدون این که نیاز باشد ما

بدعت‌گذاری کرده و هر سال شیوه جدیدی برای سوگواری اختراع کنیم، همان شیوه سنتی و رایجی را که سلف ما دنبال بوده، پیشینیان ما دنبال آن بودند و هیچ مشکلی هم نداشتند، از آن روش استفاده کنیم برای وعظ. هدف این جلسات موعظه حسینی است، موعظه به همان معنایی که در قرآن آمده: قل انما اعظکم بواحدہ. هدف از این جلسات، موعظه است، وعظ است، انتقال پیام حسین (ع) است که ما بکشیم مانند او باشیم، نه اینکه از این فرصت‌ها، از این گوش‌های رایگانی که در اختیار ما قرار می‌گیرد سوء استفاده کنیم برای تحریف بیشتر حقیقت قیام حسینی. به گفته شهید مطهری این تصور باطلی است که ما فکر کنیم دستگاه حسینی، دستگاهی است که در آن هر کاری مباح است، هر کاری مجاز است، هر خطایی را می‌توانیم مرتکب بشویم. نه، در اینجا هم حساب و کتاب هست و ما باید به هوش باشیم، مبادا از این فرصت و به نام امام حسین (ع) که برای ما فراهم آمده سوء استفاده کنیم، حرامی را حلال کنیم، حلالی را حرام کنیم و دست به تحریفات بیشتر بزنیم. ما در برابر تحریفاتی که رخ داده، نه تنها نباید سکوت کنیم، بلکه باید بکشیم تا مانع تحریفات جدید بشویم و تحریفات گذشته را نیز از بین ببریم و خنثی کنیم، نه اینکه همسو و همگام با این جریانی که شکل گرفته و این موجی که به شکل سیل بنیان‌کنی در آمده پیش برویم و بکشیم همچنان دامن بزنیم به این تحریفات و هر سال رنگی و پیرایه‌ای به قیام حسین (ع) ببندیم. قیام حسینی نیاز به هیچ پیرایه‌ای ندارد، کافی است ما همان پیام را منتقل کنیم، کافی است عین سخنان حسین (ع) را بخوانیم و ترجمه کنیم. این کار کفایت می‌کند، نیاز به تشریفات مفصل به برنامه‌ریزی سنگین مخارج فراوان ندارد، قیام حسینی، حقیقتی درخشان که بی‌نیاز از هرگونه پیرایه از این دست است.

ابعاد اجتماعی قیام امام حسین (ع)

عبدالمطلب عبدالله

ابعاد اجتماعی قیام امام حسین (ع) و واقعه کربلا به دلیل عظمتی که دارد، صرفاً در یک بخش، یا از یک زاویه مورد توجه قرار نمی‌گیرد بلکه از ابعاد مختلف مورد توجه است و این به دلیل عظمت این واقعه بزرگ تاریخی است. یکی از ابعاد مهمی که قیام عاشورا برای نسل‌های آینده به یادگار گذاشت، بحث اجتماعی و تاثیر اجتماعی قیام عاشورا در طول تاریخ بشر است که خصوصاً بعد از انقلاب اسلامی ما شاهد تاثیر اجتماعی این واقعه در حرکت انقلاب اسلامی هستیم. امام خمینی (ره) در وصیت نامه سیاسی الهی خود به این مسئله به صورت واضح اشاره دارند، ایشان می‌فرمایند: «و از آن جمله مراسم عزاداری ائمه اطهار به ویژه سید مظلومان و سرور شهیدان حضرت ابی عبدالله الحسین که صلوات وافر الهی و انبیاء و ملائکه الله و صلحا به روح بزرگ حماسی او باد، هیچگاه غفلت نکنید و بدانید دستور ائمه (ع) برای بزرگداشت این حماسه تاریخ اسلام است و آنچه لعن و نفرین است بر ستمگران آل بیت است. تمام فریاد قهرمانانه ملت‌هاست بر سردمداران ستم پیشه در طول تاریخ، الی ابد و می‌دانید که لعن و نفرین و فریاد از بیداد بنی‌امیه لعنة الله علیهم است، با آنکه آنان منقرض و به جهنم رهسپار شده‌اند، فریاد بر سر ستمگران جهان و زنده نگاه داشتن این فریاد ستم شکن لازم است و لازم است در نوحه‌ها و اشعار مرثیه و اشعار ثناء

انمه اطهار حق علیهم السلام، به طور کوبنده، فجایع و ستمگری‌های ستمگران هر عصر و ... یادآوری شود. بحثی را که امام مطرح می‌کنند و ما امروز می‌خواهیم راجع به آن صحبت کنیم راجع به یک کارکرد اجتماعی واقعه کربلا هست. امام (ره) معتقد هستند که تأثیر اجتماعی حرکت عاشورا در طول تاریخ الی الابد، این است که بحث ظلم ستیزی را زنده نگه داشته است. واقعه کربلا و عزاداری امام حسین (ع) در واقع برای زنده نگه داشتن این روح حماسی شیعی است که شیعه هیچ‌گاه با ظلم کنار نمی‌آید همانطور که در تفکر شیعه، در اصول دین، عدل را داریم، امیرالمومنین (ع) مظهر عدالت است و امام حسین (ع) هم برای حق و برپایی عدالت قیام کرده‌اند. از این منظر است که ما می‌توانیم حرکت امام حسین (ع) را در تأثیر اجتماعی آن ارزیابی کنیم. جملاتی که از خود امام حسین (ع) نقل می‌کنند بیانگر تأثیر اجتماعی این حرکت عظیم تاریخی است امام حسین (ع)، در بیان فلسفه حرکت خودشان، آنجایی که از ایشان سوال می‌کنند و مورد خطاب قرار می‌گیرند، اینطور بیان می‌کنند که: "الا ترون ان الحق لا يعمل به و ان الباطل لایتناهی عنه، لیرغب المؤمن فی لقاء الله محقاً." آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از منکر جلوگیری نمی‌شود، در این شرایط اگر مؤمن آرزوی مرگ بکند و تن به شهادت بدهد، محق است. لذا امام حسین (ع) حرکت خودشان را در آن فضای اجتماعی قرار می‌دهند که در آن جامعه به حق عمل نمی‌شود و از باطل جلوگیری نمی‌شود. جمله‌ای حضرت علی (ع) در خطبه ۱۳۱ نهج البلاغه دارند و امام حسین (ع) در بیان فلسفه پیام خودشان به این جمله استشهاد می‌کنند، در زمانی که امام حسین (ع) از اجتماع حج جدا می‌شوند و راهی سرزمین عراق می‌شوند، این جمله را نقل می‌کنند که پدر بزرگوارشان علی (ع) بعد از سه جنگ بزرگ، آن را بیان فرموده بودند. پس اصل عبارت از علی (ع) است، که امام حسین آن بیان را تکرار می‌کنند و فلسفه قیام در بعد اجتماعی‌اش را بر این اساس می‌توان بدست آورد. حضرت می‌فرماید که: اللهم انک تعلم انه لم یکن الذی کان منا منافسه فی سلطان، خدایا تو می‌دانی که این حرکت ما، این مبارزه ما برای رقابت در سلطنت نیست. و لا

التماس شی من فضول الحطام، برای جمع کردن مال و منال دنیوی هم نیست. پس هدف چیست؟ امام حسین (ع) می‌خواهد بگوید که هدف قیام من این است: و لکن لئرد المعالم من دینک، این حرکت برای این است که ما معالم دین را آشکار بکنیم و نظهر الاصلاح فی بلادک، اصلاح در جامعه و در سرزمین و در شهرهای مسلمین ظاهر و آشکار بشود، فیأمن المظلومون من عبادک، در این شرایط مظلوم در امن و امان باشد و تقام المعظله من حدودک و حدود الهی که تعطیل شده است، به پاداشته شوند. پس حضرت در چهار بعد اجتماعی، فلسفه حرکت خودشان را با تکرار بیانات علی (ع) دوباره بازگو می‌کند و نشان می‌دهند که ادامه دهنده همان مسیر الهی هستند. اولین بحثی را که ایشان به آن اشاره می‌کنند، این است که: لئرد المعالم من دینک به تعبیر سید جمال اسدآبادی و بیان شهید مطهری، بازگشت به اسلام راستین، این که سنت‌های اسلامی و حقایق دین اسلام به طور واقعی آشکار شود. این معارف و نشانه‌هایی که در طی دوران پس از رحلت رسول اکرم زمین گذاشته شده است و به فراموشی سپرده شده است، اینها دو مرتبه احیاء شوند، همانطور که خداوند می‌فرماید: و من يعظم شعائر الله، فانها من تقوى القلوب، شعائر الهی زنده شود، سنتهای الهی احیاء گردد. این هدف اولیه‌ای است که امام حسین (ع) در بیان خودشان اشاره می‌کنند و می‌خواهند دین الهی به صورت آشکار ظهور و بروز پیدا بکند.

دومین جنبه، و نظهر الاصلاح فی بلادک، آشکار شدن اصلاح، این اصلاح در واقع در مقابل افساد است. در شهرها، در سرزمین‌هایی که تحت حاکمیت اسلام قرار دارد، اصلاح نمایانگر و چشمگیر شود، به عبارت دیگر، زندگی مردم در سایه این حرکت سامان پیدا بکند. حالا این بستگی به این دارد که شکم‌ها سیر شود، تن‌ها پوشانده شود، بیماران معالجه شود، جهل‌ها از بین برود، زندگی مادی و معنوی مردم و فرهنگ مردم بهبود پیدا کند، همه اینها در سایه این حرکت هست. همانطور که شهید مطهری هم می‌فرماید که حضرت علی (ع) در نامه خود به مالک اشتر آورده‌اند و می‌گویند تو که اکنون به عنوان والی و حاکم می‌خواهی به مصر بروی دو وظیفه داری: اصلاح اهلها و عمارت بلادها، امور انسانها

را اصلاح بکنی و شهرها را آباد کنی. لذا هدف دوم یا بعد دوم حرکت امام حسین (ع) را ما در اصلاح طلبی اجتماعی حرکت امام حسین (ع) می‌توانیم ارزیابی بکنیم.

سومین جنبه‌ای که امام حسین (ع) به آن اشاره می‌کنند، در این بیانی است که برگرفته از سخنان حضرت علی (ع) است، می‌فرمایند: فی‌أمن المظلومون من عبادك، ما اگر بخواهیم رابطه دولت، ملت یا به تعبیری رابطه حاکم و رعیت، حاکمیت و مردم را امروز تحلیل بکنیم و در طول تاریخ، ملاحظه می‌کنیم که تز غالب در جهان در میان بشریت، تز قدرت است. در جامعه انسانی که قدرت ندارد، به راحتی مورد تاخت و تاز و ظلم و جور قرار گرفته و این فردی که قدرت ندارد، نمی‌تواند از حقوق خودش دفاع بکند. لذا وظیفه حاکم و حاکمیت دفاع از مظلوم است. ولی این تا چه حد تحقق پیدا کرده؟ تا چه حد در جوامع بشری حاکمیت‌ها مدافع حقوق مظلومین بوده‌اند؟ اینجا نکته‌ای است که امام حسین (ع) به آن اشاره می‌کند و می‌گوید: حاکمیتی را که ما می‌خواهیم برقرار بکنیم، در فلسفه حکومت علوی، حاکمیت، مدافع مظلوم است که اگر مظلوم آمد از حقش دفاع بکند، صدایش نلرزد، دلهره‌ای و نگرانی پیدا نکند. بتواند با شهامت و شجاعت حقش را مطالبه بکند. چرا؟ چون حاکمیت مدافع مظلوم است.

چهارمین فلسفه اجتماعی که حضرت امام حسین (ع) برای حرکت خودشان به آن اشاره می‌کند، بحث تقام المعطله من حدودك، برپا داشتن حدود الهی است، حدود و مقررات و قوانین الهی حاکم در جامعه باشد، نه حدود و قوانین فردی، نه حدود و قوانین مدافع طبقه‌ای خاص یا گروهی خاص. حقوق، حدود و قوانینی که فراتر از یک فرد، فراتر از یک گروه و یا یک طبقه باشد. لذا امام حسین (ع) اشاره می‌کنند که در چنین حرکتی حدود الهی مدنظر است و قوانین الهی باید در جامعه حاکم باشد. چرا که در یک جامعه فاسد و منحرف قوانین الهی کنار گذاشته می‌شود و منافع شخصی حاکم می‌شود. این چهار فلسفه‌ای بود که ما می‌توانیم از بعد اجتماعی در چهارچوب عدالت طلبی، در چهارچوب احیای حق، در مورد فلسفه قیام امام حسین (ع) بیان بکنیم، لذا ملاحظه می‌شود این یک

منطقی است که کهنه شدنی نیست. از زمان افلاطون و ارسطو و دیگر اندیشمندان سیاسی، بحث عدالت، بحث حق طلبی، یکی از بحث‌های مهم و اساسی بوده در اندیشه اندیشمندان بوده است و لذا این منطق اجتماعی و عدالت طلبی است، که رمز بقای نهضت عاشورا است. همانطوری که عدالت طلبی علی (ع) زنده است و کهنه شدنی نیست. لذا تا زمانی که بشریت هست، این منطق مورد پذیرش است، بشریت پذیرای این منطق است و دنبال این است که این منطق را تبلیغ، ترویج و احیاء بکند.

برای ریشه یابی حرکت حضرت امام حسین (ع) به نظر بنده باید به ریشه‌های تاریخی برگردیم که بعد از رحلت پیامبر(ص) در سال ۱۰ هجرت آغاز می‌شود. متأسفانه بعد از رحلت رسول الله ما شاهد انحراف در سیستم رهبری و ایجاد تفرقه و تشویش میان مسلمانان هستیم به طوری که شرایط پیش آمده به جای یک حکومت اسلامی ما شاهد حکومت‌های استبدادی هستیم و برابری و مساوات اسلامی جای خودش را به تبعیضات اقتصادی و اجتماعی می‌دهد و قرآن و سنت عملاً از صحنه خارج می‌شود و بیت المال مسلمانان در اختیار چپاولگران قرار می‌گیرد تا جایی که مردم مدینه، کوفه و مصر علم قیام برمی‌دارند و به یک شورش عمومی دست می‌زنند. هدف علی (ع) به رقم اینکه ۲۵ سال از حکومت دور مانده‌اند، وقتی که امت اسلامی به سوی ایشان هجوم آورده و ایشان را مجبور می‌کنند که خلافت مسلمین را بر عهده بگیرند عمل به این جمله زیبا است:

“اما و الذی خلق الحجه و براء النسمه. لولا حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماء الایقاروا علی کظمه ظالم و لا سغب المظلوم لالقیبت حبلها علی غاریها.”

به این معنا که حضرت می‌فرماید: آمده‌ام که خلافت را قبول کنم و این مسئولیت سنگین را بر دوش بگیرم برای این منظور که بر شکم سیری ظالم و گرسنگی مظلوم سکوت نکنم.

اینجاست که ملاحظه می‌کنیم. همین جمله حضرت خطی را ترسیم می‌کند که در واقع وجه تمایزی است بین حکومت علی (ع) و کسانی که پیش از او دایه حکومت داشتند و حکومت کردند و جریان اصلی امت اسلامی را می‌شود گفت که به مسیرهای دیگری کشاندند. لذاست که حضرت در ۳ جنگ با همین مسلمانان درگیر می‌شود. جنگ با - ناکثین، قاسطین و مارقین - در واقع جنگهایی است که براساس این خط مشی به وجود می‌آید. حضرت بعد از این سه جنگ جمله زیبایی می‌فرماید: *الهم انک تعلم انه لم یکن الذی کان منا منافسه سلطان*. این جنگها، این منازعات برای رقابت در سلطنت نبود و لا التماس بشی من فضول الحطام برای دنیا طلبی هم نبوده ولیکن لنرد المعالم من دینک و نظهرالاصلاح فی بلادک فیأمن المظلومون من عبادک و نقام المعطله من حدودک. این جنگها و خونریزیها که در جامعه اسلامی صورت گرفته برای اصلاح جامعه است. برای این است که حدود الهی اقامه شود. برای این است که در یک جامعه اسلامی مظلوم در امان باشد. لذا شما نگاه می‌کنید اساس فلسفه عاشورا از زمان علی (ع) و حکومت و ولایت علی (ع) ترسیم شده لذا امام حسین (ع) در تکمیل این روند می‌آیند با حکومت فاسد یزید به مخالفت برمی‌خیزند و علم قیام بر می‌دارند. حضرت امام حسین (ع) در زمانی که می‌خواهند علم قیام علیه یزید را بر دارند در شرایطی که معاویه و یزید بیت المال مسلمین را غارت کردند به مسجد الحرام و مسجد النبی توهین کردند ناموس مسلمانان و آبروی جامعه مسلمانان را به خطر انداختند. حضرت امام حسین (ع) فریادشان این است که: *الا تراون الحق لا یعمل به و ان الباطل و لا یظلنها نحی؟ آیا شما مشاهده نمی‌کنید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل نهی نمی‌شود با این شعار است که امام حسین (ع) وارد جنگ می‌شود و علیه حاکمیت فاسد اموی و سکوت مرگبار دولت اسلامی وارد جنگ می‌شود آنچه در قیام امام حسین (ع) مهم است این است که شعار اصلی امام "هیئات من الذلّة" است یعنی از خاندان - ذلت و خفت و خواری به دور است. لذا امام در امتداد حرکتی که حضرت علی (ع) آن را آغاز کردند مسیر خود را ادامه می‌دهند و با این شعار است که*

جامعه مسلمان آن زمان را دعوت می‌کنند که علیه فساد قیام بکنند حتی امام متهم می‌شوند به فتنه و آشوب -ایشان در جمله زیبایی می‌فرمایند: "و انی اعلم لافتنه اعظم علی من بیده و لایتنه علیه" به آن فردی که ایشان را متهم می‌کند به فتنه و آشوب جواب می‌دهند که من فتنه‌ای بالاتر از این نمی‌بینم که آن کسی که حاکمیت به دست اوست او فتنه اعظم است یعنی اگر حکومت فاسد باشد او بالاترین فتنه و فساد است و لذا امام حسین(ع) آن چیزی که مد نظرشان قرار می‌دهند که اصلاح و به صلاح کشیدن جامعه اسلامی است و جامعه اسلامی را به این سمت و سو دعوت می‌کند. و حتی برای این حرکت از جان خود هم می‌گذرند چرا که معتقدند که هیچ واجبی از این بالاتر و والاتر نیست که یک جامعه اصلاح شود و آن چیزی که در یک جامعه می‌تواند مورد اصلاح قرار بگیرد و باید اصلاح شود در وهله اول حاکمیت آن جامعه است. و اینجاست که امام حسین(ع) در واقع شهید امر به معروف و نهی از منکر است که در امتداد و استمرار ولایت علی(ع) و حاکمیت علوی می‌باشد.

مروری بر اسناد واقعه عاشورا

حجت الاسلام محمد هادی یوسفی غروی

از ابتدای حرکت امام حسین از مدینه تا مکه و از عراق، به طرف کربلا و شهادت و بعد هم اسارت اهل بیت آن حضرت، تا کوفه و شام و مدینه. حال می‌بینیم چه کسانی طرف امام حسین (ع) بوده‌اند و چه کسانی طرف عمر سعد بوده‌اند و این وقایع را - که بعضی مربوط به خود مربوط به خود واقعه عاشورا در کربلاست، بخشی جریانهای قبل و بعد را بیان می‌کند - چه کسانی ایجاد کرده‌اند و این اخبار توسط چه کسانی نقل شده و غالباً این سوال در این همه نوشته‌هایی که از سیدالشهدا (ع) نوشته شده، کم پاسخ داده شده. مرحوم شهید محراب، آیت الله سید اسدالله مدنی تبریزی در نجف اشرف، شهبای ماه مبارک رمضان، مسجد مرحوم شیخ انصاری منبر می‌رفتند، هر دو شب را به یک معصوم اختصاص داده بودند، در آن دو شبی که راجع به امام حسین (ع) صحبت میکردند، به نقل از مرحوم محدث شیخ عباس قمی، در کتاب مقتل نفیستان «نفس المهموم»، که، مرحوم آیت الله میرزا ابوالحسن شعرانی، به فارسی ترجمه کرده و در مقدمه این مقتل، مطلبی تذکر داده‌اند که ابو مخنف نامی، که البته این کنیه اوست، نام او لوط، فرزند یحیی از قبیله غامدی‌های ازدی کوفه است و او، امام باقر و امام صادق (ع) را درک کرده و از آنها روایت دارد و در

کتبی که در شرح حال رجال راوی اخبار است. شاید در درجه کتاب رجال نجاشی، ایشان گفته است که: "کان شیخ اصحاب الاخبار بالكوفه و وجههم و کان یسکن الی ما یرویه، بزرگ راویان اخبار تاریخی در کوفه بوده و مردم به اخبار و نقل او، گزارشهای تاریخی او، اعتماد داشتند، این شخص، شخص معتبری است، متوفای ۱۵۷ یا هشت هجری بوده، یعنی حدود ده سال بعد از امام صادق در زمان امامت امام کاظم (ع) می‌زیسته، اما روایت از حضرت امام کاظم ندارد. و بر حسب آنچه به دست ما رسیده، اولین کسی بوده که مقتلی راجع به امام حسین (ع)، "مقتل یعنی کتاب جامع اخبار مربوط به قتل امام حسین (ع)" را، این ابو مخنف نوشته است، البته چیزهایی قبل از او نقل می‌شد، اما فقط نامی از مثلاً اصبق بن نباته هست که از اصحاب امیر المومنین (ع) بوده است، نقل می‌شود که باز اخبار مربوط به قتل امام حسین (ع) را مقداری جمع آوری کرده بود، اما هیچ اثری از آن مقتل، اکنون در دست نیست، یعنی حتی خبر خاصی، روایت خاصی از آن، در دست نیست، آنچه که هست به نقل از این مقتل ابی مخنف است به عنوان اولین مقتلی که راجع به امام حسین (ع) نوشته شده، در بازار مقتلی به نام او که غیر معتبر است منتشر شده و اخبار معتبر مقتل او در تاریخ طبری است، من این قسمت را به نقل از مرحوم محدث قمی عرض کردم. آن وقت مرحوم شهید محراب، آیت الله مدنی تبریزی، نقل از محدث قمی کردند و بعد من مراجعه به کتاب کردم و این مطلب را از مرحوم محدث قمی در اول کتابشان نفس المهموم خواندم و این انگیزه‌ای شد برای اینکه دنبال مطلب را بگیرم، تاریخ طبری را بدست آوردم، مجموعه اخباری که درباره حرکت امام حسین (ع) آنجا آورده، به واسطه شخصی است به نام هشام کلبی که شاگرد ابی مخنف بوده و راوی از او، متوفی ۲۰۶ هجری، یا در بعضی اقوال ۲۰۴ هجری یاد می‌کنند، البته طبری متوفی ۳۱۰ هجری است و طبعاً بین هشام کلبی و طبری بیش از صد سال فاصله است، اما کتاب هشام کلبی به دست طبری رسیده و طبری این اخبار را به نقل از مقتل هشام کلبی که او به نوبه خود به نقل از ابی مخنف آورده بیان می‌کند، در تاریخ می‌بینیم که هم در لیست کتابهای ابی مخنف،

مقتل امام حسین (ع) است و هم در سیاهه کتابهای هشام کلبی، معنی‌اش این است که هشام کلبی در واقع مقتل استادش ابی مخنف را، نوشته و احیاناً اخباری را از جاهای دیگر، از راههای دیگر، متفرقه به دست آورده و اینها را هم اضافه کرده و نسبت به آن اخبار اضافی که هشام کلبی از غیر طریق استادش ابی مخنف بدست آورده، مقتل به او نسبت داده می‌شود، هر کدام سهمی در مقتل دارند، البته سهم اصلی، سهم ابو مخنف است، هشام کلبی، احیاناً بعضی از اخبار را مثلاً از شخص دیگری، به نام عوانه بن حکم نقل کرده. تا اینجا را مرحوم محدث قمی تذکر داده، بعد مراجعه‌ای به کتابهای دیگر کردیم و دیگران هم این مطلب را داشتند، از باب مثال مرحوم امام سید عبدالحسین شرف الدین، در سلسله مقالاتی که در مجله عرفان در لبنان منتشر شده بود، حدود ۷۰، ۸۰ سال قبل، تحت عنوان مولف و الشیعه، مولفین مذهب شیعه و همچنین استاد مرحوم محدث قمی، حاج میرزا حسین نوری، صاحب مستدرک الوسایل و دیگران این مطلب را ذکر کردند، اما مطلبی که اضافه بر آن، من با آن برخورد کردم در مقام تطبیق و تحقیق، این بود که مرحوم شیخ مفید، متوفی به سال ۴۱۳ هجری یعنی حدود ۱۰۰ سالی بعد از طبری، که هر دو هم در بغداد بودند، مرحوم شیخ مفید در کتابی که میتوان اولین کتاب تاریخ نسبتاً مفصل معصومین (ع) شمرد که برای ما مانده است و به فارسی هم چندین بار ترجمه شده، کتاب ارشاد^۱، این کتاب را میتوان به سه بخش تقسیم کرد، بخش اول تاریخ امیر المومنین (ع) در حیات پیامبر اکرم و بعد از او، بخش دوم که یک سوم کتاب را تشکیل میدهد، راجع به مقتل امام حسین (ع)، البته این به معنای این نیست که حیات امام حسن (ع) را نیاورده باشد، اما مفصل نیست، قسمتی که مفصل است بخش مقتل امام حسین (ع) که یک سوم میانه کتاب را تشکیل می‌دهد، یک سوم کتاب هم در واقع زندگانی سایر امامان معصوم، فرزندان امام حسین (ع) تا امام زمان (عجل الله).

مرحوم شیخ مفید در مقدمه نقل اخبار مربوط به مقتل امام حسین (ع)، در کتاب ارشاد که اصلاً یک مقتل کاملی راجع به امام حسین (ع) از تالیفات شیخ مفید شمرده می‌شود،

ذکر کرده است که من عمده این اخبار را از دو مقتل معتبر، از دو مورخ بنام نقل می‌کنم، یکی همان کلبی، هشام بن محمد کلبی کوفی نسابه، و یکی هم، ابوالحسن، علی بن محمد مدائنی، که او هم حدود دو‌یست هجری می‌زیسته و در مقام تطبیق، معلوم شد که عمده اخباری که مرحوم شیخ مفید نقل کرده، از همان مقتل هشام کلبی است، چرا که تقریباً، تماماً مطابق با نقل اخباری است که طبری باز از کلبی نقل کرده، بنابراین در واقع جمع بین این دو سند و مدرک تاریخی، تطبیق این دو در واقع کتابی را به دست داد به نام وقعه‌الطف لابی مخنف که البته به اضافه این دو مصدر معتبر تاریخ طبری از غیر شیعه و ارشاد شیخ مفید از شیعه از کتاب مقاتل الطالبین ابی فرج اصفهانی و مروج الذهب مسعودی و تذکره سبط ابن‌الجوزی، البته سبط ابن‌الجوزی از قرن هفتم هجری است و همچنین، مقتل خوارزمی حنفی، تماماً اخباری از ابی مخنف نقل کردند در این کتاب وقعه‌الطف، هر قسمتی از آن اخبار شیخ مفید و قبل از او طبری، مطابقت با هر نقلی در این کتابها تا حدود قرن ششم، هفتم هجری داشته در پاورقی‌ها ذکر و تطبیق شده، احیاناً اگر تفاوت اندکی داشت، تذکر داده شده، در این کتاب به اضافه این که در متن آن این کارها انجام گرفته، در مقدمه کتاب نام تمام کسانی که واسطه بین ابی مخنف و نقل وقایع کربلا و امام حسین (ع) بوده، مورد بازرسی و تحقیق قرار گرفته‌اند که چه کسانی هستند؟ پس تا اینجا اصل کتاب وقعه‌الطف که در واقع جمع بین دو متن معتبر تاریخی شیخ مفید از قرن چهارم و اول پنجم هجری در کتاب ارشاد و طبری در مصدر معتبر تاریخ معروف طبری است و با اضافه تطبیق بر سایر منابع و مصادر، معرفی متن این کتاب به نام وقعه‌الطف بدست آمد که البته به فارسی ترجمه شده، ترجمه‌هایی متعددی هم شده، انشاءالله در جلسه دیگری به عرض خواهم رساند.

راجع به کتاب وقعه‌الطف، که در واقع تحقیق مقتل صحیح اولین نویسنده و جمع کننده گزارشات و اخبار مربوط به مقتل امام حسین (ع) بوده و متوفی ۱۵۷ هجری است و روایاتی را از امام باقر و امام صادق (ع) نقل کرده و ده سال بعد از امام صادق از امامت

امام کاظم (ع) را درک کرده اما روایتی از امام کاظم ندارد، البته روایاتی را در مقتلش از امام زین العابدین (ع) دارد به یک واسطه و غالب اخبار کربلا را با یک واسطه نقل کرده، البته به نظر می‌رسد که بعضی از اخبار ابومخنف از شخص دیگری که حاضر در کربلا بوده، درک کرده و نقل کرده، اما عمده اخبارش با یک واسطه است. یعنی بین ابی مخنف و بین کسی که حاضر و ناظر جریانها بوده و خود ناقل اولیه آن خبر بوده، بین ابی مخنف و او یک واسطه غالباً هست، این وسائط در مقدمه کتاب *وقعة الطف*، تک به تک مورد بررسی، بازرسی و تحقیق قرار گرفتند که در واقع جواب و پاسخ سوال اساسی را به دست بیاوریم که این اخباری که هم اکنون بعد از حدود ۱۴۰۰ سال بین ما و بین وقایع کربلا، فاصله زمانی هست چه کسانی آنجا بودند و چگونه نقل شده و از کجا آمده؟ که البته اینها مقدمه تحلیل هست، تحلیل در واقع رتبه دوم مبنی بر تحقیق تاریخی است. یعنی اول معلوم بشود که خود این اخبار چه درصدی و چه مقدار از اعتبار را دارد؟ و بعد براساس این اخبار تحلیل بکنند، این گزارش را که نقل کرده، اول معلوم بشود که این گزارش نقل درستی است؟ نقل معتبری است؟ اقلأً روی ملاکهای تاریخی مثل سایر کتابهای تاریخی معتبر این نقلها بدست آمده و بی اساس نیست؟ و بعد از این که از مقدار اعتبار این اخبار اطلاع به دست آمد، براساس این اعتبار این اخبار مورد تحلیل واقع بشود و این نکته‌ای است که گاهی مورد غفلت قرار می‌گیرد. بدین معنا که یک واقعه‌ای، یک خبری، یک گزارشی نقل می‌شود و مورد نقد و تحلیل قرار می‌گیرد بدون اینکه اصل اثبات این که این گزارش، گزارش معتبری است، حرفی درباره‌اش زده شده باشد. کانه، چیز مسلمی است و هیچ جای شک و تردیدی نیست، در صورتی که هر تحلیلی طبعاً از نظر علمی باید مبتنی در اصل صحت و سقم نقل آن مسئله باشد و لازم است که عرض کنم که از تتبع تاریخی به دستم رسیده - که در مقدمه کتاب *وقعة الطف* آورده‌ام - که ابو مخنف ظاهراً متولد حدود ۲۰ سال بعد از واقعه کربلاست. واقعه کربلا اوائل سال ۶۱ هجری واقع شده، ابو مخنف حدود سال ۸۰ هجری در کوفه بدنیا آمده و حدود سال ۱۰۰ هجری دست به قلم برده، یعنی

شخصی بوده از قبیله ازد، یکی از بزرگترین قبائل کوفه و افراد زیادی از آن قبیله در وقایع کربلا حاضر بودند، چند نفر از قبیله ازد از اصحاب امام حسین (ع) بودند و در رکاب حضرت ابی عبدالله (ع) شهید شدند، البته آنها که شهید شدند، دیگر نبوده‌اند، که ابومخنف بخواهد از آنها نقلی بکند، اما عرض می‌کنم چه کسانی در طرف امام حسین (ع) بودند که اخبارشان به دست ابی مخنف رسیده و برای ما یعنی برای آیندگان نقل کرده. اما بیشتر از دیار کوفه، کسانی بودند که در لشکر عمر سعد بودند، یعنی در لشکر ابن‌زیاد، در لشکر یزید و بنی‌امیه و اینها بعد از کربلا مانده بودند و در میان، عربها رسم است که هر عشیره ای، یک دیوانی، یعنی یک بیرونی یا تالاری برای اجتماعات قبیله، عشیره داشته‌اند و این در آن اجتماعات می‌دیده است افرادی به طور طبیعی، گزارشی را از وقایع مربوط به کربلا و امام حسین (ع) نقل می‌کنند، از آن طرف ظاهراً حرکت دعوت بنی‌عباس و آن هم مبتنی بر عنوان خونخواهی امام حسین (ع)، یعنی اینها در واقع از تاریخ درس گرفته بودند که عنوان خونخواهی امام حسین (ع) تقاضای خوبی دارد، نتیجتاً عرضه خوبی دارد، یعنی مختار ثقفی در کوفه بازار فراوانی یافت و قبل از مختار توابین همچنین و بعد از مختار توابین زید بن علی همچنین مسئله خونخواهی امام حسین (ع) طالب داشت، این عنوان یعنی طرفداری مظلوم و انتقام گرفتن از ظالم طالب داشت و لذا دعوت کنندگان بنی‌عباس، از این استفاده کردند و این در واقع زمینه‌ای شد برای نقل و نشر گزارشات و اخبار مربوط به مقتل امام حسین (ع) و این شخص ابومخنف؛ این اخبار را از کسانی که در کوفه در کشان کرده. غالباً، ابومخنف از کسی خبری را نقل کرده که او از آن شخص حاضر در واقعه کربلا، خبر را نقل می‌کند یعنی بین ابومخنف و واقعه و جریان یک واسطه غالباً هست. مجموعه افرادی که این اخبار را از آنها نقل می‌کند، حدود ۵۷ نفرند. خیلی زیاد نیست و این افراد را غیر از اینکه در متون تاریخی احیاناً نام برده و معرفی شده‌اند، با تتبع در اسناد تاریخ، که در کجا نامی از او آمده، به دنبال رقوم و در حدی که ممکن بوده، بیوگرافی و شرح حالی از آنها را بدست آوردم، حدود هفتاد صفحه‌ای در مقدمه کتاب، البته در

ترجمه فارسی حدود صد صفحه در شرح حال کسانی است که ابی مخنف این اخبار را از آنها نقل کرده است. این کتاب به فارسی سه بار تا به حال ترجمه شده، البته یک ترجمه اش، ترجمه همراه با ترجمه لهوف سید ابن طاووس است، که از قرن هفتم هجری است و مقتلی است از مقاتل معتبر در حد مقتل ابی مخنف. جناب آقای موسوی جزایری، این دو کتاب را یعنی لهوف سید ابن طاووس را با وقعه الطف که در واقع مقتل صحیح ابی مخنف است، همراه یکدیگر کرده و هر دو را با هم در کتابی به نام اولین مقتل سالار شهیدان، ترجمه کرده که چندین بار چاپ و منتشر شده، ترجمه دیگری که متن مقتل اخبار مربوط به واقعه را ترجمه کرده است، از انتشارات موسسه آموزشی، پژوهشی امام خمینی است به نام نخستین گزارش مستند نهضت عاشورا و ترجمه دیگری که مخصوصاً، مقدمه را با آن وصفی که عرض کردم، در بردارد، یعنی در واقع، تحقیق از طرق و راههای اخبار مربوط به مقتل امام حسین (ع)، آن ترجمه که البته قصه مختار را اضافه کرده، یک قسمتی هم درباره حضرت ابوالفضل اضافه کرده، البته قسمت اضافه‌هایش مشخص است، این کتاب به نام اولین تاریخ کربلا ترجمه و منتشر شده ترجمه‌های دیگری هم از این کتاب شده است. این کتاب در واقع زمینه تحلیل اخبار درست و معتبر از مقتل امام حسین (ع) را به دست می‌دهد. در مصاحبه‌ای که در یکی از روزنامه‌های کشور با رئیس دانشکده وقت الهیات و علوم انسانی تهران، انجام گرفته بود، پرسیده بودند که آیا اخباری که از کربلا نقل می‌شود قصه و افسانه نیست؟ و این آقا جواب داده بود، که: تا قبل از تحقیق و انتشار این کتاب شاید جا داشت کسی چنین شکی را ابراز کند، اما بعد از این که این کتاب نوشته و منتشر شد. دیگر جای همچنین شک و تردیدی نیست، یعنی در واقع این کتاب اتمام حجتی است که بر مبنای مدارک معتبر تاریخی، لااقل این مقدار از اخباری که در این دو متن معتبر ارشاد شیخ مفید و تاریخ طبری آمده است که در اصل مقتل صحیح ابی مخنف صحیح بوده، آورده است. این دیگر جای شک و تردید ندارد.

استراتژی‌های قیام امام حسین (ع)

دکتر محمودرضا امینی

تحلیل و تدوین استراتژی‌های امام حسین (ع) نیازمند بررسی شرایط آن زمان و مقطعی که موجب شد استراتژی‌ها انتخاب شوند، می‌باشد. قطعاً حرکت امام حسین (ع) منحصر و محدود به دهه محرم و یا روز تاسوعا و یا عاشورا نبود، بلکه دلایل حرکت مسائل، شرایط و آسیب‌هایی بود که در طول ۵۰ سال بعد از رسالت پیامبر اکرم (ص) به وجود آمده و اسلام ناب محمدی را تهدید می‌کرده است.

برای فهم بهتر و درک مشترک مناسب است که ما مسائل فرهنگی، اقتصادی، امنیتی و سیاسی جامعه آن روز را تبیین کنیم تا بتوانیم به درک صحیح آن نائل شویم.

بدون شک، تحولات و دگرگونی‌های اقتصادی نقش بسیار حساسی در تغییرات هر جامعه‌ای دارد. جامعه‌ای که با زندگی سخت، تلاش و کوشش و مشکلات زیست محیطی و تغذیه مواجه بود، اینک به یمن اسلام و رسالت پیامبر اکرم (ص) و تا حدودی حکومت حضرت علی (ع) توانست از امکانات و رفاهیات خوبی برخوردار بشود.

به عبارتی حکومت اسلامی سامانه اقتصادی را به خوبی ترمیم و تبیین کرد و به‌رغم غنایمی که از جنگها به دست آمد، توانست وضع رفتار مسئولین حکومتی را تحت کنترل قرار داده و از تکرار عادات و رفتارهای حکومت‌های قبلی که اسراف‌گرایانه، تجمل‌گرایانه

و اشراف مآبانه، بود جلوگیری کند. بنابراین، سامانه اقتصادی شکل مشخصی گرفته بود اما پس از رحلت رسول اکرم (ص) حوادث تأسف برانگیزی پیش آمد، حکومت بنی‌امیه به هر حال با بازگشت به پیشینه اسلافش، از تسلط و نفوذ بر خود جامعه استفاده کرد، اگرچه غنایمی که از جنگها به دست می‌آمد، بخصوص جنگ فتح ایران، موجب شد که ثروت ملی افزایش پیدا کند، اما این ثروت به جای اینکه نقش بیت المال را بازی کند و بتواند رفاه اجتماعی را فراهم آورد، به جیب اشخاص و به جیب صاحبان اقتدار منتقل شد. به عبارتی ثروت ملی از مرکزیت هزینه برای رفاه و توسعه حال مردم، به سوی جیب حاکمان سرازیر شد و آنها برای استفاده به نفع خود به اجماع رسیدند. در نتیجه تجمل‌گرایی، اشرافیت، سوء استفاده‌های مالی، تکاثر ثروت، قوم‌گرایی بازسازی شد و همین وضعیت باعث شد که مدیران حکومتی از امکانات خوب، رفاه مطلوب، باغات، ویلاها و مرکبات بسیار، خدم و حشم‌های فراوانی بهره‌مند شوند و در نتیجه فاصله طبقاتی یا شکاف بین حاکمیت و مردم به وجود آید و تهدید جدی برای حکومت بنی‌امیه گردد.

از نظر فرهنگی هم پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) و حاکمیت بنی‌امیه اتفاقات بسیار مهمی افتاد و دستگاه فرهنگ‌سازی بنی‌امیه برای توسعه تفکرات خود از امکانات مالی و پشتیبان‌های مالی بی‌نتیجه نماند. زمینه تهاجم فرهنگی علیه ائمه معصومین، حضرت علی (ع) و خاندان اهل بیت فراهم شد و معاویه تمام تلاشش صرف این تهاجم نمود. فقدان بینش اسلامی به دلیل عدم تبیین صحیح تفکر اسلامی بین مردم و تا حدودی انحرافات که در تشریح ناصحیح اسلام در مردم به وجود آمد، باعث شد تا سطح ضعیفی از دینداری در جامعه رواج یابد و مردم تحلیل صحیحی از حکومت و ولایت و قرآن و ائمه نداشته باشند. در نتیجه فقدان عدالت خواهی، بینش عدالت خواهی در بین جامعه رنگ باخت و همین موجب شد که موضوع عدالت و جایگاه آزادی و آزادی‌یابی که پیامبر اکرم (ص) و در مدت کوتاه ولایت حضرت علی (ع) موضوعیت محوری پیدا کرده بود و ارزشها و

هنجارهایی که پیامبر اکرم بنیان نهاده بود و به عنوان یک روند اصلاحاتی مدنظر داشت، از بین برود.

اما در حوزه سیاسی، وضعیت قابل ملاحظه‌ای پیش آمده بود، به هر حال وقتی شکاف بین طبقات حاکم و مردم ایجاد می‌شود، بخصوص با آن مسائل اقتصادی و فرهنگی که مطرح شد، موضوع مقبولیت مطرح می‌شود. چنانچه حاکمان مقبول نباشند، باید با تمهیداتی، مقبولیت حاکمان را در جامعه القاء کرد. حال چگونه این القاء در مسائل سیاسی صورت می‌گیرد امری قابل تحلیل است. رحلت پیامبر اکرم (ص) و ماجرای سقیفه اولین حرکتی بود که فضای جامعه را تحت تأثیر قرار داد و در حقیقت بدعتها از همان زمان شروع شد. احادیث جعلی، فریب و نیرنگ و نفاق و ستیزه جویی و ظلم و ایجاد فضای فشار سیاسی خاص و مصادره به نفع حکومت بنی‌امیه از هر طریق، عدم امکان آزادی‌های فردی، اظهار نظر و بیان در مجموع موجبات ایجاد یک فضای ویژه سیاسی را فراهم آورد به نحوی که ساختار حکومت به خویشاوند سالاری، قوم‌گرایی و قبیله‌گرایی سوق پیدا کرد، در ارتباط با مسائل امنیتی باید گفت: قطعاً ضرورت ثبات و تحکیم یک چنین حکومتی ایجاد رعب و وحشت، جلوگیری از هرگونه تجمع، تحدید آزادی بیان، کثرت جاسوسان حکومتی است و حکومت بنی‌امیه با ایجاد این زمینه‌نگرانی‌هایی را در بدنه مردم به وجود آوردند. خشم، کشتار و در حقیقت زندانهای فراوانی رواج یافت. در چنین فضای خفقان سیاسی امام حسین(ع) هم تحلیل خودشان را با بیاناتی که در مسیر حرکت‌های خودشان داشتند، بیان فرمودند.

می‌فرمایند: آگاه باشید که اینان بنی‌امیه - طاعت شیطان را پذیرفته و طاعت خدا را و نهاده‌اند. حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام می‌کنند. پس از دید امام حسین(ع) جامعه آن موقع، جامعه‌ای شیطانی است و هیچ حلالی، حلال شمرده نمی‌شود و هیچ حرامی، حرام شمرده نمی‌شود و.... همچنان که قبل از امام حسین(ع) حضرت علی(ع) می‌فرمایند که: "اسلام را اینها همچون پوستینی وارونه پوشیده‌اند؛ یعنی تمام ارزشهای

اسلام را به گونه دیگری تبیین می‌کند. نتیجه این می‌شود که امام حسین (ع) می‌فرمایند که: انالله و انا علیه راجعون. بنابراین، اسلامی که فرمانروایانشان اینها هستند، اسلامی که امت می‌خواهند از این فرمانروایان یعنی یزید و قبل از او معاویه پیروی بکنند، این دیگر اسلام نیست. پس از دید امام حسین (ع)، اسلام، دیگر وجود نداشت و زمان آن رسیده بود که حرکتی انقلابی انجام شود. اما ما معتقد هستیم که فرصتها و تهدیدها هم مورد توجه ایشان قرار گرفته است. اینطور نیست که حرکت امام بدون توجه به فرصتها و تهدیدها باشد و نکات ضعف و قوت برشمرده نشود. ما تحلیل جامعه را مطرح کردیم. اما فرصتهایی هم برای امام (ع) بود. اگر چه بعضی این فرصتها بعداً تغییر یافت و تبدیل به تهدید شد. از جمله دعوت مردم که انصافاً دعوت گسترده‌ای هم بود، ولی بعد به دلیل رعب و وحشتی که در میان مردم ایجاد شد، تبدیل به تهدید شد. البته هر فرصتی می‌تواند تبدیل به تهدید بشود و هر تهدیدی می‌تواند تبدیل به فرصت بشود. اما من فرصتها را در زمان امام حسین (ع) برشمردم تا معلوم شود امام می‌توانست با استراتژی‌ها و عملیات خودشان عملاً روح آزادگی را در جامعه القاء بنماید. مردمی که به دلیل حکومت بنی‌امیه، تسلیم زور شده بودند، در باطن نگران بودند و این بازسازی، فرصتی بود که می‌شد شجاعت و شهامت برگشت به آن را برایشان تبیین کرد. در حقیقت ارزشهایی همچون شرافت، مردانگی، شجاعت و شهامت در مقابله با ستمگران و استکبارگران می‌توانست به وجود بیاید و این یک فرصت برای حرکت امام حسین (ع) تلقی می‌شد. آماده‌سازی مسلمانان برای تغییر و تحول جدی با زمینه‌هایی که امام در طول حضور و حرکت خودشان فراهم کرده بودند، بخصوص سختی‌ها و مشقت‌های موجود در جامعه، بستر آماده‌سازی مسلمانان را بهتر فراهم می‌کرد و امکان تبیین فساد و آلودگی موجود در حاکمیت بنی‌امیه را به خوبی فراهم می‌کرد و عملاً تجلی حقیقت در مقابل باطل را شکل می‌داد تا مردم حقیقت را لمس کنند و این فرصت مطلوبی بود. به رغم این فرصتها تهدیدهایی هم وجود داشت، یعنی واقعیت این بود که ارزشها و هنجارها تغییر پیدا کرده بودند، عدم ثبات مردم در تعهداتشان قابل

ملاحظه بود و فعالیت جبهه نفاق در جامعه و حاکمیت نفاق موجب دین زدایی در جامعه شده و عملاً فضایی را به عنوان تهدید ایجاد کرده بود. در این شرایط امام حسین(ع) استراتژیهای خودشان را انتخاب کردند، که اولین آن احیاء گری بود. با توجه به شرایط اجتماعی و هویتی باید آب رفته به جوی باز می‌گشت. ارزشها باز تولید می‌شدند؛ شهادت، شهامت، شجاعت، مردانگی، غیرت هنجارهایی بودند که باید به آن توجه می‌شد. معرفت دینی و مرکزیت دینی از استراتژیهای دیگر امام حسین(ع) بود. این از اهم وظایف امامت و در حقیقت مسئولیت ذاتی ایشان بود. موضوع امر به معروف و نهی از منکر، استراتژی مسیر سفری بود که امام حسین(ع) انتخاب فرمودند و چون دیگر جایگاهی برای امر به معروف نبود، منکر غالب و معروف فراموش شده بود. الگوسازی و نظریه پردازی هم، از دیگر استراتژی‌های امام بود. حرکت امام حسین(ع) در طول تاریخ و تاکنون به عنوان یک حرکت نمادین به جای مانده است. می‌دانیم که، از این حرکت به غیر از انقلاب اسلامی بسیاری از سیاستمداران معاصر و متأخر تاریخ سیاسی دنیا هم بهره‌مند شدند و حرکت‌های انقلابی خود را بر پایه آن شکل دادند، از دیگر موارد در جامعه اسلامی آن دوران مسلمانان عزت خود را از دست داده بودند و ذلت را پذیرفته بودند و اکنون باید به عزت اصیل خود باز می‌گشتند. این امر در نهایت تغییر ساختار حکومتی را ضروری می‌ساخت. حکومت تبدیل شده بود به حکومت موروثی، حکومت شاهی و صاحب ارزشهایی که حکومت را غیر اسلامی می‌نمود. یک حاکمیت با چنین روند سیاسی اجتماعی، نیازمند استراتژی‌هایی بود که امام حسین(ع) انتخاب کردند و برای نهادینه کردن آنها حرکت کردند. برای حصول این استراتژی‌ها اگر حتی همه چیز خاندان و خانواده امام حسین(ع) از دست می‌رفت قابل قبول بود و به همین دلیل نیز جملگی برای هدفشان کوتاهی نکرده و در این مسیر جان به جان آفرین دادند و تا امروز توانستند بر قله تاریخ سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی دنیا سرفرازان بایستند و حماسه‌هاشان الگوی ما باشد. ما امیدوار هستیم بتوانیم از این حوادث هر چه بیشتر در جامعه انقلابی و حسینی و اسلامی خودمان بهره بگیریم.

عاشورا بسیار پر حادثه است. به رغم کوتاهی زمان، دارای عبرتها، درسها و قابلیت‌های تحلیلی بسیاری است که یک تاریخ را می‌تواند هدایت کند. در حقیقت همین لحظات کوتاه می‌تواند تحلیلهای پر برگی از تاریخ دربر داشته باشند. از این رو عاشورا، از اولویت برخوردار است. از آنجا که حکومت ما مدعی اسلام و ارزشهای آن است و به اتکای تفکر عاشورایی و با استعانت از تحلیل استراتژی‌های عاشورایی استقرار یابد عبرتهای عاشورا و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در حقیقت ما در گذر زمان هستیم و اکنون که با حوادث مختلف مواجه می‌شویم، شاید بهتر بتوانیم درک کنیم که در عاشورا چه حوادثی گذشت. و چرایی‌ها و دلایلی که منجر به حادثه عاشورا شد چیست؟ در حقیقت ما می‌توانیم پند بیاموزیم و می‌توانیم امروز بفهمیم که دیروز چه شد و با نسخه برداری خود را با آن تنظیم و تطبیق کنیم. عبرت آموزی از هر حادثه‌ای متناسب با عظمت و اثرگذاری آن حادثه است و حماسه عاشورا و کربلا، بسیار عظیم و با منزلت بود و حوادث بسیار و ابعاد گسترده‌ای داشت، هسپنانکه در زیارت عاشورا می‌خوانید: (لقد عظمت الرزیه و جملت و عظمت مصیبه). با این توصیف، باید درسها را درمان و عبرتها را پیشگیری فرض کنیم. اگر این چنین باشد، سوال این است که چرا حادثه عاشورا شکل گرفت؟ این سوال بسیار مهمی است. چه اتفاقی در صحنه تاریخ و مقطع تاریخی امام حسین (ع) اتفاق افتاد که منجر شد امام صالحی که فرزند پیامبر (ص) و فرزند امامت است؛ خودشان و خانواده محترمشان به صحنه جنگ بیایند؟ آن هم پنجاه سال پس از وفات پیامبری که اسلام را شناساندند. در این پنجاه سال حوادثی اتفاق افتاده بود و تفاوت زاویه دید بین آن چیزی که پیامبر اکرم (ص) آورده بود با آن چیزی که در آن زمان رواج داشت، بسیار قابل توجه بود. به عبارتی حکومت اسلامی منحرف شده بود، حکومت اسلامی ارزشهایش از بین رفته بود، مردم دچار غفلت، سهل انگاری و اشتباه شده بودند. مهم این است که این زاویه که در تاریخ اتفاق افتاد، دیگر آن شفافیت حکومت در زمان پیامبر اکرم (ص) را نشان نمی‌داد، پس جامعه‌ای که ارتجاعی شده بود، عقب گرد کرده بود، منحرف شده بود، هم حکومت وهم

جامعه ارزشهایشان از بین رفته بود؛ انقلابیون اصلی کنار زده شده بودند، حتی نسبت به وجود امامت و ولایت و حتی خود رسول اکرم (ص) نقادی و چرایی به وجود آمده بود و امامت گم شده بود؛ خدا محوری، معنویت و تقوی گم شده بود، مرکزیت اصالتی که پیامبر اکرم (ص) آورده بود از بین رفته و خواص آن هم رنگ باخته بودند. این تغییر بنیادی اتفاق افتاده بود. اولین سؤالی که برای ما می‌تواند پندآموز باشد، این است که حکومتی که پیامبر اکرم (ص) مبدا آن بودند، حکومتی که علی(ع) امیر آن بود، با حوادثی زاویه پیدا می‌کرد و آن شفافیت خودش را از دست داد. پیامبر، پیامبری که حکومت مستحکم و قابل ملاحظه‌ای داشت. حال، آیا حکومتی که امام خمینی کبیر(ره) پایه‌ریزی کرده، نمی‌تواند دچار انحرافات و مشکلاتی بشود؟ چرا! قطعاً می‌تواند، هم می‌تواند مستقر باشد و آسیب نداشته باشد و هم می‌تواند آسیب‌پذیر باشد. پس اگر ما به تاریخ عاشورا برگردیم و تحلیل بکنیم: فضای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی را بررسی کنیم و بتوانیم عبرتها را به دست بیاوریم، در عمل راهی برای ما تثبیت در اهداف حکومتی که بر مبنای ایده اسلام و ایده عاشورا بنا نهاده‌ایم، هشدارها و چه توجهات لازم دست یافته‌ایم. اما امام حسین(ع) راه را در این دید که با همه امکاناتش، با همه ابزارش، با همه اخلاقیاتش قیام بکند و خون خودش، خون همراهان و یاران خودش را ذبح بیاورد، بلکه بتواند با این خون، آن زاویه به وجود آمده، آن عدم شفافیت را برگرداند. این سوال واقعاً سوال کوتاه بینانه است که ما بگوییم که آیا امام حسین(ع) می‌دانست شهید می‌شود یا نه؟ جای این سوال نیست! این ضرورت جامعه‌ی زمان امام بوده، تا وظیفه‌ای که دارد به نحو احسن و مطلوب به جای آورد. آن همه حوادثی که در این مدت کوتاه شکل گرفت و این خونها که ریخت به ما هم می‌گوید که وظیفه ما چه هست؟ چه بکنیم تا مثل آن جامعه نشویم. چه بکنیم تا ما هم فرآیند زاویه‌پذیری و یا غیر شفافی را پیدا نکنیم.

اما گفتیم ارزشها از بین رفته بود، این بهترین موضوعی است که در تحلیل تاریخی به آن می‌رسیم. بالاخره، جاهلیت ویژگیهایی داشت و پیامبر اکرم آمد با این جاهلیت مقابله

کرد، جاهلیتی که مرد سالاری، زنده به گور کردن دختران، جنگ و خونریزی، قبیله و خویشاوند‌پذیری، برده‌داری، نژادپرستی، برتری جویی، اشرافی‌گری و تفاخر و زورمداری و قدرت‌طلبی از شاخصه‌های اصلی آن محسوب می‌شد. پیامبر اکرم (ص) اسلام را آورد. اسلام تقوی را ملاک قرار داد، برادری را محور قرار داد. زن را کانون تربیت و محبت خانواده مقرر نمود و حقوق هر کدام را مشخص کرد. نژاد را بی اعتبار دانست. محبت را به عنوان یک متغیر اصلی در رفتار اجتماعی تعیین کرد و امامت و خدا محوری را ملاک قرار داد. در عین حال حاکمیت و مردم به تدریج حرکت ارتجاعی به خود گرفتند. از اهل بیت جدا شدند، امامتشان تبدیل به پادشاهی شد و خواص زمینگیر شدند و مشکلات دیگری هم پیدا کردند. مهم تر از همه عواملی که موجب شد ارزشها از بین برود، زمینگیر شدن و وام دار شدن خواص است.

خواص چه کسانی بودند؟! که توانستند این مقدر بر روی جامعه امام حسین (ع) اثر بگذارند و البته در طول تاریخ حیات پیامبر اکرم (ص) تا امام حسین (ع)؛ و چه شد که این تغییر در خواص بوجود آمد؟ خواص همان نخبگان بودند و نخبگان از دید جامعه شناسی، گروه اثرگذار و مرجع هستند. گروهی که می‌توانند تاثیر بیشتری روی مردم داشته باشند. مردم به آنها نگاه می‌کنند و راه خودشان را انتخاب می‌کنند. به عبارتی آدمهای معتبر. آدمهایی که بنا به اسلامیت خودشان اعتبار پیدا کرده بودند و یا اعتبارات دیگری را هم پشت سر داشتند و امروز مسلمان شده بودند؛ حالا اینها مبدل بودند به آدمهایی که می‌ترسند. ترس از چه چیز؟ ترس از اینکه موقعیتشان از دست برود، ترس از اینکه مالشان به خطر بیفتد. ترس از اینکه جانشان به خطر بیفتد، پست و مقام خود را از دست بدهند و یا تنها بمانند و به قول سیاسی‌ها بایکوت بشوند. این یک مسئله بسیار مهم است. حکومت نقش مهمی در حفظ ارزشها دارد. هم می‌تواند تثبیت بکند و هم می‌تواند تبدیل و یا القانات دیگری بنماید. کما اینکه وقتی یزید از امام حسین (ع) بیعت خواست، امام حسین (ع) فرمودند: باید فاتحه اسلام را خواند، اگر شخصی همانند یزید حاکم مسلمانها باشد.

مردم به دینشان با نگاه به حکام نگاه می‌کنند. یزیدی که صلاحیت نداشت، دین نداشت، دین را وارونه جلوه می‌داد، ارزشها را به این صورت منقلب می‌کرد و راه را برای تغییر گشود. حکومت در اختیار غیرمستحق قرار گرفت، مردم پیرو حکومت، نخبگان حکومت و خواص هم تبدیل شدند به آدمهای دیگری. خلاصه، مردم از اسلام جدا شدند. مبانی حکومتی به تدریج سست شدند و تغییر پیدا کردند، امامت به پادشاهی تبدیل شد. برخی موفقیت‌ها و پیروزیهایی که به طور طبیعی به وجود آمد و حکام به دست آوردند، به نفع نظرات و منافع خودشان مصادره کردند و از آن بهره برداری نمودند. نیروهای انقلابی طرد شدند، عمار، ابوذر، مالک اشتر، کمیل طرد شدند و خواص با دنیاگرایی، تجمل‌گرایی، مصرف‌گرایی و مقایسه خودشان و امکانات خودشان با دیگران، رانت خواری و شاد خواهی، راحت طلبی و افزون خواهی جامعه‌ای را شکل دادند که نتیجه‌اش شد: حب دنیا، که راس کل خطیئه است. پس جامعه‌ای که در زمان امام شکل گرفته بود، جامعه‌ای بود که هم مردم آن جامعه، هم خواص آن جامعه، به تدریج با دور شدن از ارزشها، یک جامعه غرق شده و گرفتار گشتند. برای همین هم نامه‌هایی را هم نوشتند، حالا به روایت تاریخ، چند صد هزار نفر یا تعدادی کمتر؛ به‌رغم نامه‌هایی که نوشتند، رنگ باختند و هیچ‌گونه همکاری و پشتیبانی نکردند. پس واقعاً زمان امام و دوران حضور پر برکت ایشان، برهه‌ای نبود که اتفاقی مقطعی افتاده و عاشورا را ضروری ساخته باشد، بلکه زمانی بود که به تدریج از نظرات و ارزشهایی که مورد نظر پیامبر اکرم (ص) و قرآن کریم بود، فاصله گرفته بود. حضرت علی(ع) و امام حسن(ع) و هم امام حسین(ع) گله مند بودند اما اگر این اتفاق نمی‌افتاد، همچنان زاویه بیشتر می‌شد و حکومت غرق می‌شد.

ما باید توجه کنیم که از تاریخ انقلاب ما الان بیست و چند سال گذشته است. از خواسته‌های ارزشی امام و مردم، بیست و چند سال گذشته است. آیا چقدر از ارزشها فاصله گرفته‌ایم؟ آن کسانی که در سیرت و در صورت تمام هستی و زندگی خودشان را گذاشتند در کف اخلاص، در میدان انقلاب حاضر شدند، الان کجا هستند؟ آیا خواص ما

زمینگیر شدند؟ آیا اشرافی گری، آیا تجمل گرایی، آیا مصرف گرایی، آیا برتری جویی، آیا مقایسه، آیا خویشاوند گرایی در تشکیلات ما به وجود نیامده؟ و این نکته قابل توجه است، اگر بتوانیم خودمان از این حادثه عاشورا عبرت بگیریم و از عبرتهای فراوان عاشورا بهره برداری کنیم، دیگر الزامی به ریخته شدن خونهای مجددی همچون آقا امام حسین (ع) نخواهد بود و این برهه، برهه‌ای است که همچنان ما می‌توانیم در ابعاد دیگری هم تحلیل کنیم که انشاءالله خواهیم کرد.

راز و رمزهای واقعه عاشورا

حجت الاسلام علی ذوعلم

جریان عاشورا در میان همه جریانها و حوادث مهم تاریخی ویژگیها و راز و رمزهای منحصر به فردی دارد که حقیقتاً مجال واسعی را برای هر انسان اندیشمند و اهل تاملی فراهم می کند تا در ابعاد این جریان بتواند به تامل پردازد و نکته ها و درسهای آن را بتواند فرا بگیرد. یکی از مهمترین نکاتی که ما در عاشورا مشاهده می کنیم، این است که در عاشورا یک ترکیب بسیار بدیع و متوازن و متعالی از سه مقوله ملاحظه می شود: یکی از مقوله ها، عقل، عقلانیت، تدبیر و عنصر توانایی فکری بشر در حوادث و رویدادها است، یعنی متکی بودن به یک منطق کاملاً قابل قبول و فطری برای انسانها که کل جریان عاشورا را به عنوان یک پدیده مستدل و منطقی برای ما قابل تحلیل و قابل دریافت می کند. بعضی از حوادث تاریخی است که اگرچه بسیار باشکوه و بسیار متعالی است، اما حقیقتاً کمتر می شود برایش پشتوانه منطقی و عقلانی ارائه کرد. در حالی که در عاشورا یک پشتوانه کاملاً منطقی و عقلانی وجود دارد. هنگامی که یک عهد و پیمانی نقض می شود، آن هم یک عهد و پیمان اجتماعی و مهم، یکی از مهم ترین مواد عهدنامه مورد تعرض قرار می گیرد و معاویه بر خلاف تعهدی که پذیرفته، برای بعد از خودش

جانشین تعیین می‌کند، بسیار منطقی و معقول است که یک فرد هوادار حق، یک فرد مدافع حقوق الهی و حقوق انسانی به پا خیزد و علیه این عهد شکنی قیام کند.

اما این فقط یک بعد جریان عاشورا است. در جریان عاشورا همگام و همدوش عنصر عقل، عنصر عشق هم به چشم می‌خورد، اگر برخی تلاش کرده‌اند که بین عنصر عقل و عنصر عشق جمع قائل بشوند و برخلاف آنچه که در ظاهر به نظر می‌رسد - که عشق صحنه‌ای و عرصه‌ای است مستقل برای خودش و عقل نیز حساب خاصی برای خودش دارد - ثابت کنند که عقل و عشق می‌توانند در کنار هم قرار گیرند و تضادی با هم نداشته باشند، عاشورا یک نمونه عینی است که عشق و عقل همگام و دوشادوش هم قرار دارند. آن اشتیاق ابی عبدالله (ع) و یاران باوفای ایشان برای حضور در این عرصه و آن اوج معرفت الهی و عرفان حقیقی که در عاشورا به چشم می‌خورد، این عنصر قوی عشق است که بعضی در تحلیلشان راجع به عاشورا فقط همین عنصر عشق را اصل قرار داده‌اند و گفته‌اند که عاشورا در واقع یک عرصه عشق بازی است بین یک عاشق به حق یعنی امام حسین (ع) و معشوق و معبودش که خداوند متعال است. ولی به نظر می‌رسد که در عاشورا عنصر عشق به هیچ وجه از عنصر عقل و عقلانیت چیزی کم نمی‌کند.

سومین عنصر در کنار این دو عنصر، عنصر عمل است، به عبارت انقلابی، یعنی اقدام و فداکاری و در عرصه عمل حاضر شدن، این هم عنصر سوم است. گاهی کسانی تصور می‌کنند که اگر عشق آمد، عمل دیگر چندان مهم نیست. در آموزه‌های تحریف شده و انحرافی برخی از مکاتب صوفیانه هم این را می‌بینیم که تصور می‌کنند عمل، تنها یک عنصر مقدماتی است و آنچه که غایت است فقط عشق است، اما در صحنه عاشورا می‌بینیم که عمل، عشق و عقلانیت، این سه عنصر هر سه حضور دارند و یک عمل اجتماعی - سیاسی حاد در قالب فداکارانه‌ترین نماد آن با عقلانیت و عشق ترکیب شده و حقیقتاً می‌توان گفت که یکی از رازها و اسرار عاشورا ترکیب بدیعی است که بین این سه عنصر - عشق و عقل و عمل - به چشم می‌خورد و یک تابلوی متوازن و متعادل را به عنوان یک

درس بزرگ برای زندگی ما در هر شرایطی پیش چشم ما قرار می‌دهد که عقلانیت نباید جای عشق را پر کند و این دو عنصر نباید عمل را تحت الشعاع خودش قرار دهد. عمل عاشقانه و در حین حال مستند به استدلال و منطق آن چیزی است که در عاشورا به همه ما و همه آیندگان تعلیم داده می‌شود.

ریشه‌های تاریخی واقعه عاشورا

دکتر مجید معارف

یکی از مسائلی که معمولاً در بررسی حادثه عاشورا مورد بحث و گفتگو قرار می‌گیرد، توجه به ریشه‌های تاریخی این واقعه است. این مساله از آنجا اهمیت دارد که وقتی ما صورت مسئله را نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که در یک نیمروز عاشورا از صبح تا ظهر، یا حوالی بعدازظهر، بیش از ۷۰ نفر از انسانهای پاک و متعالی و در راس آنها یک امام معصوم (ع) با فجیع‌ترین وضعی به شهادت رسید و اهل بیت آنها هم به اسارت رفتند و این واقعاً برای هر کسی قابل سوال است که چرا این اتفاق می‌افتد و وقتی این اتفاق می‌افتد آیا وجدان جامعه تکان می‌خورد؟ یا نه؟ این به چه صورت است؟ علی القاعده چنین اتفاقی نمی‌تواند معلول یک روز باشد، باید یک ریشه‌هایی برای این قضیه بجوییم که براساس آن ریشه‌ها وقوع این حادثه ممکن باشد، هر چند که بعدها همه، چنین واقعه‌ای را محکوم می‌کنند. اگر در صدد ریشه یابی واقعه عاشورا باشیم، می‌توانیم به دو دسته ریشه در پیدایش این واقعه دست پیدا کنیم، یکی ریشه‌های دور است، نسبت به زمانی که این حادثه اتفاق افتاده و دیگری ریشه‌های نزدیکتر. اما در خصوص ریشه‌های نسبتاً دور و دیرینه این حادثه، باید عرض کنم مهمترین مسئله‌ای که می‌شود به آن اشاره کرد، بحث انحرافات است که بعد از رحلت رسول گرامی اسلام (ص) در این امت رخ داد، به عبارتی براساس انحرافات

که بعد از رحلت پیامبر اسلام در امت اسلامی بوجود آمد، بتدریج در دو زمینه جامعه از آن تعادل خودش خارج شد. یکی در زمینه تقسیم وظایف و پستهای حکومتی بود که معیار صلاحیت و شایستگی افراد بتدریج کنار گذاشته شد و یک معیارهای قومی و قبیله‌ای و عشیره‌ای جای آن را گرفت و والیان و کارگزاران ولایت، معمولاً از بین وابستگان به خلفای عصر انتخاب می‌شدند که در این وسط طایفه بنی‌امیه چشمگیرترند، برای این که این مطلب را از نظر تاریخی مستند کنیم فقط به این اشاره و بسنده می‌شود که والی کوفه، فردی بود به نام ولید بن عقبه که ایشان در زمان پیامبر اسلام در اثر اخبار دروغی که به پیغمبر داده بود، قرآن او را فاسق نامیده بود و چنین انسانی که یک سابقه‌ای از فسق و فجور در زندگانی‌اش بود، ایشان انتخاب می‌شود به عنوان والی کوفه، به دلیل اینکه برادر رضاعی خلیفه وقت است یا مثال دیگری که در همین زمینه می‌توانیم اشاره کنیم مسئله استانداری مصر است که این به شخصی به نام عبدالله بن سعد بن ابی سرح می‌رسد و این شخص از نظر پیشینه مرتد شده بود و مهدورالدم بود، اما به جهت وابستگی به خلیفه سوم، به استانداری مصر انتخاب می‌شود و قابل توجه است که هم اهالی مصر از دست ابی سرح سر به شورش و شکایت می‌گذارند و هم اهالی کوفه، از دست ولید شکایت می‌کنند. در سایر شهرها هم مسئله از این بهتر نبود، به طوریکه یک روز ابوذر غفاری حدیثی را در پیش عثمان خواند که پیامبر فرموده: "اذا بلغ بنو العاص ثلاثین اتخذوا مال الله دولا و عباده خولا". پیامبر پیش بینی فرموده بود که هرگاه تعداد والیان، از قبیله بنی‌امیه و از فرزندان بنی‌العاص که شاید اشاره‌ای به وابستگان مروان حکم هست، به سی نفر در شهرها برسد، اینها اموال مردم را چپاول می‌کنند و بندگان خدا را ذلیل. در واقع می‌خواست به خلیفه سوم هشدار بدهد که مراقب باش این کار با دست شما اتفاق نیفتد. این انحراف اولی، انحراف دوم که در جامعه اسلامی به وجود می‌آید، انحراف در توزیع درآمدهای جامعه بود و تخطی از شیوه عادلانه تقسیم بیت المال. ما شدت این انحراف را زمانی متوجه می‌شویم که در نظر بگیریم از زمان خلیفه دوم سرزمینهای زیادی فتح شد و فتح این

سرزمینها اموال بسیار زیادی در اختیار خلفا قرار داد و آنها در نحوه تقسیمش یک سری تبعیضات نژادی را قائل شدند، نتیجه این شد که جامعه تبدیل می‌شود به دو طیف: فقیر و غنی و روز به روز شکاف بین این دو طایفه بیشتر می‌شود و بسیاری از مردم از شدت فقر و نداری جان به لب می‌شوند و در آن، طرف هم عده‌ای مرفه و با وضع بسیار خوبی بودند. خوب این ماجرا ۲۵ سال به درازا انجامید تا این که خلیفه سوم از دنیا رفت و علی (ع) به خلافت رسید، خطبه‌ای در مدینه القاء فرمود که این خطبه در حال حاضر به عنوان خطبه شانزدهم نهج البلاغه نوشته شده و علاقمندان می‌توانند آن را مطالعه کنند، علی (ع) در این خطبه که شاید در حکم یک قانون اساسی برای اجرای خلافتشان هست، مسائل مهمی را با مردم در میان می‌گذارند من یکی دو جمله از این مسائل را خدمت شما عرض می‌کنم و آن این است که می‌فرماید: "الا و ان بلیتکم قد عادت کھیاتها یوم بعث الله نبیه" مردم بدانید امروز که من زمام امور را به دست گرفتم، اوضاع درست در نقطه‌ای قرار دارد که خداوند پیامبرش را برانگیخته بود.

یعنی چه؟ یعنی رجوع جامعه به عصر جاهلیت و ارزشهای جاهلی. علی (ع) چنین جامعه‌ای را با چنین شرایطی تحویل گرفت. بعد می‌فرماید که باید شماها غربال بشوید باید شما بالا و پایین بشوید، تا جایی که "حتی یعود اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم". آنهایی که در این ۲۵ سال، ضعیف انگاشته شدند و از حقوقشان محروم شدند، بیایند بالا. آنهایی که به غلط پست گرفتند، به ناعدالتی اختیاراتی دستشان آمده، اینها باید برگردند به وضع قبلی‌شان. علی (ع) برای اینکه بتواند جامعه را برگرداند به ارزشهای عصر پیامبر، دو کار می‌بایست بکند: یکی این که حکام نالایق را در ایالات تعویض کند که چنین اقدامی را شروع کردند به انجام دادن و دیگر آن که بیت المال را مطابق سنت و عهد رسول خدا تقسیم بکند، عدالت اقتصادی را درست به طوری که زمان پیامبر بود پیاده کند و ما می‌دانیم که علی (ع) از نخستین روزهای خلافتش چنین کاری را انجام داد، هم حکام شهرها را عوض کرد، هم بیت المال را به نحوی که در زمان رسول خدا جاری بود تقسیم

کرد، اما همین کار علی (ع) موجب شد که عده‌ای از این سیاست‌ها ناراضی شوند و در برابرشان موضع بگیرند و می‌دانیم در ایام کوتاه ۵ ساله خلافت، سه جنگ مهم و بزرگ را به علی (ع) تحمیل کردند که حضرت از اجرای بسیاری از ایده‌های خودشان بازماندند و زمانی که حضرت در مقام سازماندهی چهارمین جنگ بودند که برای همیشه فتنه و فساد را بر هم زدند، متأسفانه اجل مهلت نداد و دست نابکار ابن ملجم، آن بزرگوار را به شهادت رساند. خوب بعد از شهادت علی (ع) و خلافت چند ماهه حضرت امام حسن (ع) و واگذاری آن به معاویه و به دنبال آن رسیدن خلافت به یزید، مجدداً سنت‌های جاهلی و ارزشهایی که در زمان سه خلیفه اول جان گرفته بود، مجدداً احیاء شد و جامعه با شتاب بیشتری از سنت پیامبر و ارزشهای قرآنی فاصله گرفت و وقتی که ما خطبه شانزدهم نهج البلاغه را می‌خوانیم می‌بینیم این مطلب مورد پیش بینی علی (ع) بود، یعنی علی (ع) وقتی که جامعه را تحویل گرفت، می‌دانست که کار بسیار سختی در پیش دارد و واقعاً امید فراوانی به اصلاح امور و از بین بردن همه انحرافات نداشت. جملات علی (ع) در این زمینه در خطبه شانزدهم چنین است که "حق و باطل"، حقی است و باطلی. همیشه در طول تاریخ یک جریان باطل در مقابل یک جریان حق دارد.

فلئن امر الباطل لقدیماً فعل. اگر که باطل امارت و حکومت و استیلا داشته باشد، خوب این از قدیم جاری و ساری بوده که معمولاً باطل بر حق چیره می‌شده چون در کوییدن حق نه نیاز به رعایت تقوایی است نه قصد قربتی می‌شود کرد، می‌شود با اقسام نامردیها، جریان حق را کویید و آن را کنار گذاشت و به حکومت رسید. حضرت می‌فرماید: از قدیم چنین بوده که حکومت باطل یک غلبه و استیلابی داشته باشد. و لئن قل الحق فلربما و لعل.

اما اگرچه حق همواره قلیل است و در اقلیت، اما چه بسا و شاید که حاکمیت‌هایی هم از آن جریان حق باشد و نباید خیلی مایوس شد از حکومت حق، "اما ولقلمنا ادبر شی فاقبل". اما بعید است که آب رفته به جوی باز گردد.

این آن پیش بینی علی (ع) است که می‌فرماید: "البته خیلی کم اتفاق می‌افتد که چیزی که پشت کرده مجدداً رو بیاورد." مقصود حضرت این است که آب رفته به سختی به مسیر خودش برمی‌گردد و می‌خواهند پیش بینی بکنند که چه مسئولیت سنگینی ایشان در پیش رو دارند و البته حضرت در سال خلافت خودشان موفقیت‌های بسیار زیادی را بدست آوردند اما نتوانستند به آن نقطه ایده‌آل و آرمانی خودشان برسند. به هر حال این یک موضوع در ریشه یابی حادثه عاشورا است که چرا این حادثه اتفاق می‌افتد.

پس اگر سوال شود که ریشه حادثه عاشورا را در کجا جستجو کنیم پاسخش این است که ریشه این حادثه در انحرافات است که بعد از رحلت پیامبر در این امت واقع شد. و روز به روز این انحرافات بیشتر می‌گردید و کار به جایی رسید که گویا اسلام یک لباس وارونه به تن کرده است. یعنی آنچه که حق است باطل جلوه کرد آنچه که باطل بود خودش را حق نشان داد و نتیجه‌اش این شد که در زمان یزید، فسق و فجورها علنی شده و بسیاری از محرمات، جاری شده بود و کسی هم قبیح آنها را نمی‌فهمید. امام حسین (ع) در چنین شرایطی در مقابل دعوت به بیعت قرار می‌گیرد که قاعدتاً نمی‌تواند آن وضعیت را با بیعت خودش تصویب کند، این یک جهت، سند دیگری، در بیان انحرافات است که بعد از رحلت پیامبر در جامعه اسلامی بوجود آمد و خود این جزء ریشه‌های پیدایش حادثه عاشورا است، نامه‌ای است که در زمان خلافت معاویه به امام حسین (ع) نوشتند و امام (ع) پاسخ این نامه را دادند. به عنوان مقدمه‌ای بر طرح این نامه، اجمالاً عرض می‌کنم که می‌دانیم امام حسن، برادر بزرگوار امام حسین در شرایط خاصی مصلحت دیدند که با معاویه صلح کنند و با او به عنوان خلیفه بیعت کنند، البته مشروط به آن که معاویه بعد از خودش کسی را به عنوان خلیفه تعیین نکند و امر را به شورای مسلمین واگذارد، که البته معاویه از این قرار تخطی کرد و یزید را در حیات خودش به عنوان ولیعهد معرفی کرد و برای او اخذ بیعت نمود. در عین حال باید عرض بکنم که آن قراری که امام حسن با معاویه بسته بود، مورد احترام امام حسین هم قرار گرفت و لذا امام حسین بعد از وفات امام حسن مجتبی‌ی ده سال در دوران

خلافت معاویه زندگی کرده و قیامی را سامان نداد، این خودش مسئله خیلی خیلی مهمی است. ما معمولاً امام حسین (ع) را به رفتار چند ماهه آن بزرگوار و قیام چند ماهه آن بزرگوار بعد از درگذشت معاویه و در مقابل یزید میشناسیم، در حالی که این نیست، امام حسین یک زندگی ده ساله در دوران خلافت معاویه دارد و در این ده سال قیامی نمی‌کند و دعوت به قیام هم نمی‌کند. این برای چیست؟ این برای این است که ایشان احترام میگذارد به قراری که برادر او با معاویه گذاشته و براساس این قرار قیامی را ترتیب نمی‌دهند، سعی می‌کنند که به هر حال زندگی بکنند در جامعه و از طرق دیگر وظایف اسلامی خودشان را انجام بدهند که حالا اشاره خواهم کرد که این طرق چگونه بوده است؟ از جمله یکبار به معاویه خبر می‌دهند که گویا امام حسین (ع) درصدد ایجاد تحولاتی است و می‌خواهد مردم را علیه تو بشوراند که این گزارش البته، گزارش دروغی بوده و می‌خواستند بنی‌امیه و معاویه را وارد یک مصاف ناخواسته‌ای با امام حسین بکنند. معاویه نامه‌ای به امام حسین (ع) می‌نویسد و همین مطلب را در آن عنوان می‌کند که به من خیر داده‌اند که تو گویا قصدی علیه ما داری و مردم را علیه ما تحریک می‌کنی یا به شورش فرا می‌خوانی جریان نامه مفصل است. وقتی این نامه با چنین مضمونی به مدینه می‌رسد، امام حسین، این نامه را پاسخ می‌دهد. نامه امام حسین بسیار طولانی و مفصل است و از عهده و حوصله شما خوانندگان عزیز خارج است که ما بخواهیم همه این نامه را بخوانیم. اصل این نامه را علاقمندان می‌توانند در جلد چهارم و چهارم کتاب بحارالانوار از صفحه ۲۱۲ تا صفحه ۲۱۴ مطالعه کنند. من چند خطی از این نامه را به عرض می‌رسانم. وقتی که نامه معاویه می‌آید خدمت امام حسین، حضرت پاسخ می‌دهند، این پاسخ نوعی استیضاح سیاست‌های بنی‌امیه و در راس آنها معاویه است به این صورت که: "آیا تو قائل حجر بن عدی و برادران او مثل عمر بن حمق که از صحابه پیامبر بوده، نبود؟ آیا تو زیاد بن سمیه را که پدر او معلوم نبود که چه کسی است برخلاف سنت رسول خدا، برادر خود نخواندی و او را ملحق به خود نکردی؟ در حالی که رسول خدا فرموده بود که: الولد

للفراش و للعاهر الحجر که مقصود این است "اگر کسی زنازاده باشد، او ملحق به مادرش می‌شود و بهره زناکار از عمل زشتش سنگ و سنگسار شدن است." فترکت سنت رسول الله تعمداً و تبعت هواک بغیر هدی من الله، ثم سلطته علی العراقین، یقطع ایدی المسلمین و ارجلهم" یعنی: تو به ناحق برخلاف سنت رسول الله، زیاد بن سمیه را که از ناحیه پدر مجهول الحال بود، به خود ملحق کردی، او را زیاد بن ابوسفیان نامیدی، بعد او را بر عراقین یعنی بصره و کوفه آن زمان مسلط ساختی تا او دست و پای مومنین را قطع کند و آنها را از بین ببرد. "کانک لست من هذه الامه و لیسوا منک. انگار که تو از امت اسلامی نیستی و این امت از تو نیستند"، بعد همینطور این نامه ادامه پیدا کرده، می‌رسد به این جمله: ای معاویه تو در نامه خود به من نوشته‌ای که: "راه اختلاف و تفرقه نیما و شق عصای این امت نشو. آیا چنین بوده‌ام؟" بعد امام حسین می‌فرماید که: "وانی لا اعلم فتنه اعظم الی هذه الامه من ولايتک علیها و لا اعظم خطراً لنفسی ولدینی و لأمه محمد علینا افضل من ان اجاهدک فان فعلت فانه قربه الی الله و ان ترکته فانی استغفرالله لذنبی و اسئله توفیقه لارشاد امری." می‌فرماید که من اگر قرار باشد که واقعاً مقابله و مبارزه‌ای بکنم فتنه‌ای را بالاتر از ولایت و حکومت تو بر این جامعه نمی‌دانم. من اگر روزی با تو بجنگم که وظیفه خودم را انجام دادم و این کار را قربه الی الله انجام دادم و اگر آن را ترک بکنم باید استغفار کنم. و ان ترکته فانی استغفرالله لذنبی و اسئله توفیقه لارشاد امری. البته امام حسین (ع) همانطور که عرض کردم در زمان معاویه قیام کرد، به احترام پیمانی که با برادر بسته بود و ایشان هم متعهد به حفظ آن بود گرچه بسیاری از مفاد آن پیمان یک جانبه از سوی معاویه لغو شده بود از جمله مسئله معرفی یزید به عنوان ولیعهد و خلیفه بعد از خودش. این نامه که از اسناد مهم دوران امامت امام حسین (ع) در زمان معاویه هست و به ما می‌فهماند که از نظر امام حسین (ع) سنت رسول خدا به طور کامل ترک شده بود و زیر پا گذاشته شده بود، حالا چه به وسیله خلیفه در ابعادی، چه به وسیله حاکمان و والیان در ابعاد دیگر، علی القاعده، وظیفه امر به معروف و نهی از منکر حسین بن علی (ع) ایجاب می‌کرد که حتی در زمان

معاویه هم ایشان به قیام فکر بکند، ولی امر به معروف و نهی از منکر مراتب دارد، یکی از مراتب آن، زبانی است، یکی از مراتب آن قیام به سیف و قیام مسلحانه است، چنانکه حضرت علی (ع) در نهج البلاغه سه مرتبه را برای امر به معروف و نهی از منکر نقل کرده، یعنی نفرت قلبی از منکر، تبلیغ زبانی در نهی از منکر و قیام به سیف برای از بین بردن منکر امام حسین (ع) در زمان معاویه خویشتن داری کرد و قیام به سیف را انجام نداد زیرا معاویه از جهاتی انسان خردمندی بود و دلیل اینکه موفق شد سالها بر مردم شام و سپس ایالات مختلف خلافت بکند و تا اندازه‌ای هم مردم را تحت تاثیر سیاست‌های خودش قرار دهد، همین بحث نبوغ و زیرکی اوست. از نشانه‌های این زیرکی، یکی اینکه او به یزید توصیه کرده بود، که بعد از مرگ من، آنگاه که خلیفه شدی، حسین بن علی را برای بیعت گرفتن تحت فشار قرار نده، ولیکن یزید به همین توصیه پدر خودش هم گوش نداد. روی آن غرور و جوانی و تکبر و نخوتی که وجودش را فرا گرفته بود، نامه‌ای می‌نویسد به والی خودش در مدینه و ضمن اینکه به او خبر می‌دهد معاویه از دنیا رفته، از او درخواست میکند که حسین بن علی را دعوت کن و از او اخذ بیعت کن و اگر استکفاف کرد و خودداری نمود، او را بکش و از بین ببر، این نامه به مدینه میرسد، والی مدینه مجبور می‌شود حسین بن علی را دعوت کند، حالا دیگر علت‌ها و ریشه‌های نزدیک قیام امام حسین را می‌توانیم، بفهمیم و باز گو کنیم، ریشه‌ای که به زمان واقعه بسیار نزدیک است. امام حسین (ع) می‌فرماید: "و مثلی لایبایع مثل یزید" انند من که به مانند یزید بیعت نخواهد کرد.

بعد می‌فرماید: "و اذا بلیت الاسلام براعٍ مثل یزید فعلی الاسلام والسلام، آنگاه که جامعه مبتلا به حاکمی بشود به مانند یزید، بایستی که فاتحه اسلام را خواند." امام حسین (ع) احساس می‌کند که دیگر اسلام به تمام معنا دارد از بین می‌رود، و عن قریب است که صورت ظاهری اسلام هم از بین برود، چون در زمان خلفای قبل، یک صورت ظاهری از اسلام باقی بود، اما عن قریب است که چنان ارزشهای جاهلی قوی بشود و ریشه بدواند که

به طور کلی یک انقضاضی بر دین اسلام رخ بدهد و حتی بعید نیست که بتها دوباره جان بگیرند و بت پرستی و شرک نه در مظهری خفی، بلکه در مظاهر علنی خودش شکل بگیرد، اینجاست که شبانه از مدینه می‌آیند به مکه، چند ماهی را در مکه اقامت می‌کنند، چون چند ماهی قبل از فرارسیدن ایام حج بود، تا با مردم نواحی مختلف تماس بگیرند، تا آنها را روشن کنند و منتهی در چند ماه که ایشان در مکه بود، مواجه با دعوت مردم کوفه می‌شود که آنها دعوت می‌کنند از امام، حتی بیعت می‌کنند، حتی ایشان نماینده خودش به نام مسلم بن عقیل را می‌فرستند، اولین نامه و گزارش مسلم بسیار امیدوار کننده بود، امام (ع) از جهتی می‌بیند که با یک استقبال عمومی مردم کوفه مواجه هستند که این حجت را بر ایشان تمام می‌کرد، چون علی (ع) در نهج البلاغه میفرماید که "لولا حضور الحاضر و قیام الحجۃ بوجود الناصر"، یعنی یکی از ریشه‌های پذیرش بیعت من، حضور مردم بود، که امام حسین هم متوجه حضور مردم و دعوت کوفیان می‌شود، هرچند که بعدها کوفیان تخلف کردند و بیعت را شکستند، اینها مسائل بعدی است و آن زمانی که امام حسین (ع) می‌خواهد تصمیم بگیرد که قیام را راه بیاندازد، از جهتی می‌بیند که باید امر به معروف و نهی از منکر را در بالاترین شکلش سامان بدهد، که قیام به شمشیر است و از طرفی می‌بیند که به ظاهر بعضی از شرایط و مقدمات حاضر است، آمادگی و استقبال مردم کوفه و علل دیگری که دست به دست می‌دهد و موجب می‌شود که حضرت از مکه حرکت می‌کنند به سمت کوفه. اما در وسط‌های راه است که حضرت متوجه می‌شوند مردمان کوفه، سست رایب کردند، بیعت را شکستند، اینجا امام (ع) به نقطه‌ای می‌رسد که قیامی که صورت می‌دهند تنها هدفش پیاده کردن امر به معروف و نهی از منکر، با استقبال از شهادت است. حضرت در وسط‌های راه متوجه شدند اتفاقی می‌افتد که به ظاهر پیروزی و برد با ایشان نیست و لیکن منصرف نشدند، چون استقبال از شهادت و سامان دادن یک قیام شکوهمندانه گرچه با از دست رفتن خودشان و عزیزانشان باشد، می‌دانستند که به عنوان

برگی که رسواکننده سیاستهای بنی‌امیه هست، تاثیر خود را بر تاریخ خواهد گذاشت و الهام بخش هر قیام حق طلبانه‌ای خواهد شد.

ابعاد گوناگون واقعه عاشورا

حجت الاسلام احمد احمدی قمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الحمد لله رب العالمين و العاقبه لاهل تقوى و اليقين. قال الصادق(ع): ان لقتل الحسين (ع) حراره في قلوب المومنين، لا تبرد ابدا. روایات اسلامی، حاوی مضامین بلندی در رابطه با واقعه عاشورا و کربلا است. امام صادق در این روایت می‌فرماید: «برای شهادت امام حسین(ع) حرارتی در قلوب مسلمین است که هرگز رو به سردی نخواهد گذاشت.» واقعه عاشورا از ابعاد مختلفی قابل دقت و بررسی است. یکی از مواردی که قابل توجه است؛ این است که در سال ۶۱ هجری جماعتی به خاطر اهدافی در برابر همدیگر صف آرایی کردند، جمعی از آنان کشته شدند و بازماندگانشان به اسارت گرفته شدند و جمع مقابلشان به تمامی اهداف خودش رسیدند. این واقعه از لحاظ زمانی در یک روز حادث شد -شاید گستره زمانی آن به ۱۲ ساعت نرسد- اما امروز می‌بینیم که این حادثه هر روز زنده تر و تاثیر گذارتر می‌شود. در حالی که ظاهر قضیه اقتضاء می‌کند که این حادثه به فراموشی سپرده شده و فقط در تاریخ ثبت شود، اما هر روز زنده تر و تاثیر گذارتر می‌شود تا جایی که امروز همه نگاهها رو به سوی واقعه عاشورا است.

اولین سوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است: "چه عواملی باعث شده تا عاشورا در ردیف حوادث کهنه و مرده تاریخ قرار نگیرد، بلکه هر روز زنده تر و پویا تر شود؟" با انجام بررسی به چهار عامل اساسی می‌رسیم:

یکی از این عوامل مسئله شهادت است. خداوند کسی را که در راه خدا حرکت میکند، برای او قیام میکند و در راهش به شهادت می‌رسد؛ بلند نگه می‌دارد. عامل دوم مسئله اسارت اهل بیت (ع) است. اهل بیت (ع) در مسیر اسارت، در کوفه، در مسیر کوفه به شام، در شام، در مسجد اموی شام و در تمام این مراحل؛ پیام خون شهدا را همچنان به مردم می‌رساندند. عامل سوم مسئله زیارت امام حسین (ع) است: در روایات ما، بعد از معرفت خدا و معرفت حق و حقیقت، زیارت به عنوان افضل اعمال معرفی شده و در این میان هیچ عملی به پای زیارت امام حسین (ع) نمی‌رسد. همین توصیه‌ها و تاکیدهای به زیارت هم باعث شده تا عاشقان، شیفتگان و طالبان زیارت همواره به زیارت ابا عبدالله الحسین (ع) و مجالس زیارت عاشورا بروند و اما چهارمین عامل، مسئله عزاداری برای امام حسین (ع) است همانطور که می‌دانیم ائمه اطهار تاکید فراوانی بر عزاداری برای امام حسین (ع) داشتند. مثلاً زمانی که فضیل بن عیاض -از اصحاب امام صادق (ع)- از کوفه به مدینه آمد و به خدمت امام شرفیاب شد، امام از او پرسید: "یا فضیل تجلسون و تحدثون؟" آیا جلساتی دارید که در آنها مصائب اهل بیت (ع) را بیان کنید؟ واقعه عاشورا را برای همدیگر بیان کنید؟ فضیل می‌گوید به امام عرض کردم: "نعم، جعلت فداک. بله، ما چنین جلساتی داریم" در این هنگام حضرت فرمودند: "تلك المجالس احبها فاکترو منها." این مجالس را ما دوست داریم، این مجالس را تا می‌توانید زیاد کنید و در ادامه امام اضافه می‌کند: "هر کس در این مجالس بنشیند و گریه کند، از همه گناهان و آلودگی‌هایش پاک می‌شود."

البته این مسئله که چگونه گریه برای امام حسین، انسان را از گناهان و آلودگی‌ها پاک می‌کند در جای خودش، قابل دقت و بررسی است. ائمه ما تاکید فراوانی بر برگزاری این مجالس عزاداری داشتند تا افراد در این مجالس حادثه عاشورا و کربلا را برای همدیگر

بازخوانی و بازگویی کنند. یکی از توصیه‌های ائمه معصومین (ع) این است که افراد در هر قالبی که می‌توانند -در قالب شعر، گفتگو و مباحثه- به این حادثه پردازند. مخصوصاً ائمه ما در شعر تأکید داشتند. آن چنان که امام صادق (ع) می‌فرماید: "من انشد فی الحسین خمسين بيتاً فجببت له الجنة؛ هر کسی که برای امام حسین ۵۰ بیت شعر بگوید بهشت برای او واجب می‌شود." بعد مجدد امام گفته خود را تکرار می‌کند می‌گوید "نه ۵۰ بیت، ۴۰ بیت، ۳۰ بیت، ۱۰ بیت" تا آنجا که می‌فرماید، "من انشر فی الحسین بيتاً و جببت له الجنة" هر کس برای امام حسین (ع) یک بیت شعر بگوید بهشت بر او واجب می‌شود.

روایات فراوانی از باب تأکید بر سرودن شعر برای امام حسین (ع)، گفتگو، مباحثه و عزاداری برای ایشان نقل شده است. چنانچه در روایات آمده: "من بکی أو ابکی أو تباکی للحسین و جببت له الجنة"، هر کس برای امام حسین بگرید، بگریاند یا به حالت شخص گریه کننده در بیاید، بهشت بر او واجب می‌شود. اینها همگی نمونه‌ای از تأکیدات ائمه (ع) بر زنده نگه داشتن یاد واقعه عاشورا است چنانچه باعث شده تا این واقعه با تمام دسیسه‌ها و تلیسات دشمنان؛ در لایه‌های هوا و هوس‌ها دچار فراموشی نشود. همچنان که در زمان غیبت نیز بر اساس دستورات ائمه، شیعیان مسئله عزاداری برای عاشورا و کربلا را زنده نگه داشته‌اند.

در این جا نکته‌ای مطرح می‌شود، چرا ائمه اینقدر بر زنده نگه داشتن واقعه عاشورا تأکید داشتند؟ به علت اثرات مثبتی که این قضیه برای مردم دارد. یکی از تاثیرات مثبت بازخوانی این واقعه این است که برای کسانی که فکر و حرکتشان عاشورایی است، عاشورا نماد مبارزه حق علیه باطل است. مبارزه‌ای که در طول تاریخ وجود داشته و دارد و بعد از این نیز وجود خواهد داشت. "ان الذین آمنوا یقاتلون فی سبیل الله و الذین کفروا، یقاتلون فی سبیل الطاغوت" -آنهايي که ایمان آوردند، در راه خدا مبارزه و جهاد می‌کنند، قتال می‌کنند و آنهايي که کفر ورزیدند در مسیر طاغوت مبارزه می‌کنند- از ویژگیهای بارز واقعه عاشورا این است که حق تمام عیار در مقابل باطل -با هر چهره‌ای که تصورش را

بکنید- ظاهر شد. لذا بازخوانی حادثه عاشورا، یک بینشی به انسان می‌دهد که بتواند حق را از میان تمام چیزهایی که ممکن است که آن را آلوده کنند و با آن بیامیزند، جدا کند. عاشورا محورهایی را به انسان باز می‌نماید. اینکه اگر ایمان، اعتقاد و باور انسان تنها بر سر زبان باشد و راسخ نشده باشد، نمی‌توان در میدان مبارزه ایستاد.

امام حسین (ع) در حرکت به سمت کوفه، در یکی از توقف‌هایشان صحبتی کردند. ضمن آن صحبت‌ها فرمودند: «الناس عبيد الدنيا والذين لعق على السنتهم، يحوطونه ما درت معائشهم فإذا محصو بالبلاء قل الديانون: مردم برده‌های دنیا هستند، و دین لقلقه دهان و زبان آنهاست. مردم بر گرد این دین تا زمانی که زندگی‌هایشان بگذرد دور می‌زنند، اما وقتی که به بلاها و سختی‌ها، امتحان می‌شوند دیندارها کم می‌شوند، مردم می‌برند و رها می‌کنند».

نکته دیگری که در حادثه عاشورا نمود پیدا می‌کند این است که حتی یک نفر از کسانی که به عنوان کافر شناخته می‌شدند، یا یک نفر از شام؛ نیامد تا در مقابل امام بایستد، بلکه همان مردمی که امام را دعوت کردند در مقابل ایشان ایستادند، همان مردمی که برای امام حسین (ع) نامه می‌نوشتند و عشق و علاقه خودشان را به امام حسین ابراز می‌کردند. مردمی که دین بر سر زبان آنهاست، نه در اعماق وجودشان. همانطور که وقتی فرزادق شاعر در نزدیکی مکه به امام می‌رسد؛ -زمانی که با عجله جهت انجام فریضة حج به سمت مکه می‌رود- به ایشان عرض می‌کند که مردم قلوبهم معك و سیوفهم عليك، مردم دل‌هایشان با توست، اما شمشیرهایشان علیه توست همان مردمی که برای آمدن امام حسین (ع) گریه می‌کردند، زمانی که مردم قصد داشتند، برای امام حسین (ع) نامه بنویسند و ایشان را به کوفه دعوت کنند، در خانه سلیمان بن صرد خزاعی جمع شدند. سلیمان به مردم گفت: اکنون که حسین (ع) در مکه است و به هر جایی هم می‌تواند برود ما نسبت به او مسئولیتی نداریم؛ اما اگر نامه نوشتیم و از او دعوت کردیم تکلیف بر گردن ما قرار می‌گیرد و باید او را یاری کنیم، اگر یک درصد (۱٪) احتمال می‌دهید که او را یاری نخواهید کرد

پس نامه ننویسد و او را فریب ندهید. در این هنگام مردم گریه و زاری کردند، که این حرف سلیمان بر آنها سخت بود. "مگر می‌شود ما حسین را یاری نکنیم؟" اما زمانی که رعب و وحشت و مسائل خاص آن روز پیش آمد، حسین را رها کردند. زمانی که حسین (ع) با ایشان صحبت کرد که: "مگر شما مرا دعوت نکردید؟" هیاهو کردند تا صدای امام را نشوند.

حال این سوال مطرح است: "چه خصلتهایی در انسان وجود دارد که باعث می‌شود در این مواقع شانه خالی کند؟" انسان هر چقدر حادثه عاشورا را بازخوانی کند، به این خصلتها بیشتر پی می‌برد و تلاش می‌کند که این خصلتها را از خودش دور کند، امروز اگر به حادثه عاشورا نظری بیندازیم می‌بینیم که در چهره یک عده کافر نگاه نمی‌کنیم؛ عمر سعد معروف به لابالی، لامذهب یا جلاد و... نبود، کسی بود که اگر در کوفه آن زمان از مردم پرسیده می‌شد که عابدترین مردم کیست؟ همه او را نشان می‌دادند. عمر سعد کسی بود که دائم در مسجد کوفه به اعتکاف می‌نشست. کسی است که وقتی عصر عاشورا دستور حمله را میدهد مگوید: "یا خیل الله ارکبی و ابشری بالجنه" - لشگریان خدا، سوار شوید و بر شما بشارت باد به بهشت که همه شما بهشتی هستید - این نهایت تزویر و نفاق را نشان می‌دهد. وقتی در احوال شبث بن ربعی فرمانده پیاده نظام عمر سعد نگاه می‌کنیم؛ با مردی متلون و نان به نرخ روز خور مواجه می‌شویم که هر روز به یک چهره در می‌آید. او کسی است که بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) ادعای مسلمانی می‌کند و مسلمان می‌شود؛ وقتی که صباح ادعای پیامبری می‌کند، مرتد می‌شود و می‌رود موذن صباح میشود، دوباره توبه می‌کند اما دیری نمی‌گذرد که در زمره شورشیان در می‌آید و در قتل عثمان شرکت می‌کند؛ بعد طرفدار حضرت امیر می‌شود و بعد از ایشان فاصله می‌گیرد، به سمت معاویه می‌رود و آخر سر، جزء کسانی می‌شود که بیشترین نامه را برای امام حسین (ع) می‌نویسد. در تمام نامه‌های جمعی که به امام حسین (ع) نوشته شده، امضاء شبث بن ربعی به چشم می‌خورد. همچنین زمانی که امام حسین (ع) در روز عاشورا سخنرانی می‌کند یک عده

خاص را به نام صدا می‌زند: یا شبت بن ربعی، یا حجار بن الابر عجلی. مگر شماها نامه نوشتید که "بیا میوه‌هایمان پر ثمر شده است و... بیا که ما از تو شنوایی داریم." این انسان نان به نرخ روز خور در روز عاشورا به عنوان فرمانده پیاده نظام عمر سعد است، اما وقتی که تواین قیام می‌کنند با تواین قیام می‌کند با آنهاست و سخت در برابر بنی‌امیه می‌ایستد، در زمان قیام مختار همراه او می‌شود، اما وقتی مختار ضعیف می‌شود به سمت بنی‌امیه می‌رود و زمانی که را می‌خواهند مختار اعدام کنند، رئیس نظمیه کوفه هست. وقتی که به دقت در واقعه عاشورا و این چهرها نگاه می‌کنیم، خصوصیات افرادی که در کنار حسین (ع) بودند و یا در مقابل حسین (ع)، نمودار می‌شود. آن زمانی که می‌گوییم "ای حسین جان کاش با تو و همراه تو بودیم"، باید بدانیم این جمله زمانی معنا پیدا می‌کند که خصلتها و ویژگیهای اصحاب آن حضرت را در درون خود داشته باشیم. اگر خصلتهای اصحاب عمر سعد و عبیدالله بن زیاد را داشته باشیم، آن وقت در مقابل امام حسین (ع) ایستاده‌ایم. همین جاست که به گفته و سخن امام صادق (ع) پی می‌بریم: "کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا" چه حقیقت زیبایی است. هر روز برای ما عاشورا و هر مکان کربلاست. این ما هستیم که در کربلای خودمان، نقش حسین یا نقش یزیدی. هرگز واقعه عاشورا تمام شده و یک پرونده بسته تاریخ نیست. این یک پرونده باز تاریخی است و هر کسی که بر این کره خاکی قدم می‌گذارد، در این پرونده نقش و جایگاه دارد. بنابراین باید در واقعه عاشورا تامل کرد و درسها گرفت.

برای رسیدن به معرفت راههایی وجود دارد، راه وحی، راه تجربه و راه تعقل و تفکر. اما یک راه دیگر نیز وجود دارد و آن راه عبرت است. انسان از طریق عبرتها می‌تواند به معارف فراوانی دست پیدا کند و از واقعه عاشورا نیز می‌تواند عبرت و اعتبار بگیرد.

به همین صورت می‌بینیم که مقام معظم رهبری بحثی در رابطه با عبرتهای عاشورا مطرح کردند، پرداختن به عبرتهای عاشورا، بدین معنی است که از حادثه عاشورا به صورت سطحی عبور نکنیم، بلکه به طور عمیق تر به مسئله نگاه کنیم (از سطح قضیه به

عمق قضیه حرکت کنیم). ببینیم عمق قضیه چه بوده؟ تا بتوانیم درست حرکت بکنیم و درس‌ها و عبرت‌های روشن عاشورا را دریافت کنیم. عبرت، به معنی عبور از سطح به عمق جریان، عبور از ظاهر به باطن مسئله است، در ظاهر واقعه عاشورا، جماعتی به خاطر اهدافشان در مقابل یکدیگر ایستادند. جمعی از آنان به اهداف خود رسیدند و جمع دیگر کشته شدند. این ظاهر اقتضاء می‌کند که این واقعه در لایه زمان دچار تحریف و دسیسه شود اما برعکس، واقعه عاشورا همواره زنده تر، تاثیرگذارتر و آموزنده تر می‌شود. عاشورا درس‌های فراوانی به انسانیت و بشریت داد اینکه چگونه می‌توان بدون امکانات مقاوم بود و با توجه به ذکر و حفاظت از حادثه پیروز شد و بهره برداری لازم را گرفت. نسل‌های بعد از امام حسین (ع)، با اینکه با بنی‌امیه مخالفت‌هایی داشتند و آنها را تحمل نمی‌کردند، باز هم ائمه روی نیاوردند به علی بن حسین رو نیاوردند - و به سراغ مختارها و زید بن علی بن الحسین‌ها رفتند. هرچند که حرکت زید و مختار با عنایت ائمه صورت گرفت، اما بحث این است که چرا مستقیم به سراغ امام بعدی نرفتند، بلکه سراغ دیگران رفتند و ما چگونه با چه ترتیبی می‌توانیم زمینه را برای رسیدن به نتیجه‌های مطلوب؛ فراهم کنیم. عاشورا به ما آموخت که لازم نیست در حرکتها بررسی کنیم که چند درصد پیروز هستیم. عاشورا به ما آموخت که شهادت را نه به عنوان یک هدف، بلکه به عنوان بهترین و اصلی ترین هدف انتخاب کنیم و زمینه را برای آگاهی و بصیرت دادن به امتها فراهم کنیم. در هر کدام از درس‌های عاشورا نکات مهمی موجود است، درس امر به معروف و نهی از منکر، درس اصلاح طلبی. اصلاح طلبی در عاشورا به این معنی است که هرگز نباید اهداف، آرمانهایمان را فراموش کنیم، باید به دنبال بازبینی باشیم تا هر کجا دچار اعوجاج شدیم، آن را اصلاح کنیم. عاشورا به ما آموخت که برای امر به معروف و نهی از منکر بایستی حرکت کرد. خود امام حسین (ع) در تبیین علت و هدف حرکتش می‌فرماید: «انی لم اخرج اشراً و لا بطراً و لا ظالماً و لا مفسداً. من بیهوده و بی هدف حرکت نکرده‌ام،

ظالمانه و مفسدانه حرکت نکرده‌ام - "انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی" حرکت کرده‌ام برای اینکه امت جدم را اصلاح کنم -

اصلاح طلبی در درون دین ماست و فرمود: "ارید ان آمر بالمعروف وناهی عن المنکر" - می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر بکنم - این دو از واجبات بزرگ دین ماست می‌بینیم حتی گاهی روایات ما جهاد را در مقابل امر به معروف و نهی از منکر قرار می‌دهد و به بخار دهان در مقابل آب دریا تشبیه کرده است. در اهمیت آن همین بس که امام حسین (ع) می‌فرماید: "من برای امر به معروف و نهی از منکر حرکت کرده‌ام" اما متأسفانه در ذهن ما، تنها گوشه‌هایی از این فریضه وجود دارد و کمتر به معنای آن توجه کرده‌ایم. امر به معروف و نهی از منکر مقدماتی دارد. اولاً بایستی معروف در جامعه انجام بشود، این گام بلندی است که باید نخبگان جامعه، کسانی که می‌خواهند راه امام حسین (ع) را دنبال کنند و کسانی که می‌خواهند از انقلاب عاشورا و کربلا پاسداری کنند، بردارند. باید معروف را در جامعه معروف کنند. باز هم باید دقت کرد که در خیلی از موارد معروف برای ما شناخته شده نیست، می‌بینیم در برخی موارد معروف متروک و منکر معروف است. باید یک فعالیت گسترده فرهنگی در زمینه‌های مختلف آغاز شود تا معروف را در جامعه معروف کنیم. در آن صورت می‌توان امر به معروف و نهی از منکر شد. امام کاظم (ع) در اهمیت این فریضه می‌فرماید: "ان الامر بالمعروف و نهی عن المنکر، منهاج الانبیاء و سبیل الشهداء"، یا در جای دیگر می‌فرماید: "امر بالمعروف و نهی از منکر بهما تقیم الامر" با امر به معروف و نهی از منکر، حکومت برپا می‌شود، راهها امنیت پیدا می‌کند، تمام دین پیاده می‌شود، روشهای اقتصادی درست می‌شود. -تحل المکاسب- امنیت در جامعه بوجود می‌آید.

پس با این اوصاف امر به معروف و نهی از منکر که به عنوان هدف امام حسین (ع) مطرح شده، مسئله ساده‌ای نیست. باید کسانی که دنباله روی این راه هستند به موضوع امر

به معروف و نهی از منکر با آن معنای گسترده‌ای که امام حسین (ع) دنبال می‌کرد، پردازند.

متن پژوهی در نهضت عاشورا

علی دژاکام

در سده اخیر مفاهیمی چون اسلام ناب محمدی، اسلام آمریکایی، اسلام مرفهین بی‌درد، اسلام مستضعفین و پابرهنگان، اسلام نبوی، تشیع علوی و تشیع صفوی تولید شده که صرف تولید این مفاهیم حاکی از حداقل یک چیز است. و آن اینکه بین اسلام تاریخی و اسلام موجود با اسلام اولیه که توسط حضرت رسول (ص) آورده شده فاصله و تفاوتی وجود دارد.

عالمانی که دارای سه ویژگی دینداری، دردمندی و دانایی بودند به وجود این فاصله و این گسست پی‌بردند و تلاش کردند که علل معرفتی، تاریخی، جامعه‌شناختی و روان‌شناختی این تفاوت، گسست و فاصله را پیدا کنند.

در این حوزه کارها و تلاش‌های بسیاری شده و در سده اخیر شتاب بیشتری نیز پیدا کرده است. به اعتقاد من برای اینکه بتوانیم این حرکت را ادامه بدهیم و حرکتی که احیاگران و نواندیشان بزرگ شروع کردند ابتر نماند و این فاصله را کم کنیم و این گسست را در حد توان از بین ببریم چند کار باید بکنیم.

۱. یکی از کارهایی که باید بشود تا تفاوت اسلام تاریخی و اسلام اولیه مشخص شود،

این است که ما باید متن پژوهی بکنیم.

منظور از متن پژوهی سه چیز است، یکی متن تاریخی است. متن تاریخی؛ یعنی زندگی پیامبری پیامبر را آنگونه که شایسته است مورد تحقیق قرار دهیم؛ یعنی آن دورانی که ایشان به رسالت مبعوث می‌شوند تا زمانی که در قید حیات هستند را از جهات مختلف مورد تحقیق، تحلیل و بررسی قرار بدهیم و دقیق هم باید انجام بدهیم چون به هر حال اسلام اولیه، آن چیزی که توسط پیامبر آمده هم به جهت سلوک و رفتار اجتماعی و فردی و هم به جهت معرفتی آنجا تحقق پیدا کرده است؛ آن چیزی که مادر زمان آن حضرت می‌بینیم در حقیقت می‌توانیم بگوئیم که اسلام خالص است. چون حضرت خودشان حضور داشتند اگر جایی احساس می‌شد که انحراف و کج‌روی‌هایی می‌شود همان‌جا جلوی آن را می‌گرفت و برخورد می‌کرد. در تاریخ نمونه‌هایش را داریم که اصحاب حرکت‌هایی و کارهایی را خواستند بکنند که حضرت جلوی قضیه را گرفته و برخورد کرده. رفتارهای فردی، اجتماعی، خانوادگی، روابط فرا مرزی، روابطش با ادیان مختلف و... تمام اینها باید به شکل دقیق و روش‌مند بررسی شود، چون الگوی اسلام ناب آنجاست. اسلام خالص، اسلام نبوی الگوش آنجاست. آن چیزی که آنجا تحقق پیدا کرده قطعاً می‌تواند برای ما الگو باشد.

برای آن اسلامی که دنبالش هستیم دومین متنی که باید مورد پژوهش مجدد واقع شود. قرآن است؛ چون در حقیقت متن اولیه اسلام قرآن است. متنی که دست نخورده است و منبع همه چیز ما است.

تمام استناد ما درباره اسلام، تشیع، دین و دینداری قرآن است. اگر ما بخواهیم جلوی انحرافات را بگیریم، جلوی تحریفات را بگیریم و به اسلام اولیه و ناب دست پیدا کنیم؛ هیچ راهی جز اینکه به قرآن برگردیم نداریم و هر مقدار که از قرآن و معارف قرآنی دور بشویم و یا تفسیرهای کج و معوج از قرآن بکنیم به همین مقدار از اسلام ناب دور خواهیم شد؛ بنابراین دومین متنی که باید مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد قرآن است. اگرچه در طول تاریخ تفاسیر زیادی کار شده است ولی هر زمان تفسیر جدیدی می‌طلبد که در آن

مقتضیات زمان از یک طرف و اصالت متن از طرف دیگر رعایت شود. کارهای پیشین طبق فرموده مرحوم علامه طباطبایی به جهت روش شناختی دارای اشکالاتی هستند که ما را با یک بعد یا ابعاد خاصی از قرآن آشنا می‌کنند. ما هنوز نتوانسته‌ایم معارف قرآن را به صورت منسجم، سیستماتیک، نظام‌مند و با یک هندسی قرآنی معرفی کنیم و معارفش را در اختیار جوامع بشری قرار بدهیم. اگر این متن که تمام حجت مسلمانی ماست پژوهش شود و تمام ابعاد آن در ارتباط با همدیگر به شکل یک نظام بیرون بیاید. آن موقع است که ما می‌توانیم بگوئیم اسلام چه چیزی هست و چه چیزی نیست و اسلام موجود با آن اسلام اولیه چه فاصله‌هایی دارد یا ندارد.

سومین متنی که من به اختصار به آن می‌پردازم بحث حدیث پژوهی است ما باید در بحث حدیث و روایات کارهای جدیدتری انجام بدهیم که مجموعه این متن می‌تواند ما را با اسلام اولیه آشنا کند.

نکته قابل تذکار این است که هر متن باید در ارتباط با همه اجزای خودش و متن‌های همگن دیگر پژوهش شوند. وقتی شما اسلام اولیه را داشته باشید، آن وقت اسلام تاریخی را هم می‌توانید بررسی کنید، بعد ببینید که اینها چه فاصله‌هایی با هم دارند، کجا با همدیگر تطبیق می‌کنند، کجا نمی‌کنند، کجا انحرافات رخ داده، کجا ما باید بیش از آن چیزی که اهمیت دادیم اهمیت بدهیم، چه چیزهایی را کم انجام دادیم، چه چیزهایی مورد غفلت قرار گرفته از چه چیزهایی تفسیر بد ارائه شده.

۲. دومین نکته‌ای که باید به آن اشاره کنیم این است که، آن چیزی که تا به حال از اسلام ارائه شده متأسفانه یک نگاه نظام‌مند به اسلام نداشته است. نگاه سیستمی به اسلام نبوده است، اینگونه نبوده است که ما اسلام را به شکل یک پیکره و کل نگاه کنیم، بیشتر جزئی نگاه کردیم و جزئی تفسیر و تأویل کردیم. هر کسی گوشه‌ای از اسلام را گرفته و پرورش داده و آن را به عنوان کل اسلام جا زده است، به همین جهت اسلام تبدیل شده است به کاریکاتوری که اجزای آن کاریکاتور با هم تناسب ندارد؛ لذا چهره زیبا، انسانی،

دلنشین، انسان‌ساز و جامعه‌ساز خود را از دست داده و در مواقعی چهره زشتی پیدا کرده است. یک چیزی فربه شده، یک جاهایی نحیف شده، یک چیزهایی مورد غفلت قرار گرفته، در حالی که قطعاً مکتبی می‌تواند موفق باشد که تمام مفاهیم آن در ارتباط با همدیگر تعریف شوند و ارتباطشان با همدیگر مشخص شود. باید تبیین شود کدامیک مفاهیم اصلی هستند، کدامیک مفاهیم فرعی و روبنایی. این مفاهیم هستند که پیکره یک مکتب را می‌سازند مثل یک ساختمانی که شما برای ساختنش یک اسکلت‌بندی خوب لازم دارید. این اسکلت‌بندی اگر در ارتباط با هم خوب چفت نشوند، این ساختمان قطعاً متزلزل خواهد بود، ما اسلام را تکه تکه کرده‌ایم ما اسلام را مثله کرده‌ایم ما شخصیت‌های اسلامی را زشت معرفی کرده‌ایم. اینگونه معرفی دین و شخصیت‌های اولیه دین خیانت است که در همه ادیان شکل گرفته و در اسلام و تشیع هم به یک نحوی شکل گرفته.

۳. سومین نکته‌ای که گذرا می‌خواهیم از آن رد شویم این است که متأسفانه تاریخ ما پر است از فرمالیسم مذهبی و ظاهرگرایی؛ یعنی ما بیش از اینکه به مسائل بنیادی دین، به مفاهیم محتوایی دین، به مفاهیم انسانی و الهی دین که جامعه‌ها را متحول کرده و انسان‌ها را می‌تواند متحول کند اهمیت بدهیم و سعی کنیم آنها را درست تبلیغ کنیم و سعی کنیم ایمان را در وجود آدمها نهادینه و درونی کنیم تا آدمها از طریق این دین و ایمان به یک تجربه معنوی و الهی برسند. به مناسک‌گرایی و ظاهرگرایی افراطی پرداختیم که از درونش جز ریاکاری و سالوس‌بازی و انسان‌مریض و جامعه غیر نرمال چیزی در نمی‌آید. وقتی به جای اینکه ایمان درونی شود آدمها ظاهرگرا و شریعتمدار صرف شدند، آن موقع شما یک جامعه به ظاهر دیندار ولی در حقیقت غیر دیندار دارید؛ یعنی در ظاهر آدمها ظواهر دینی دارند، ظاهراً مناسک دینی را به جا می‌آورند ولی در عمق قضیه که باید دینی باشند و ایمان محور باشند و باید آن اصول و مفاهیم انسانی و الهی را در زندگی فردی و اجتماعی خودشان به کار بگیرند و جامعه تبدیل شود به یک جامعه دینی، اسلامی؛ می‌بینیم که

این طور نمی‌شود، این نیست مگر اینکه ما بیش از اندازه به ظاهرگرایی و مناسک‌گرایی اهمیت دادیم؛

۴. چهارمین نکته و آخرین نکته این است که، متأسفانه ما دین را فقط ابزاری برای آخرت می‌بنداریم، گویا دین در دنیا هیچ نقشی ندارد. به تعبیر دیگر ما حق نداریم مفاهیم دینی را فقط در نسبت با آخرت تعریف کنیم، بلکه نسبت این مفاهیم با دنیا و کارکردشان در این دنیا نیز باید مدنظر باشد.

این چهار نکته‌ای که عرض کردم درباره کربلا هم وجود دارد. کربلا یکی از مهمترین وقایع تاریخی اسلام و بشریت است. نقطه عطفی در طول تاریخ بشری و در تاریخ اسلام است. در حقیقت مهمترین نقطه عطف تاریخی ما شاید همین باشد. وقتی حضرت رسول می‌فرماید: "حسین (ع) از من است و من از حسین (ع)". مفهومی این است که اگر کربلایی نبود شاید شما از اسلام و تشیع و از این مفاهیم خبر صحیح نداشتید و اگر داشتید یک فضای دینی دیگری بود، در حقیقت کربلا بازخوانی و بازفهمی اسلام اولیه، نبوی و علوی است. گویا رسول دیگری در ادامه رسالت پیامبر در کربلا ظهور کرده است. و آن رسالت را دوباره ابلاغ کرده، همانطوری که اسلام با آمدنش به سرعت در زمان پیامبر توانست انسان‌ها را دگرگون کند و انسان‌های بزرگ و جامعه دیندار تحویل بدهد. کربلا هم این چنین عمل کرد، بعد از نهضت کربلا نهضت‌های مختلفی را می‌بینید که به تأسی از حسین (ع) و به تأسی از کربلا به راه می‌افتد و انسان‌های زیادی را تربیت می‌کند.

متأسفانه در طول تاریخ، ما می‌بینیم که با گذشت اندک زمانی از واقعه کربلا چیزی جز اشک و ناله و ضجه و عُلْم و کُتْل نمانده، آیا این ظلم به یک واقعه انسانی بزرگ نیست که همه اقشار مردم با آن درگیر هستند و می‌توان از پتانسیل این مجموعه برای ساختن جامعه‌ای پدیدآورده آل و انسان دیندار بهره برد. از بچه گرفته تا پیرمرد، از زن گرفته تا مرد، باسواد و بی‌سواد، شهری و روستایی بالاخره همه با این واقعه درگیر هستند، این مسأله خیلی اهمیت دارد. این مسأله می‌تواند در یک برهه‌ای از زمان آدمها را دگرگون کند و راهنمایی برای

آدمها باشد ولی این اتفاق کمتر می‌افتد. در حقیقت ما از آن فضای اصلی و اهداف اولیه کربلا به شدت دور شدیم، حالا چه بکنیم این واقعه کارکرد اولیه خود را داشته باشد دوباره بتواند حرکت آفرین و انسان‌ساز باشد و برای جوامع مختلف حرفی برای گفتن داشته باشد. کربلا فقط یک حادثه نیست، اگر یک مقدار عمیق باشیم می‌بینیم حقیقتاً بزرگترین مفاهیم انسانی و الهی در آنجا تحقق پیدا کرده، بزرگترین مفاهیم دینی و مذهبی در آنجا تحقق خارجی پیدا کرده؛ بنابراین شما اگر تعبیر به یک دانشگاه بکنید بسیار تعبیر درستی است، چیزی است که پتانسیل این را دارد که شما مدام از آن الگو و درس بگیرید، مدام با آن بتوانید انسان‌ها را متحول کنید.

برای اینکه به کارکرد اولیه برسیم چهار نکته‌ای که که درباره اسلام و تشیع گفته شد باید رعایت شود. یعنی کربلا باید متن پژوهی روش‌مند و اصولی شود، در ارتباط با قبل و بعد و جامع دیده شود، باید از ظاهر‌گرایی، غلو، تعریف، مسیح‌وار دیدن حسین (ع) پرهیز گردد. باید تمامی مفاهیم انسانی مطرح در کربلا خوب تبیین گردد و به نسل هر عصر با زبان همان نسل ارائه شود. برای این کار باید بجای مداحان و مبلغان بی‌سواد، عالمان دیندار، شجاع و دردمند رسالت پیام‌رسانی را به دوش بگیرند. ما باید دردمندانه، عالمانه و شجاعانه کربلا را آنگونه که هست و بوده بشناسیم و کالبدشکافی کنیم و معرفی نماییم. کربلا عمق دارد و عمق کربلا را آن‌طور که باید و شاید نتوانستیم معرفی کنیم، به همین جهت تأثیر قضیه کربلا و امام حسین یک تأثیر مقطعی است، کربلا را در یک محدوده مکانی و زمانی نباید ببینیم. همان‌طور که در زیارت وارث دارد «امام حسین (ع) وارث همه انبیاء و اولیاء است» از آدم تا خاتم؛ یعنی در حقیقت تمام رسالت انبیاء و اولیا در کربلا بر دوش امام حسین (ع) است؛ یعنی آن چیزی که آنها می‌خواستند بکنند بر دوش امام حسین (ع) گذاشته شده است. حسین (ع) فرزند علی نیست، فرزند زهرا نیست، در حقیقت وارث و فرزند همه انبیاء و اولیاء است و در یک پیچ خطرناک تاریخی ایستاده که باید تمامی حرف انبیاء را بگوید و تکلیف حق و ناحق را روشن کند. کربلا را اگر به دو

اردوگاه تقسیم کنیم اردوگاه حق و اردوگاه باطل. امام حسین(ع) در اردوگاه حق وارث همه اولیاء، اوصیاء، انبیاء، شهداء، زجر کشیده‌ها و شلاق خورده‌های تاریخ است. وارث همه مفاهیم الهی و انسانی است و رسالت دارد که همه اینها را آنجا بیان بکند و تحقق ببخشد. قضیه حسین(ع) قضیه فرد نیست، قضیه یک گروه هفتاد نفری و گروه چند هزار نفری نیست، قضیه دو تا جریان تاریخی است که در یک نقطه تکلیفشان باید روشن شود.

امام حسین(ع)، می‌توانست کاری بکند که حادثه کربلا اتفاق نیفتد؛ ولی باید اتفاق می‌افتاد چون تاریخ به جایی رسیده بود که تکلیف همه چیز باید آنجا مشخص می‌شد. این است که کربلا یک واقعه محدود به زمان و مکان خاص نیست. ولی افسوس، ما از کربلا چه تصویری داریم و چه پرده‌ای کشیده‌ایم. ما کربلا را باید در بطن تاریخ ببینیم. کربلا را باید در تمام جریانات حق طلبانه دید، چه بعد از قضیه کربلا و چه قبل از قضیه کربلا. این بزرگترین خیانت به امام حسین و کربلا است که ما بیائیم قضیه قبل و بعد را از هم جدا کنیم. این پازل است که اگر یک تکه از آن را برداریم هیچ معنایی نمی‌دهد، به همین جهت است که کربلا آن تأثیری را که باید بگذارد نگذاشته است.

همانطور که ما وظیفه داریم اسلام را نظام‌مند ببینیم سیستم‌وار ببینیم در ارتباط با همه ادیان ببینیم با کل تاریخ ببینیم و تفسیر بکنیم وظیفه داریم کربلا را در ارتباط با آینده و گذشته خودش ببینیم و تفسیر کنیم. این وظیفه عالمان دینی است که این کار را بکنند و سعی بکنند به هر حال آن واقعه را از آن چیزهای زائدی که بر آن افزوده شده، کاستی‌هایی که در آن وجود دارد، واقعاً یک پالایش و پیرایش جدی بکنند و یک فکر و اندیشه جدی برای این قضیه داشته باشند و دردمندانه به این قضیه پردازند، دردمندانه و البته شجاعانه چون به هر حال یک جسارت و شجاعتی هم می‌خواهد. گفتن بعضی از واقعیت‌ها در جامعه‌ای که به هر حال یک چیزهایی اتفاق افتاده و جزو فرهنگ جامعه شده کار سخت و دشوار است. یک دفعه شما بخواهید چیزی را بگوئید و این را از فرهنگ جامعه بیرونش کنید، این یک مقداری جسارت و شجاعت می‌خواهد، منتها اگر درد وجود

داشته باشد، شجاعتش هم قطعاً وجود دارد داریم عالمانی که دردمندی، دانایی و شجاعت لازم را دارند.

به هر حال ما نیاز داریم به عالمانی که دانا و دردمند و دیندار باشند و بتوانند واقعیت‌ها را آنگونه که هست بیان بکنند و به جامعه تحویل بدهند.

به هر حال ما قضیه کربلا را به جهت زمانی و مکانی محدود نکنیم، واقعیتش این است که این واقعه همانطور که گفتم یک واقعه بسیار عظیم انسانی و الهی است و اصلاً مختص به زمان و مکان خاصی نیست. درست است که در تاریخ اسلام واقع شده ولی نه حسین (ع) مختص اسلام است، نه واقعه فقط برای اسلام است، بلکه برای جبهه حق است که همه انبیاء در این جبهه بودند، همه اولیاء و اوصیاء در این جبهه بودند. حسین (ع) وارث همه اینهاست و وارث همه ارزشهای الهی و انسانی است که در کربلا در حقیقت به دفاع از این ارزشهای الهی و انسانی و برای تبیین اینها و برای اینکه حق مطلب را بتواند ادا کند و از این پیچ بسیار خطرناک تاریخی بتواند این مفاهیم را، این ارزشها را و این به اصطلاح مظلومیت‌ها را بگذارند، تن به واقعه کربلا و شهادت می‌دهد.

بزرگترین خیانت به امام حسین (ع) این است که کربلا را در مناسک‌گرایی خلاصه کنیم و آن را در این حد ظاهر تقلیل بدهیم و کوچکش بکنیم و از آن چون مخدري برای تسکین جامعه بهره بگیریم و از حسین (ع) ابزاری برای بخشیده شدن بسازیم. این نگاه، نگاه بسیار زشتی است به قضیه کربلا و به امام حسین (ع). امام حسین (ع) در حقیقت در کربلا خواست یک الگو به ما بدهد، یک الگوی زیستن، یک الگوی مردن، یعنی در حقیقت خواست به ما بگوید که اگر می‌خواهید زندگی بکنید، چگونه زندگی بکنید و اگر خواستید بمیرید، چگونه بمیرید، یعنی در واقع هم مردنتان را بتوانید خوب انتخاب کنید و هم زیستتان را بتوانید خوب انتخاب کنید. امام حسین (ع) که نرفت شهید بشود تا ما بتوانیم راحت‌تر زندگی بکنیم و بعدش هم با یک گریه کردن مشکلمان را حل بکنیم.

در مجموع می‌خواهم بگویم که در کربلا ما تمام مفاهیم انسانی و الهی را در اوج می‌بینیم. عشق، ایثار، آزادگی، شجاعت، عبودیت، نیایش، اخلاص، پاکی، محبت، صمیمیت و همه و همه در کربلا تحقق خارجی پیدا کرده. تمامی مفاهیمی که امروز بشر تشنه آن است و نبودش بشریت را زجر می‌دهد، در کربلا وجود دارد. به همین جهت کربلا می‌تواند الگوی بشریت در همه زمانها باشد. تمام کسانی که به کربلا آمدند، نه اینکه امام حسین(ع) گزینشان کرده بود، بلکه فرآیندی را به وجود آورده بود که بهترین‌ها آمدند به کربلا، به خاطر اینکه در حقیقت کربلا را می‌خواهد یک تابلویی درست کند و به ورودی جامعه بشری بزند که هیچ نقصی در کربلا دیده نشود.

حسن ختام کلام را دعایی از زبان مرحوم شریعتی می‌خوانم.

ای حسین، ای چراغ راه، ای کشتی رهایی، ای خونی که از آن نقطه صحرا جاودان می‌تبی و می‌جوشی و در بستر زمان جاری هستی و بر همه نسل‌ها می‌گذری و هر زمین حاصلخیزی را سیراب می‌کنی و هر بذر شایسته‌ای را در زیر خاک می‌شکافی و می‌شکوفانی و هر نهال تشنه‌ای را به برگ و بار حیات و خرمی می‌نشانی.

ای آموزگار بزرگ شهادت، قطره‌ای از آن خون را در بستر خشکیده و نیمه مرده ما جاری ساز و نفی از آتش آن صحرای آتش‌خیز را به زمستان سرد و فرسوده ما ببخش.

ای که مرگ سرخ را برگزیدی تا عاشقانت را از مرگ سیاه برهانی تا با هر قطره خونت ملتی را حیات بخشی و تاریخی را به طپش آوری و کالبد مرده و فشرده عصری را گرم کنی و بدان جوشش و خروش زندگی و عشق و امید دهی.

ایمان ما، ملت ما، تاریخ فردای ما، کالبد زمان ما، به تو و خون تو محتاج است.

انعکاس قیام امام حسین (ع)

دکتر سید حسین فلاح زاده

در پاسخ این سوال که عاشورا و قیام امام حسین (ع) چه انعکاسی در تاریخ داشته و در گذشته چه پرداختی به عاشورا شده است، باید گفت که علی رغم اینکه نهضت امام حسین (ع)، نقطه مقابل حاکمیت امویان بود، همانگونه که آنان تحمل مخالفت امام حسین (ع) را نکردند و آن حضرت را به شهادت رساندند، طبیعی بود که اجازه انعکاس اخبار صحیح آن حادثه را هم ندهند و به تحریف آن حادثه پردازند، همچنین عباسیان که بعد از امویان قدرت یافتند در طی حکومت طولانی خود همواره علوی ستیز بودند و حتی متوکل عباسی حرم حسینی را تخریب و آنجا را شخم زد ولی با عنایت الهی و هوشیاری ای که بازماندگان حادثه عاشورا و همراهان امام حسین (ع) همچون حضرت زینب سلام الله علیها، امام سجاد (ع) و دیگران به این قضیه نشان دادند و پرداخت صحیح تبلیغاتی ای که به عاشورا داشتند و بعدها به کوشش و تلاش دیگر ائمه اطهار و اصحاب آنها؛ خوشبختانه حادثه عاشورا از تحریف امویان و عباسیان در امان ماند و در تاریخ ماندگار شد. علاوه بر تلاش ائمه اطهار شعرای بزرگ شیعی، مناقب نویسان، هنرمندان و دیگران نیز کوشیدند تا خاطره عاشورا را همواره زنده بدارند. در این بزرگداشت عاشورا، دولتهای شیعی، همچون آل بویه و دولت صفویه و دیگران نقش بسزایی دارند. می دانیم که بعد از فتح بغداد توسط

آلبویه در سال ۳۳۴ هجری قمری، در مدتی کوتاه اولین مراسم تعزیه امام حسین (ع) در آن شهر، که مرکز خلافت عباسی بود بر پا شد و این تلاشی بود برای باقی نهادن حادثه و برای زنده کردن حادثه عاشورا.

حادثه عاشورا در آثار مورخان انعکاس گسترده و برجسته‌ای یافت و نویسندگان مهم تاریخ اسلام اعم از شیعه و غیر شیعه به این حادثه پرداختند و آن را در آثار خودشان به خوبی منعکس کردند. از آثار کهن اگر بخواهیم نام ببریم، شاید بشوان از کتاب مقتل ابی مخنف که در سال ۱۷۵ وفات یافته است و نوشته‌های او از طریق شاگردش هشام بن محمد کلبی متوفی ۲۰۴ به دست ما رسیده و دیگر مقاتلی که توسط نویسندگان کهن تالیف شده و در آثار دیگران منعکس گردیده است نام برد که، اینها جزء اولین پرداختهای مورخان اسلامی به حادثه عاشورا بوده است. همچنین کتابهایی مانند الطبقات الکبری تالیف محمد بن سعد کاتب واقفی متوفی ۲۳۵، کتاب الاخبار الطوال دینوری متوفی ۲۸۲ و آثار دیگری همچون تسمیه من قتل مع الحسین و کتاب مقاتل الطالبین، کتاب الفتوح ابن‌اعثم کوفی، ارشاد شیخ مفید، لهوف سید ابن طاووس، جزء آثار کهنی هستند که به حادثه عاشورا پرداخته‌اند و آن را به خوبی منعکس کرده‌اند.

آثار جدید و تحقیقات جدیدی که در روزگار ما پیرامون عاشورا تالیف شده، فراوان است. اگر بخواهیم به برخی از این آثار برجسته اشاره کنیم، می‌توانیم کتاب مهم حماسه حسینی مرحوم شهید مطهری را در راس این آثار قرار دهیم. همچنین کتاب پس از پنجاه سال، پژوهشی تازه، پیرامون قیام امام حسین (ع) از دکتر شهیدی، از جمله آثار گرانبهایی است که به خصوص به بحث و بررسی زمینه‌ها و علل قیام عاشورا می‌پردازد. آثار دیگری که در خور ذکر هستند: بررسی تاریخ عاشورا از مرحوم آیتی؛ ارزیابی انقلاب امام حسین (ع) از محمد مهدی شمس الدین؛ شهید جاوید از صالح نجف آبادی؛ شهید آگاه از آیه الله صافی گلپایگانی؛ مقتل الشمس از صاحبی؛ درسی که از امام حسین (ع) باید آموخت تالیف شهید هاشمی‌نژاد؛ سخنان امام حسین (ع) که توسط آقای محمد صادق

نجمی فراهم آمده؛ برخی دیگر از آثاری هستند که در ارتباط با این حادثه تالیف شده‌اند و به ابعاد مختلف عاشورا می‌پردازند. کتاب سالار شهیدان، تالیف حسین شیخ الاسلامی، مع الحسین فی نهضته از اسد حیدر، حسین بن علی (ع) را بهتر بشناسیم تالیف آیت الله محمد یزدی و فرهنگ عاشورا که توسط محدثی فراهم شده؛ زندگانی امام حسین (ع) تالیف هاشم رسولی محلاتی، فلسفه عزاداری سیدالشهدا که در واقع مجموعه سخنرانیهای مرحوم راشد است که جمع آوری و تدوین شده به اضافه مقالاتی که در کنفرانس‌هایی در دوره جمهوری اسلامی، در ارتباط با عاشورا فراهم شده و در مجموعه‌هایی نیز به چاپ رسیده، جزء بهترین آثاری هستند که می‌توان به آنها در شناخت امام حسین (ع) و حرکت آن حضرت مراجعه کرد و آنها را مورد مطالعه قرار داد.

با وجود این آثار گرانبها و این تلاش عظیم ائمه اطهار و نویسندگان کهن و محققین جدید، علی‌رغم همه زحمات و سختی‌هایی که در بر داشته، این حادثه را زنده نگه داشته و در بقاء آن کوشیده‌اند، بکوشیم تا ما هم هنگامی که در مراسم عزاداری شرکت می‌کنیم با مطالعه این آثار و با کسب معرفت و شناخت کافی به قیام امام حسین (ع)، عزاداری خودمان را با شناخت کافی همراه کنیم. این نکته به خصوص برای قشر تحصیل کرده جامعه و دانشجویان محترم بسیار ضروری است. تکالیف دینی به هر میزان که با بینش دقیق تری انجام بگیرند و با درک و معرفت و آگاهی بالاتری صورت پذیرند، بیشتر مورد پذیرش درگاه الهی واقع می‌شوند. همه می‌دانیم که در رابطه با قرائت قرآن کریم که عبادت بسیار بزرگی است، روایتی وارد شده از ائمه معصومین که لا خیر فی قرائه لا تدبر فیه، در قرائتی که تدبر و اندیشیدن در آن نباشد، خیر زیادی نیست، و مخاطب این روایت اعراب تازه مسلمانی بودند که زبان عربی، زبان مادری آنها بوده، پس برای ما که آشنایی با زبان عربی نداریم؛ چقدر ضروری است که در واقع قرآن خواندن ما و عبادات ما همه با بینش و درک عمیق همراه باشد.

همچنین توصیه من به مداحان، وعاظ و اهل منبر این است که مجالس امام حسین (ع) را تنها به برانگیختن احساسات مردم و انجام عزاداری مختص ننمایند و کوشش کنند از این فرصتهای خوب جهت تعمیق بینش عاشورایی و شناخت ائمه و به طور کلی تعمیق بینش دینی، استفاده کنند. نبایستی تنها به عواطف و احساسات پرداخت و درک و شعور و بینش مردم را فراموش کرد. به خصوص باید به برخی از مداحان عزیز این نکته را یادآوری کرد که با خواندن اشعار سخیف و انجام حرکات نادرست و ناپسند و بکارگیری ادبیات نازل، سطح عزاداری امام حسین (ع) را تنزل ندهند و در مجموع اهل منبر و وعاظ و کسانی که این مجالس را در دست دارند، بکوشند تا با طرح حادثه عاشورا و مباحث تاریخی در تعمیق بینش دینی مردم نقش بسزایی داشته باشند.

نهضت امام حسین و قیام عاشورا، تاکنون از منظرهای مختلف ادبی، حماسی، عرفانی و غیره نگریسته شده و از ابعاد چندی به این حادثه بزرگ توجه شده است. یکی از زوایایی که کمتر عاشورا؛ آن نگریسته شده و به آن پرداخته شده، زاویه و منظر عقلی است. اگر بخواهیم این نوع نگاه را در قالب سوالی مطرح کنیم، می‌توان پرسید که چقدر و به چه میزان، رفتارهای سیاسی امام حسین (ع) و سیره و نهضت آن بزرگوار، مبتنی بر منطق عقلانی و تأملات و محاسبه‌های عقلانی است؟ در پاسخ این سوال باید گفت که به طور کلی سیره پیامبر عظیم‌الشان اسلام (ص) و همه ائمه معصومین (ع) و به طور کلی مثنی امامان مبتنی بر نگرش عقلانی و محاسبه و دقت است. آن بزرگواران هیچگاه در رفتارهایشان تابع عواطف و احساسات نبوده‌اند، نه اینکه فاقد احساسات باشند، نه، بلکه تصمیم‌گیری آنها و حرکت آنها مبتنی بر عواطف و احساسات نبوده است. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که ائمه و امام حسین (ع) همواره کنش عقلانی داشته‌اند. سراسر نهضت امام حسین (ع) و سیره آن حضرت، مبتنی بر چنین تأملات عقلانی است. اگر بخواهیم این موارد را در سیره امام حسین (ع) جستجو کنیم، می‌توان به این موارد اشاره کرد.

نخست همگرایی و هم‌رایی امام حسین (ع) با برادر بزرگوارشان امام حسن مجتبی (ع) در پذیرش صلح است که مبتنی بر دلایل عقلی و محاسبه نیرو بود؛ چون برای امام حسن (ع) نیروی کافی وجود نداشت و سپاه آن حضرت در مقابل سپاه معاویه از هم پاشید، تداوم جنگ، حرکتی عقلانی نبود و گرچه برخی از شیعیان همچون حجر بر جنگ پافشاری داشتند، اما امام حسن مجتبی (ع) صلح را پذیرفت و تن به صلح داد، چون این پذیرش مبتنی بر یک نگاه عقلانی بود. امام حسین (ع) هم که در آن صحنه حاضر بود و باور و معاون بزرگ برادر بر همین مبنای پافشاری کرد و علی‌رغم اینکه جمعی از شیعیان سراغ آن حضرت آمدند و از او خواستند که برادرش را رها کند و خودش جنگ را ادامه بدهد، آن حضرت به هیچ وجه نپذیرفت و بر همان منطبق برادر پافشاری کرد. پس از آن که در سال ۴۹ یا ۵۰ هجری امام حسن (ع) توسط معاویه مسموم شدند و امامت بر دوش امام حسین (ع) قرار گرفت، باز برخی از شیعیان به امام حسین (ع) مراجعه و از آن حضرت خواستند که جنگ و درگیری را پی بگیرد. ولی آن حضرت با توجه به همان منطق قبلی عدم جنگ و استراتژی پیشین، که منطبق با آن شرایط ناگوار بود این امر را نپذیرفت؛ زیرا شخصیت قدرتمندی چون معاویه حاکم بود و از آنطرف نیروی کافی برای امام وجود نداشت. توصیه حضرت به شیعیان آن است که در خانه‌های خود بنشینند و کاری نکنند که مورد سوء ظن حکومت قرار بگیرند چرا که تا معاویه زنده است، کاری نمی‌توان انجام داد. در واقع حضرت به تقیه و بردباری و صبر توصیه می‌کند. این مدت حدود یازده سال در عصر معاویه تداوم یافت. در این مدت یازده سال همواره سیاست حضرت و رفتار حضرت مبتنی بر این استراتژی و این بینش بوده است. پس از آن که معاویه در رجب سال شصت مرد و حکومت به یزید منتقل شد، به نظر می‌رسد که اگر سختگیری‌های تند یزید نبود و اگر دستور او مبنی بر بیعت گرفتن یا کشتن امام حسین (ع) نبود، چه بسا امام حسین (ع) راه دیگری در پیش می‌گرفت. ببینید شبی که حاکم مدینه امام حسین (ع) را به دارالاماره احضار کرد، می‌بینیم امام حسین (ع) خود به تنهایی به دارالاماره نرفت، بلکه همراه جمعی

از بنی‌هاشم در آنجا حاضر شد و به آنها فرمود که اگر اینها قصد کشتن مرا داشتند، من فریاد می‌زنم و شما جهت نجات من بشتابید. این حساب و سنجشی است که در منطق و در روش امام حسین (ع) مشاهده می‌کنیم. پس از آن نیز شبانه امام حسین (ع) از مدینه به مکه آمد و به حرم امن الهی پناه برد؛ در راستای همین نگرش عقلانی می‌توان توجه کرد. اقامت حدود شش ماهه امام حسین (ع) در مکه علی‌رغم نامه‌های متعددی که از کوفه می‌رسید و توقف امام حسین (ع) در مکه باز در همین راستا قابل تحلیل هست. علی‌رغم نامه‌های بسیاری که به امام حسین (ع) رسید، حضرت ابتدا حرکت نکرد و نخست نماینده‌ای را به کوفه ارسال کرد و از نماینده خود خواست تا به بررسی وضعیت کوفه بپردازد و در صورت مثبت بودن دعوت کوفیان، آن حضرت را با خبر کند. ارسال نماینده پس از آن همه نامه، خود دلیل واضحی است بر همین دقت‌های عقلانی امام حسین (ع) در رفتار و منش سیاسی. پس از آن که نامه حضرت مسلم به امام حسین (ع) رسید و حضرت را دعوت کرد که بشتابید به سمت کوفه و حضرت اطمینان کافی از حضور نیروهای وفادار در کوفه یافت، می‌بینیم که به طرف کوفه حرکت می‌کند، بنابر تکلیف و مسئولیتی که بر دوش داشت "مسئولیت دینی، که در هنگامی که حضور حاضری اتفاق افتاده، این تکلیف هم بدوش امام حسین (ع) سوار شده." حضرت به سمت کوفه آمد، اما زمانی که خبر کشته شدن حضرت مسلم را دریافت و بی‌وفایی کوفیان بر او ثابت شد، در آمدن به سمت کوفه متوقف شد و حتی در منابع کهن تاریخی آمده است که امام حسین (ع) از تصمیم خود منصرف شد و به قصد مکه و به سمت مکه بازگشت؛ و این حر بود که مانع بازگشت امام حسین (ع) به مکه شد، او مانع رفتن امام حسین (ع) به سمت کوفه نگردید. این حر روز عاشورا پشیمان بود، از این جهت پشیمان بود که مسیر بازگشت امام حسین (ع) را سد کرده است و الا اگر او مسیر رفتن به سمت کوفه را که دام بلای عیدالله بود سد می‌کرد، جای پشیمانی نداشت. حر در روز عاشورا به امام حسین (ع) عرض کرد: من که راه شما را سد کردم و مسیر بازگشت شما را بستم، نمی‌دانستم یزیدیان می‌خواهند این برنامه را برای

شما پیاده کنند و الا اجازه می‌دادم شما از این معرکه بیرون بروید. از اینجا بود که وقتی بی وفایی کوفیان برای امام حسین (ع) یقینی شد، رفتار امام حسین (ع) هم تغییر پیدا می‌کند، اگر تا به حال تصمیم به قیام و حرکتی بوده، حضرت از آن منصرف می‌شود، چون با اتکای به نیروی محدود خویش به هیچ وجه امکان مقابله با آن سپاه پنج، شش هزار نفری عبدالله مهیا نبود. در شب عاشورا نیز علی رغم همان نیروی محدود، باز می‌بینیم امام حسین (ع) دستور می‌دهند که خیمه‌ها را بهم نزدیک کنند تا فردا در روز جنگ، سپاه دشمن نتواند از لابلای خیمه‌ها حمله کنند، حضرت می‌فرمایند: در پشت خیمه‌ها، گودالی حفر کنید و در این گودال چوب و نی‌هایی را بریزید و در موقع شروع جنگ آنها را آتش بزنید که از یک طرف مواجهه با دشمن صورت بگیرد. امام حسین (ع) برای نیروی اندک مدافع خویش طراحی نظامی انجام داد. فرمانده چپ سپاه و فرمانده راست سپاه را تعیین کرد، شمشیرها را تیز کردند. در همان زمانی که به دفاع می‌پرداختند، در همان حد هم، نهایت کوشش و منطقی عقلانی بر رفتار امام حسین (ع) حاکم بود. حادثه دلخراش عاشورا را دستگاه حکومت اموی یعنی یزید و عبدالله و کوفیان بی وفایی پدید آوردند که پس از کشاندن امام حسین (ع) به آن معرکه عقب نشینی کردند، آنها در ایجاد این حادثه مقصر بودند. آن حادثه به هیچ وجه خواست امام حسین (ع) نبود. عبدالله طبق گفته آن حضرت، تنها دو راه فرا روی امام حسین (ع) قرار داد. تن به بیعت و اسارت بدهد، یا کشته بشود. اگر راه سومی فرا روی امام حسین (ع) باز می‌شد، قطعاً امام حسین (ع) آن راه سوم را انتخاب می‌کرد. حضرت به هیچ وجه نیامده بود تا با هفتاد و اندی از یاران صدیق و باوفایش در مقابل پنج یا شش هزار سپاه کوفه بایستد. حضرت با احتساب همراهی کوفیان آمده بود و وقتی ملاحظه کرد که آنها عقب نشینی و کوتاهی کرده‌اند، او هم بلافاصله تصمیم خود را تغییر داد. از اینجا به بعد، دیگر دفاع نابرابری بود که اتفاق افتاد. حضرت در آن شرایط هرگز قصد جنگ نداشت. هر چند اظهار مخالفت و عدم تن دادن به بیعت، خط قرمز امام حسین (ع) بود که از آن خط هرگز عقب نشینی نکرد.

یکی از سوالاتی که در رابطه با قیام امام حسین (ع) و نهضت آن حضرت مطرح است، این که امام حسین (ع) به چه دلیل و با چه انگیزه و هدفی حرکت خود را آغاز کرد، و در مقابل حکومت وقت، دست به مقاومت و ایستادگی زد. فلسفه قیام امام حسین (ع) چه بود؟ در پاسخ به این سوال دیدگاه‌های مختلفی از سوی علماء و محققین مطرح شده که به طرح برخی از این دیدگاه‌ها می‌پردازیم. یکی از دیدگاه‌هایی که به علمای شیعه همچون شیخ مفید و سید مرتضی نسبت داده می‌شود، این است که امام حسین (ع) برای امتناع از بیعت با یزید از مدینه به مکه رفت و پس از آن که نماینده ایشان، آمادگی اکثریت کوفیان را گزارش داد، به قصد تشکیل حکومت و برای احیای اسلام به سوی کوفه شتافت و پس از آن که در محاصره نظامی قرار گرفت، کوشش کرد که به حجاز برگردد ولی دشمن مانع شد و خواست که امام تسلیم شود، ولی امام که مطمئن بود اگر تسلیم بشود ابن‌زیاد او را خواهد کشت تسلیم نشد و به دفاع پرداخت و در این دفاع به شهادت رسید.

نظریه دیگری که آن هم فلسفه قیام امام حسین (ع) را می‌کاود، نظریه شهادت است. براساس این نظریه امام حسین (ع) از همان ابتدا به قصد شهادت حرکت کرد و حضرت به دنبال شهادت بود. این هم دیدگاهی است که به نوعی شاید در نقطه مقابل نظریه تشکیل حکومت قرار می‌گیرد. کسان دیگری بر این باورند که فلسفه قیام امام حسین (ع)، امر به معروف و نهی از منکر بوده است. دلیل و انگیزه‌ای که امام حسین (ع) را به حرکت واداشت، در واقع انجام یک تکلیف دینی بود که همانا امر به معروف و نهی از منکر است، نظریه دیگری که در باب قیام امام حسین (ع) مطرح شده، این است که امام نمی‌خواست حکومت تشکیل بدهد، چون قدرت و امکان آن را نداشت، ولی مردم را دعوت کرد بر ضد حکومت یزید، قیام مسلحانه کنند و وضع موجود را تغییر بدهند. در دیدگاه بعدی، این چنین فلسفه قیام امام حسین (ع) تشریح شده که امام به قصد تشکیل حکومت رفت ولی می‌دانست که در این راه به شهادت می‌رسد. نظریه دیگر بر امر تکلیف پافشاری می‌کند و معتقد است که وجوبی بر دوش امام حسین (ع) بود و امام حسین (ع) به قصد انجام آن

واجب حرکت کرد که می‌توان از آن به عنوان نظریه تکلیف یاد کرد، این نظریه هم از نظرات بسیار مهمی است که توسط بزرگانی مطرح شده است. در بررسی دیدگاههای حضرت امام خمینی (قدس الله سره) که در آثار ایشان منعکس شده، به نوعی نظریه ترکیبی برمی‌خوریم که در آن امام به برخی از این نظریاتی که مطرح شد، پرداخته‌اند. برای نمونه در فرازی از سخنانشان فرموده‌اند: "امام حسین (ع) تکلیف می‌دید برای خودش که باید با این قدرت مقاومت کند و کشته بشود تا به هم بخورد این اوضاع تا رسوا بکنند این قدرت را با فداکاری خودش." که اینجا در واقع همان نظریه تکلیف را ما در دیدگاه امام می‌بینیم. در جای دیگر امام می‌فرماید: "امام حسین (ع) مسلم بن عقیل را فرستاد تا مردم را دعوت به بیعت کند تا حکومت اسلامی تشکیل دهد و این حکومت فاسد را از بین ببرد." که در این قسمت امام بر نظریه تشکیل حکومت به عنوان فلسفه قیام امام حسین (ع) تاکید کرده‌اند. در فراز دیگری از سخنان امام (ره)، این نکته آمده است که "سیدالشهدا (ع) از همان اول که قیام کرده‌اند برای این امر، فرمودند که: می‌بینید که معروف عمل به آن نمی‌شود و منکر به آن عمل می‌شود." انگیزه این است که معروف را از بین ببرد و منکر را اقامه نماید. که در این قسمت از سخنان امام، ما همان نظریه امر به معروف و نهی از منکر را که پیش از این ذکر شد می‌بینیم. بنا براین به نظر می‌رسد که دیدگاه حضرت امام، نوعی نظریه ترکیبی و جمع بین این نظریات است. وقتی سراغ سخنان خود امام حسین (ع) هم می‌رویم، به نوعی به همین نظریه نزدیکتر می‌شویم. کسانی که دیدگاههای مختلفی را مطرح کرده‌اند، عمدتاً به قسمتهایی از سخنان امام حسین (ع) توجه کرده‌اند. اگر در یک جمع بندی در واقع فرازهای مختلف سخنان خود امام حسین (ع) کنار هم نهاده شود، چه بسا همین نظریه ترکیبی را بتوان از خود سخنان امام حسین (ع) برداشت کرد. در همان وصیت امام حسین (ع)، در هنگام ترک مدینه آمده است: من نه از روی خود خواهی و سرکشی و هوس رانی به مخالفت برخاسته‌ام و نه برای ایجاد فساد و ستمگری، بلکه هدف من از این حرکت، اصلاح مفاسد امت جدم و منظورم امر به معروف و نهی از منکر است و

می‌خواهم سیره جدم و پدرم علی بن ابیطالب را در پیش بگیرم. در همین فراز سخن امام حسین (ع)، هم به مسئله اصلاح اشاره شده و هم به امر به معروف و نهی از منکر و هم احیای سیره پیامبر و سیره امام علی (ع). در فرازهای دیگری از سخنان امام حسین (ع) هم وقتی تامل می‌کنیم، می‌توانیم به نوعی به همین جمع بندی‌ای که در نظریه حضرت امام (ره) به عنوان نظریه ترکیبی بود، برسیم و این نظریه را نیز از فرازهای مختلف سخنان امام حسین (ع) به دست آوریم.

بررسی اسناد و منابع قیام عاشورا

دکتر محمد جواد صاحبی

درباره نهضت حسینی و واقعه مربوط به عاشورای سال ۶۱ هجری، مسائل فراوانی وجود دارد که دو محور اصلی آن توجه بسیاری را به خودش معطوف داشته و سبب شده که سه اثر درباره این حادثه بزرگ تدوین و در معرض افکار و انظار قرار گیرد. یک مسئله: اسناد، مدارک و منابع این رویداد بزرگ تاریخ است و دوم: انگیزه، هدف و نتیجه آن. اما درباره اسناد حادثه عاشورا و نهضت حضرت اباعبدالله (ع) نگاههای افراطی و تفریطی وجود دارد. برخی با بدبینی و تنگ نظری گمان دارند که آنچه درباره این رخداد عظیم قطعی است، این است که حسین بن علی (ع)، نواده پیامبر در سال ۶۱ هجری، در روز دهم محرم به دستور یزید بن معاویه و به وسیله سپاهسانی که به فرماندهی عمر بن سعد هدایت می‌شدند، به شهادت رسیده است. این را به عنوان مسلم و قطعی پذیرفته‌اند و درباره بقیه حوادث و رویدادها با تردید نگاه کرده‌اند. گروهی دیگر با خوش بینی و دست و دل بازی، همه مطالبی که نویسندگان، سخنوران و گویندگان درباره حسین بن علی (ع) و حادثه عاشورا گفته‌اند را پذیرفته‌اند. اما دسته‌ای از متفکران و محققان با نگاهی انتقادی این اسناد و مدارک را سنجیده‌اند. به نظر می‌رسد که درست هم همین است. اسناد، مدارک و منابع تاریخی باید در بوته نقد قرار بگیرد و با روشی علمی سنجیده شود. آنچه که از بررسی و

تحقیق در اسناد تاریخی حادثه عاشورا و نهضت حضرت ابا عبدالله دستگیر بنده شده این است که علی رغم تلاشهای حزب اموی و همه حاکمان، قدرتمندان و مستبدانی که این حادثه را به سود خویش نمی‌دیدند و اهداف آن را با اهداف و اغراض خود در تضاد می‌دیدند و تلاش داشتند که دقایق و وقایع این حادثه مکتوم بماند یا تحریف و مسخ شود!! اما انگار معجزه‌ای رخ داده است؛ این حادثه و رویداد، بهتر از هر حادثه دیگری روشن‌تر و شفاف‌تر از هر رویداد و رخداد دیگری به نسلهای بعدی و از جمله به دست ما رسیده است. منابعی که درباره نهضت حسینی وجود دارد، یا منابع حدیثی است و یا منابع تاریخی و یا اینکه تلفیقی است از هر دو، اما درباره منابع تاریخی که عمده‌ترین منابع هستند، باید عرض بکنم که بهترین، قدیمی‌ترین و قویترین تاریخ در زمینه حادثه عاشورا و قیام حضرت ابا عبدالله، تاریخ طبری است.

طبری، ظاهراً متولد سال ۲۲۶ هجری قمری است و متوفی ۳۱۰. فاصله او با زمان حادثه بسیار اندک است. یعنی بیش از ۱۶۰ سال با حادثه عاشورا فاصله داشته است. منابعی که طبری از آن استفاده کرده، عمدتاً دو مقتل معروف در آن زمان بوده است. یکی مقتل ابی مخنف لوت بن یحیی و یکی مقتل هشام بن محمد، معروف به کلبی. ابی مخنف ظاهراً متوفی ۱۵۷ هجری قمری است. تولد او به روشنی معلوم نیست، ولی می‌توان حدس زد که کمتر از صد سال با حادثه عاشورا فاصله داشته است. شاید در زمان او برخی از روایان هنوز حضور داشته‌اند، ولی آنچه را ابی مخنف نقل کرده است با یک واسطه و یا دو واسطه به حادثه عاشورا می‌رسد. ابی مخنف از راوی حمید بن مسلم که خود از اشقیاء بوده است و در حادثه کربلا حضور داشته است و یا با یک واسطه از علی بن الحسین (ع) و زین العابدین (ع) وقایع را نقل می‌کند. و با یک واسطه از ضحاک بن عبدالله قیس مشرقی که او هم در لشکر حضرت ابا عبدالله حضور داشته و با وقایعی که پیش آمده و ما در آثار خودمان از آن یاد کردیم، حادثه را نقل می‌کند، به هر حال این شخص جان سالم از این حادثه بیرون برده و وقایع را برای دیگران به دقت گفته است، بخشی از روایات مربوط به

عاشورا و فاجعه کربلا از همین ضحاک بن عبدالله قیس مشرقی است که خود از آغاز تا به انجام حادثه عاشورا مستقیماً حضور داشته و وقایع را به دقت ثبت کرده است. یا کسان دیگری مثل عقبه بن سمعان که او هم باز از راویانی است که خود در حادثه کربلا و فاجعه عاشورا حضور داشته است، بنابراین ابی مخنف با یک واسطه و یا دو واسطه از زبان کسانی نقل میکند که خود در حادثه حضور مستقیم داشتند و وقایع را آنطور که دیده‌اند برای دیگران بیان کرده‌اند. درباره اهمیت و عظمت و دقت این راویان همین قدر می‌توان گفت که ابی مخنف لوط بن یحیی، از کسانی است که به شاگردی امام صادق(ع) مفتخر بوده و همینطور هشام بن کلبی نیز از شاگردان امام صادق(ع) است و جالب این که جد ابی مخنف یعنی مخنف بن سلیم، خود از اصحاب حضرت امیر(ع) بوده و مخنف بن سلیم در جنگ جمل و در رکاب علی بن ابیطالب(ع) به شهادت رسیده است. پس کسانی که با واقعه کربلا فاصله اندکی داشته‌اند، حضرت امام صادق(ع) را درک کرده‌اند. روایات را از خاندان رسالت و نبوت شنیده‌اند و با حادثه کربلا با یک یا دو واسطه در تماس بوده‌اند و رویدادها و رخدادها را نقل کرده‌اند، من در کمتر حادثه تاریخی مشاهده کرده‌ام که مسایل با این دقت ثبت و ضبط شده باشد. ما در مرحله بررسی اسناد، مدارک و منابع بایستی از هر گونه پیش داوری مبرا باشیم، هیچگونه قضاوتی قبل از بررسی درباره اسناد نباید داشته باشیم.

مرحله بررسی اسناد بدون انگیزه‌های سیاسی و اعتقادی بایستی انجام بشود. اما در مرحله تحلیل، هر کس ممکن است دیدگاه خودش را ارائه کند. نکته دیگری که توجه محققان و نویسندگان از جمله این بنده را به خود معطوف داشته، اهداف، انگیزه‌ها و نتایج این نهضت بزرگ تاریخی است، اصولاً چرا حسین بن علی(ع) قیام کرد؟ چرا نواده پیامبر یعنی فرزند دختر پیامبر در سال ۶۱ هجری فقط ۵۰ سال پس از رحلت خاتم انبیاء(ص) بایستی توسط همین امت که مسلمان هستند به شهادت برسد؟ این از معماهای تاریخ است. مردمی که پیامبر را دیده، درک کرده و مشاهده کرده بودند که حسین بن علی(ع) بر پشت

حضرت پیامبر(ص) نشسته است، دیده بودند که پیامبر چگونه به او محبت می‌کند و عشقش را ابراز می‌دارد. در مسجد، در کوچه‌های مدینه این وقایع را مشاهده کرده بودند و آن احادیثی که از پیامبر درباره حسین(ع) نقل شده بود، هنوز در خاطره مردم وجود داشت، چرا چنین فاجعه‌ای که در تاریخ بشریت بی نظیر است ایجاد کردند؟ چرا حسین بن علی(ع)، برادران، فرزندان و یاران او را با آن شکل که در تاریخ سابقه نداشت به شهادت رساندند؟ چرا خاندان و خانواده او را اسیر کردند؟ چرا شهر به شهر گرداندند؟ چرا با بدنهای شهیدان آن برخورد را کردند؟ و چرا با خاندان رسالت آن رفتارهای زشت را کردند؟ با سرهای شهدا آن برخوردهای سخیف، سبک و زشت را انجام دادند؟ اینها پرسشهایی است که وجود دارد. مسئله از دیدگاههای مختلف قابل بررسی و تحلیل است. بررسیهای تاریخی، بررسیهای فرهنگی، بررسیهای جامعه‌شناختی، بررسیهای روانشناختی درباره این حادثه باید انجام بگیرد. این حادثه بزرگ از ابعاد و اضلاع مختلف بایستی مورد تحلیل قرار بگیرد. چگونه این مردمی که مسلمان بودند و برخی مدعی دوست داشتن خاندان رسالت، برخی خود را شیعه می‌نامیدند و خود، فرزند پیامبر را به کوفه دعوت کرده بودند! چرا بر روی او شمشیر کشیدند و آنگونه ددمشانه با او رفتار کردند؟ این مسئله ابعاد مختلفی می‌تواند داشته باشد و از اضلاع و زوایای گوناگون بایستی سنجیده بشود. آنچه که به نظر می‌رسد، عامل اصلی وقوع این حادثه بزرگ شده باشد، آن تغییری است که در مسیر رهبری امت اسلام اتفاق افتاده است. به تبع آن تغییرات و دگرگونی‌هایی است که در امت اسلامی و جامعه اسلامی رخ داده است. جوامع از لحاظ فرهنگی، سیاسی و اجتماعی در حال تغییر هستند. بسیاری از مسائلی که مکتوم است و برای مدتی تحت تاثیر عوامل مختلف اجتماعی؛ ممکن است از بین رفته باشد، باز احیاء می‌شود. آنچه که در این حادثه تاریخی پررنگ است و می‌توان در جاهای مختلف مشاهده کرد، این است که جامعه دچار دگرگونیهای ژرف و گسترده شده است. آن ارزشهایی که پیامبر برای آن مبعوث شد، آن آموزه‌هایی که پیامبر برای ابلاغ آن برانگیخته شد، آن آموزه‌ها، سنت‌ها و آداب همه مورد

غفلت واقع گردیده و سنتهای جاهلی، ارزشهای جاهلی احیاء شد. احیاء سنتهای جاهلی، آداب و رسوم جاهلی، در جامعه اسلامی سبب شد که مردم با انگیزه‌ها و اهداف بعثت فاصله بگیرند. در نتیجه فرهنگ جاهلی، فرهنگ اشرافی جاهلی، آن استبداد و وحشیگری دوباره به جامعه برگشت. حسین بن علی (ع) در برابر این ارزشهای جاهلی، درباره احیاء این سنتهای جاهلی در حقیقت مقاومت کرد. او می‌خواست محیی سنت نبوی باشد و بود. در مکتوب معروف آن حضرت، در وصیت نامه‌ای که به محمد بن حنفیه، مرقوم فرموده است، مینویسد: *أَنِّي لَمْ لَا أُخْرِجَ أَشْرًا وَلَا بُتْرًا وَلَا ظَالِمًا وَلَا مَفْسُدًا وَأَنَا خَرَجْتُ لَطَلَبِ الْإِصْلَاحِ، فِي أُمَّتٍ جُدِّي، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ أَنْ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرُهُ بِسِيرِهِ جُدِّي وَ أَبِي؛* این حرکت من، این بیرون رفتن من از مدینه نه برای قدرت طلبی است، نه برای ظلم و ستم است، نه برای افزون خواهی و فساد طلبی است، من خروج کردم، قیام کردم برای اصلاح طلبی در امت جدم، من بر این عقیده هستم که امر به معروف بکنم، نهی از منکر کنم و جامعه را به سیرت و روش جدم و پدرم راهنمایی کنم. حضرت ابا عبدالله بارها بر این اهداف خود در طول نهضت تأکید کرده است، بنابراین آن چه که برای حسین بن علی (ع) مطرح بوده این است که محیی و احیاء گر سنت پیامبر (ص) و علی (ع) باشد و با سنتها، آداب، رسوم و فرهنگ جاهلی مقابله بکند و به نظر بنده یکی از سنتهای زشت جاهلی، آن خودکامگی، استبداد و خشونت جاهلی بود. چیزی که پیامبر هم برای از بین آن قیام فرمود. بعثت نبوی برای این هدف صورت گرفت و لذا آن حضرت در گفتار و رفتار خودش سعی می‌کرد. که این اهداف و این آموزه‌های بعثت را به مردم منتقل بکند. پیامبر از این جهت برای مردم اسوه بود. نمونه بود. لکم فی رسول الله اسوه حسنه. پیامبر برای مردم الگو است. پیامبر و امام صرف نظر از آن جنبه‌های فوق بشری که دارند، به لحاظ ویژگیهای انسانی خودشان برای همه بشریت، الگو هستند، سرمشق هستند. حسین بن علی (ع) نیز چنین است، لکم فی اسوه. فرمود: من برای شما اسوه و سرمشق هستم. بنابراین حضرت ابا عبدالله از هنگام خروج از مدینه و حرکتش تا زمان شهادتش، تمام حرکات و

گفته‌هایش، آموزه‌هایی است که بایستی به نسل‌های بعدی منتقل بشود، و در نگاهبانی و پاسداشت این ارزشها و این اهداف همه کوشش بکنند. یکی از مسائلی که درباره حادثه عاشورا و قیام حضرت اباعبدالله (ع) مورد غفلت واقع شده است این است که بعضی از حوادث را محققین، نویسندگان و گویندگان مجرد نگاه کرده‌اند. این حوادث به هم پیوسته است. حضرت یک خط سیری را از آغاز تا به انجام تعقیب کرده است. در تمام افعال و اقوال و کردارها و گفته‌های خودش سعی کرده است بر روی این مسایل تاکید داشته باشد. و آن این که ارزشهای جامعه جاهلی، به خصوص آن خشونت و خودکامگی جاهلی احیاء شده است و لذا حضرت از آغاز حرکتش با گفتگو، مذاکره و نرم خویی سعی می‌کند که با افراد مختلف مواجه بشود. اهل خانه، اقوام، خویشان، بستگان، دوستان و حتی رقیبان و مخالفان او؛ همواره با او به بحث و گفتگو و مناظره می‌پردازند، نصیحت می‌کنند تا او را از آن هدف باز دارند، در تمامی این صحبتها، گفتگوها که از سوی ام‌سلمه، همسر پیامبر، از سوی محمد بن حنفیه، برادر آن حضرت، از طرف عمر الأظرف، برادر او، فرزند حضرت امیر، از سوی بعضی رقیبان و مخالفان مثل عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر و دیگران در مدینه، در مکه در بین راه، ابراز و اظهار شده است؛ در برابر همه این گفتگوها، در برابر همه این اظهار نظرها با متانت و صلابت عالی، بی آن که گفته‌های آنها را مورد عتاب قرار بدهد به همه اینها احترام می‌کند و در بسیاری از مواقع، مواضع خودش را آشکار و سعی می‌کند مطلب حق را بیان کند، این اصرار به گفتگو و مذاکره و این تاکید بر مدارا، بردباری با افراد، آموزشی است برای نسلهایی که در آن زمان حضور داشتند و برای همه نسلها در طول تاریخ که به هر حال آنچه در فرهنگ جاهلی وجود داشته است، فرهنگ قهر و غلبه بوده است، فرهنگ زر و زور و سرنیزه بوده است، فرهنگ عتاب و خطاب بوده است، فرهنگ تجاوز آمرانه بوده است. آن چه که در فرهنگ پیامبر و اهل بیت اظهار وجود داشته، فرهنگ گفتگو، فرهنگ مناظره، فرهنگ نرم‌خویی، فرهنگ صبر و بردباری و رفتارهایی است که چه از پیامبر، چه از اهل بیت او و چه از حسین بن

علی(ع) و یاران او دیده میشود در طول این نهضت. فکر می‌کنم همه این فرهنگ‌سازیه‌ها در جهت تصحیح فرهنگ انحرافی است که به جامعه برگشته بود و جامعه را فاسد کرده بود.

حسین بن علی(ع) یک هدفش این بود. اهداف دیگری که امام تعقیب می‌کرد، مبارزه با رهبری فاسد، مبارزه با حکومت خودکامه و این که تلاش داشت این جامعه‌ای را که گرفتار سنتهای غلط شده است، این جامعه‌ای را که گرفتار ظلم و جور و خودکامگی شده است، این روشهای نظام حاکمه را اصلاح بکند و برگرداند به سنتهای زمان پیامبر، سنتها و سیرت علی بن ابی طالب(ع). من در کتاب مقتل الشمس، یا تحلیل و تحقیق نهضت حسینی، تلاش کرده‌ام متنی منقح، به دور از مسخ و تحریف را برای خواننده‌ها ارائه بکنم. چقدر در این مقصود و مطلوب خودم موفق شدم، قضاوت با خواننده‌ها است. روش من این بوده که مقاتل را، کتب روایی، کتب تاریخی را به صورت تطبیقی مطالعه بکنم. یعنی: متون را با هم بسنجم، موارد اشتراک و افتراق آنها را با هم مورد سنجش قرار بدهم، جالب این است که از جمیع مقاتلی که وجود دارد، در مجموعه کتابهایی که درباره مقتل حضرت اباعبدالله(ع) و حادثه کربلا وجود دارد، تقریباً تا قرن ششم، هفتم هجری، یک وحدت رویه‌ای دیده میشود، یعنی گرچه مواردی با هم اندک تفاوتی دارد، اما کمتر اقوال و روایات با هم متعارض هستند. بسیاری از این تعارض نماها قابل جمع هستند. بنده تلاش کردم ضمن اینکه موارد اشتراک و افتراق این روایات را روشن میکنم، تلاش این باشد در مواضعی که این روایات با هم تعارض دارند یا تعارض نماهایی دیده میشود به حل آنها پردازم و بین این روایات به ظاهر متعارض را جمع بکنم. گمان می‌کنم در بسیاری از موارد موفق شدم. اما در کتاب دوم که تفسیر تاریخ سرخ است، تلاش بنده در توضیح، شرح و تفسیر این وقایع و حوادث و نقلها بوده است، در اینجا کوشش کردم زمینه‌ها و بسترهایی که برای حادثه کربلا و برای نهضت اباعبدالله(ع) فراهم شد، زمینه‌ها را، این بسترها را تحلیل بکنم و همچنین در آنجا کوشیده‌ام که اهداف و نتایج این رویداد بزرگ تاریخی را

برای خواننده آشکار بکنم. البته در کتاب دیگری تحت عنوان احیاء گری و اصلاح گری در نهضت حسینی کوشش این بوده است که آن مسخ و تحریف‌هایی که در حادثه کربلا رخ داده را مورد نقد و بررسی قرار بدهم و مجموعاً این سه کتاب گرچه یک هدف را دنبال می‌کنند اما با سه روش و سه شیوه متفاوت کوشش شده است که به یک مقصود برسند، در مقتل الشمس، ذکر حوادث و وقایع است مبتنی بر متون و نسخ دقیق و عتیق در تفسیر تاریخ سرخ، این حوادث و وقایع مورد تفسیر و تحلیل قرار می‌گیرند و در احیاء گری و اصلاح طلبی در نهضت حسینی پرده از روی مسخ و تحریف‌هایی برداشته شود که توسط افراد مغرض و یا جاهل ایجاد شده است.

اسطوره‌های عاشورا

دکتر حسین کجویان

به نظر من می‌رسد که قضیه عاشورا و قیام سیدالشهدا را نباید به عنوان یک واقعه تاریخی صرف دید یعنی اگر از این منظر ببینیم، همانطور که تاریخ گذشته ما (مثل قضیه کتاب شهید جاوید) و مباحثات موجود، نشان داده فهم آن تبدیل به یک معضل می‌شود. در این حالت مشکلات مختلفی پیش می‌آید که چه جوری این حادثه را بفهمیم و تحلیلش کنیم. به نظر من می‌رسد که عاشورا را در واقع بایستی به عنوان یک اسطوره در معنای دقیق آن و نه صرفاً معانی گسترده مردم شناسان یا جامعه شناسان دید. البته اگر بگوییم که این واقعه یک اسطوره است، یک تناقضی در مفهوم لفظ پیش می‌آید. چون که ظاهراً اسطوره‌ها هیچکدامشان وقایع تاریخی نیست. با یک بیان نازل و تسامحی معمولاً اسطوره‌ها را یا اسطوره را به عنوان یک افسانه و قصه، آنهم قصه‌هایی که قصه‌های معمولی نیستند، بلکه نظیر همان قصه‌های دیو و پری و مثلاً افسانه هستند می‌فهمند. به این معنا یک واقعه تاریخی هیچ موقع نمی‌تواند اسطوره باشد. یک واقعه تاریخی، یک واقعه تاریخی است و از این جهت عاشورا را به عنوان یک اسطوره دیدن یا شناختن، مثل این است که بگوییم واقعه افسانه‌ای یا افسانه واقعی. اما ما، لازم نیست خیلی تلاش کنیم تا بفهمیم حقیقت قضیه

عاشورا هم این است که این جور است، یعنی قضیه عاشورا به همین اعتبار همه‌اش راز و رمز گردیده یا می‌شود. البته توی هیچ تاریخ دیگری در سرگذشت هیچ ملت دیگری از قسم این واقعه‌های افسانه‌ای یا افسانه واقعی! به این شکل که در قضیه عاشورا می‌بینیم نداریم این حادثه یا قضیه عاشورا از این حیث به اصطلاح نادره تاریخ است این حادثه‌ای است که نظیر ندارد.

چرا به اصطلاح قضیه عاشورا و قیام حضرت، یک اسطوره است. این را با توجه به معنای اسطوره بهتر خواهیم فهمید. درباره معنا و مفهوم اسطوره، بحث زیاد است. ولی ما در اینجا صرفاً و فقط به بعضی از وجوهی که به درد این مطلب یا فهم این قضیه می‌خورد می‌پردازیم. معمولاً اسطوره در یک قلمرو بیرون از زمان و مکان اتفاق می‌افتد - پیش از شروع حیات تاریخی بشر در قالب زمان و مکان مشخصی - اتفاق می‌افتد. گویی که اسطوره‌ها بیرون از زمان و مکان هستند. معمولاً در اسطوره‌ها از وقایع عجیب و غریبی که معمولاً توی ظرف رخدادهای طبیعی نمی‌گنجد یا توی چارچوب‌های طبیعی نمی‌گنجد، بحث می‌شود و بیان می‌شود و در آن ما شاهد نیروها و قابلیت‌های فوق‌العاده عجیبی هستیم که بطور معمولی از انسانها دیده نمی‌شود و به همین جهت هم معمولاً یک تفسیر از اسطوره‌ها این هست که اسطوره‌ها عموماً ناظر به خدایان هستند و اعمال خدایان هستند. چرا که چنین خصیصه‌ای در آن وجود دارد. یعنی چیزهایی را نقل می‌کنند که مادر زندگی روزمره نمی‌توانیم حسش کنیم. مثلاً قضیه آرش کمانگیر را اگر به عنوان یک اسطوره در نظر بگیریم، خوب یک آدم که تمام نیروی خودش را بتواند بگذارد توی یک کمان و یک سرزمینی را با آن تیراندازیش نجات بدهد، آن چنان قدرتی را ظاهر کند که تیرش مرزهای یک کشور را درنوردد، قطعاً این حادثه و رخداد معمولی نیست، یعنی به صورت معمول همچنین چیزی ممکن نیست یا مثلاً افسانه‌های دیگری مثل گیل گمش و یا اسطوره‌های یونانی مثلاً قصه خلق انسان و کار پرومته یعنی انتقال دانش از خداوند به انسان و نظایر این یا شبیه اینها، اموری نیستند که بتوانیم بطور معمول ببینیم. حالا با همین

مشخصات، اگر که برگردیم به قضیه عاشورا، واقعاً اینطور است یعنی گویی که اساساً خدا می‌خواسته یک اسطوره واقعی بنویسد یا در تاریخ ایجاد کند. چرا که در اینجا اولاً ما با یک انسان روبرو هستیم که خودش فی نفسه، صرف نظر از هر جهت دیگری در اوج است، شبیه خداست. این در واقع تصویری است که ما از ائمه داریم. یعنی امامان ما، همه در اوجند و پهلو به پهلو می‌زنند چون که به یک معنا به اعتقاد ما حالا با تعبیر خود حضرت، به ائمه فتح الله و بهم یختم، خداوند به واسطه آنها عالم را باز می‌کند و گشایش ایجاد می‌کند و وجود اصلاً در پرتو اینها گشوده می‌شود و به آنها ختم می‌شود و به واسطه آنهاست که در واقع عالم جریان خودش را دارد.

ولی صرف نظر از این نگاهی که معمولاً ما به ائمه داریم و دید شیعی مان. امام حسین (ع) با هر مقیاس و منطقی در زمان خود، بالاخره یک انسان بسیار بزرگی بودند از حیث سجایا و مراتب و مکارم و ارزشهای انسانی یعنی هم ارزشهای ایشان در آن مقطع، اصلاً قابل قیاس نبودند و کسی هم آنها را قابل قیاس با حضرت سیدالشهدا نمی‌دانست. بعد از قضیه مرگ معاویه، سه یا چهار نفر مطرح بودند به عنوان کسانی که حکومت یزید را نخواهند پذیرفت: عبدالرحمن بن ابابکر و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر و حضرت. هیچ کدام از اینها در واقع شخصیهایی نبودند (خودشان هم می‌دانستند) که قابل قیاس باشند. با یک شخصیتی در آن اوج کرامت و فضائل. اینها به علاوه آنچه در خود حادثه از ایشان دیده می‌شود باز هم مرتبه ایشان را از آنچه ما از انسانهای معمولی یا حتی انسانهای بزرگ می‌بینیم دورتر می‌کنند. طی این حادثه ایشان لحظه به لحظه از سطح درک ما و زندگی عادی یا آنچه ما می‌شناسیم فاصله می‌گیرد. یک آدمی تک و تنها و علیرغم همه اقوالی که گفته می‌شود و نصایحی که بیان می‌شود و بعضی از نصایح را هم خود حضرت قبول می‌کنند که خیر خواهانه است، مثل نصیحت محمد بن حنفیه برادرشان که همه بهشون می‌گویند که این کار به نتایج خوبی نخواهد رسید. یعنی در بهترین حالت، همین بیان محمد بن حنفیه هست که نقل می‌کند که حالا شما بهتر است جای دیگری بروید. یعنی

احتمال موفقیت را ایشان خیلی نمی‌دهد. یک احتمال می‌دهد که شاید یک جهاتی برای موفقیت باشد، ولی می‌گوید شما فعلاً نرو به طرف کوفه، برو مثلاً به سمت مکه یا یک جای دیگر و بعد حالا اگر مساعد شد به سمت کوفه بروید. می‌گوید مثلاً اگر آنجا دو دستگی نشد برو، یعنی در بهترین حالت هم توفیقی را برای حضرت نمی‌دیدند. همه این احتمال را که اوضاع و احوال بدی اتفاق خواهد افتاد پیش بینی می‌کردند. البته از این بگذریم که مطابق احادیث معتبر از پیش هم حضرت رسول (ص) و ائمه دیگر، حضرت امیر می‌دانستند که این مطلب یعنی حادثه کربلا به این شکل اتفاق می‌افتد. علی‌رغم این، در واقع انسانی پیدا بشود با آن مکارم و مراتب و اینها، بیفتد توی این مسیر که برود در جهت رویارویی و در آغوش گرفتن مرگ خودش و عزیزانش. ایشان خیلی صریح در واقع می‌گفتند که می‌دانند چه در انتظار ایشان است. البته غیر از علم به امامت، و علمی که خوب قبلاً داده شده بود که این اتفاق اینجوری خواهد افتاد، خود اوضاع و احوال، آنجوری که همه آدمهایی که توی آن زمان بودند می‌فهمیدند به اندازه کافی برای شخصی با عقل و درایت امام (ع) گویا بود. همه هم قضیه را اینجوری می‌دیدند که این نتیجه خوبی ندارد و همه شروع کردند از خویشان و غیرخویشان، که در واقع پیش بینی بدی بکنند و ببینند که در واقع ایشان می‌رود به سمت مرگش. حالا این مطلب و بعد هم، رخدادهای متعدد دیگری. یعنی از حرکت ایشان از مدینه به مکه و اینکه یک انسانی به این راحتی به سمت مرگ خودش برود و حالا فرض هم بگوییم که علم امامت هم وجود نداشت، یعنی بر پایه همه قرار و شواهد واقعی با علم به نتیجه به سمت مرگ خودش برود، خوب این عجیب است. یعنی معمول نیست. ما نمونه آن را در تاریخ نداریم یعنی آدمها معمولاً در گذشته تاریخ و تا الان، هر کسی که یک حرکتی کرده، حرکت اجتماعی کرده، معمولاً با فرض اینکه حالا شاید پیروز بشود در واقع این کار را کرده و به طور قطع هیچ کسی در واقع با این آگاهی که به سمت مرگش برود، نرفته به سمت چنین حرکتی. توجه کنید که مسئله علم است به احتمال و بعد نکته عجیبتر در واقع این هست که شما در این قضیه،

خاندان و در واقع خویشان خودت را هم ببری و باز هم علی رغم همه توصیه‌هایی که به ایشان شد اینکار را بکنند. چون ایشان گفت که خداوند خواسته که: «یرانی قتیلا و یراهن سبایا»

این مطلب تا همین جایش هم در واقع نشان می‌دهد که این حادثه، یک حادثه معمولی نیست و به طور معمول نباید فهمیدش. همه چیز گویای آن است که خداوند در حال این است که یک چیز غیر عادی در عالم ایجاد کند و به وجود آورد. حالا مراحل بعدی کار یعنی تحولات و رخدادهای متعدد تا آن زمان روز عاشورا را اگر در نظر آوریم چه تا وقتی که خود حضرت بودند، چه در رفتار کسانی که با ایشان بودند و چه بعد از آن قضیه. ما حداقل آن مقداری که می‌دانیم و می‌فهمیم و خودمان حس می‌کنیم، این در ظرف آدمهای عادی نبود، همه چیز نشان می‌دهد سر و راز عجیبی در بطن این حادثه داشته اتفاق می‌افتاده است. مثلاً شما در نظر بگیرید حضرت را در آن اوضاع و احوال. به طور معمول اگر یک کسی از ما طوریش می‌شود اصلاً قابلیت‌های معمولی زندگیمان را از دست می‌دهیم. حالا بعضاً از امام خمینی (قدس الله سره) نقل شده که ایشان مثلاً در فوت پسرشان حالت عادی را نشان دادند. ولی خوب شما در نظر بگیرید، جلوی خود آدم مثلاً فرزند آدم، طوریش بشود، برادرش، خویشان دیگر و کلی از به اصطلاح نزدیکان و ایشان، اما آنطور که نقل می‌شود دائماً برافراخته تر و مبتهج تر می‌شد. انگار بیشتر به ابتهاج و شور ذاتی که وصف خداوند است، نائل می‌شوند، می‌رسیدند و پختگی بیشتری پیدا می‌کردند و یک سر خوشی فوق العاده‌ای از ایشان نقل شده در آن روز عاشورا. بعد حالا مطلب بعد از کربلا را، مربوط به قضیه اسیری را در نظر بگیرید، واقعاً آن چه که از حضرت زینب، سلام الله علیها دیده شد، یک چیز طبیعی نیست و نمی‌شود فهمیدش، آدمی زیر آن همه فشار، آن هم یک زن تحمل کند و بعد هم آن خطبه‌های عجیب و غریب را بخوانند. یعنی به طور معمول وقتی انسانها در این مواجهه‌ها گرفتار می‌شوند، اگر که دستشان به یک جای بیرون از زمین و زمان و مکان بند نباشد، و یا به یک حقیقت فرا تاریخی دست نیازیده باشند،

براحتی خرد می‌شوند در نتیجه یک شکست، در واقع بزیاد با همین استنباط که ما معمولاً از وضع آدمها در این اوضاع و احوال داریم و با همین فهم می‌آید در دربار کوفه می‌خواهد ضربه آخر را بزند یا بهره برداری کند از حادثه و می‌گوید دیدید که چطور خدا شما را فصحیح کرد. اما بعد حضرت زینب (س) آن بیابانها را داشتند که نه ما رابنا الا جمیلاً، خیلی عجیب است که یک انسانی با این همه مشقتها بگوید که نه ما جز و غیر زیبایی ندیدیم. بعد هم بگوید: تو فکر می‌کنی که وحی ما را می‌میرانی. خطا کردی، نه این پیام باقی خواهد ماند و در این حال شکست ظاهری از این موضع عجیب قدرت، سخن گفتن و حرف زدن، همه اینهاست که مطلب را تبدیل به یک اسطوره واقعی می‌کند. یعنی یک حادثه‌ای که به طور معمول در ظرف زمان و مکان نباید و رخ نمی‌دهد در اینجا رخ داده است. اینجا است که عاشورا می‌شود یک اسطوره واقعی. چیزی که نمی‌توانیم حسش کنیم، نمی‌توانیم با این مقولات به طور معمول بفهمیم و بسنجیم ولی این اتفاق افتاده است.

حالا این اسطوره برای چی هست، یعنی چه چیزی می‌خواهند بازنمایی کند؟ اسطوره‌ها معمولاً کارکردهای متعددی دارند یعنی رابط با یک حوادث و رخدادهایی و به منظورهایی شکل گرفتند. البته در این باب هم تفسیرهای متعددی هست. مثلاً فرض کنید، وقایعی هست در تاریخ بشری، اتفاق‌ها و رخدادهایی افتاده که خیلی چیز عجیبی بوده، این رخداد و اتفاق و به این منظور در واقع یک اسطوره در بابش جعل شده. مثلاً قضیه عبد نورو... همین مسئله آفرینش که معمولاً اسطوره‌های متعددی درباره‌اش خلق شده. یک چیزی است، یک اتفاقی افتاده و این اتفاق باید توضیح داده بشود و این به اقتضای شرایط تاریخی در آن دوران در ضمن اسطوره توضیح داده می‌شود، ضمن اینکه، بعضی مواقع هم اسطوره‌هایی هستند که حالا صرفاً توضیحی نیستند، بلکه برای اینکه بعضی از مناسکی یا اموری را توجیه کنند و معنا دار کنند، روایت می‌شوند. سؤال این است که این اسطوره چه چیزی را در درون خود تبیین می‌کند یعنی اسطوره واقعی عاشورا در درون خودش چه معنایی را تعبیر و تفسیر می‌کند؟ چه چیزی را دارد معنا می‌بخشد و می‌خواهد

چه فهمی را از عالم به ما بدهد؟ من در مورد عاشورا، دو وجه می‌بینم یک اینکه یک وضعیت تراژیکی که معمولاً یکی از آن معظله‌های انسانی است در این اسطوره به نظرم می‌رسد که در قضیه عاشورا تعبیر و تفسیر شده است و البته، برای اولین بار هم به نظرم می‌رسد که چنین معظله‌ای از معظلات انسانی آمده و یک قالب بیانی خاص پیدا کرده در یک تاریخی، در یک فرهنگی، در واقع یک حادثه تاریخی و متعاقبش، در واقع این بیان خاص اسطوره‌ای شکل گرفته است. یعنی من نمی‌شناسم واقعه یا حادثه تاریخی یا غیر تاریخی یا اسطوره‌ای دیگری را که این معظله را در خود جا داده باشد و معنا کرده باشد. در عین حال یک کارکرد دیگری هم برای این مطلب می‌بینم که باز اینها جنبه‌های رمز و راز آلودگی، یا رمز و راز آمیز بودن این حادثه را بیان می‌کند. این معظله به نظر من اصلاً به اصل معظله انسانی عالم مربوط می‌شود. ما به طور معمول از ابتدای تاریخ، اگر انبیاء نبودند، شرایط طبیعی حیات رامی‌پذیرفتیم و با آن سازگار می‌شدیم به طور طبیعی اگر نبودند انبیاء و ادیان، قبول شرایط طبیعی عالم و آنچه که هست و راه آمدن با آن، این اقتضای عقل و منطق انسانی بوده و هست. یعنی فقط انبیاء بوده‌اند که حالا در گذشته، از ابتدای تاریخ، این مساله را وارد حیات انسانی کردند که انسان یک شایستی دارد، یک مقامی دارد، یک موقعی دارد در این عالم که اقتضاء نمی‌کند هر چیزی را بپذیرد در این عالم و خصوصاً انجایی که در واقع به حیات اجتماعی انسان برمی‌گشته است. لیکن این معظله، معظله اساسی انسان بوده که تا کجا من می‌توانم با یک وضعیتی‌هایی راه بیایم و این وضعیتی‌ها نافی مقام و موقع انسانی من نباشد، این خصوصاً وقتی که مثلاً ظلم، بیداد، فساد و مقولاتی نظیر این هست مطرح می‌شود. یعنی آدم دارد زندگی می‌کند و همیشه این احتمال هست، یعنی تاریخ بشری می‌رسد به اینجا که آنقدر اوضاع و احوال خراب می‌شود که آدم احساس می‌کند که پذیرش این در واقع مشکل دارد به لحاظ انسانی و اگر راه بیاید با این قضیه در واقع گویی که انسانیت خودش را فدا کرده است. ولی تا پیش از این قضیه عاشورا ما نداریم در واقع یک قالبی که آن قالب به لحاظ نظری، این معظله را توضیح داده

باشد. حتی در حرکت انبیاء که انسان را به این سمت سوق می‌دهد که یک جاهایی است که آدم باید انتخاب کند یا تن به شرایط طبیعی بدهد یا اینکه به خاطر نجات انسانیت خودش، خود طبیعی‌اش را در واقع فدا کند، یعنی بمیرد، ما نداشتیم مورد و مثالی که این معظله را عرضه کرده باشد. این معظله هم در درون فقه ما حتی آمده، یعنی در مورد خود قضیه عاشورا هم بسیاری گفته‌اند و بحث شده و یکی از معظلات عاشورا است که ایشان در واقع نباید خودش را در مهلکه می‌انداخت، «و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه» در واقع بیان قرآنی است یعنی خودتان را مبتلای وضعیتی نکنید که به هلاک شما منجر شود. ولی این در یک مقاطعی فقط به واسطه انبیاء، چون از یک جای دیگری می‌آمدند و شاید چون به نتایج کارشان ایمان داشتند، نتایج مثبت کارشان یعنی اینکه به هلاک نمی‌افتادند، در مقابل شرایط طبیعی می‌ایستادند و علی‌رغم اینکه در آن شرایط طبیعی، امکان موفقیت به نظر دیده نمی‌شد، می‌رفتند و مواجهه می‌کردند و پیروز بیرون می‌آمدند. ولی به این شکل که ما داشته باشیم^{۳۳} که بشر، یک نمونه‌ای، یک الگویی در تاریخش، قبل از این قضیه داشته باشد که شما یک جاهایی به خاطر انسانیت باید بمیری، باید انتخاب کنی مرگ را نداشتیم. یعنی این معظله اساسی است که در درون این اسطوره یا قضیه عاشورا به نظر من تکلیفش روشن شده است. چون اسطوره‌ها کارکردشان این است که به انسان یک الگویی می‌دهند در زندگی، حالا به طور کلی می‌شود تفسیر کلی اسطوره‌ها را نیاورد ولی بطور معمول با بخش مهمشان در واقع کارکردشان این است که مثل یک ایدلوژی به انسان می‌گوید که در بعضی از موقعیت‌ها چه کار کن و این معظله به نظر من اولین بار در قضیه عاشورا آمده و اصلاً طرح سؤال شده و بعد هم جواب داده شده است. - یعنی به این شکل که بله یک جاهایی است که شما باید مرگ را انتخاب کنی و تن به شرایط طبیعی خودت ندهی، یعنی شرایط طبیعی که رویاروی تو است - شرایط طبیعی که مستلزم ظلم است و شما هم نمی‌توانید برای تغییر کاری هم بکنید، شرایط طبیعی که می‌گوید تحت این شرایط، امکان حرکت و توفیق وجود ندارد. آن را بپذیر و با آن راه بیایی. اگر امکان حرکت و توفیق

وجود داشته باشد که همیشه، همه تاریخ در گذشته و بعد از حضرت هم اینجوری بوده است که طرف مبارزه را انتخاب می کرده‌اند. می‌رفتند دنبال حرکت و قضیه را به نتیجه می‌رساندند و هیچ کسی هم برایش عجیب نبوده است. فقط در این قضیه هست که شما می‌بینید که یک کسی در یک موقعیتی قرار گرفته که امکان توفیق صرف نظر از علم غیب یا اطلاع الهی ندارد. هیچ کدام از کسانی که با حضرت صحبت کردند، از مروان بن حکم که آن روز اول بعد از احضار حضرت و ابلاغ پیام یزید، تا آن لحظات آخر، که قضیه حر بود و کسانی که لحظه‌های آخر به آنها رسیدند. هیچ کس احتمال توفیق نمی‌داد.

مثلاً زهیر بن قیس که مثلاً در یک مرحله‌ای پیوست، نیوست برای اینکه حالا مثلاً پیروز بشود، همه می‌دانستند اینطوری است اگر مراحل قبلی تا روز تاسوعا یا عاشورا تکلیف روشن نبود در مراحل آخر تکلیف کاملاً روشن شده بود. حالا بر فرض بگوییم که در همه این مقاطع روشن نبود قضیه که ایشان دارد می‌رود به سمت مرگ، در لحظه آخر که روشن بود، آن شب عاشورا که ایشان نشستند و اصحابشان را جمع کردند، گفتند: شما از اید و شب تاریک است و می‌توانید بروید. آنجا دیگر تکلیف روشن بود. ولی علی رغم این، اینجا در واقع ایشان و اصحابشان ایستادند و برای اولین بار در تاریخ انسانی با آن عمل، حد انسانی تعریف شد و مرز انسانیت در چنین شرایطی مشخص گردید. یعنی این معطل تاریخی انسان که هیچگاه در تاریخ حداقل کسی به این شکل تعریفش نکرده و کسی اصلاً همچنین تصویری نمی‌کرد در این قضیه روشن شد که حالا حتماً نباید الهامی باشد که شما یک جایی باشد که در عین حال که بتوانی نجات پیدا کنی و امکان موفقیت هم نداشته باشی برای مبارزه، باز هم بروی به سمت این که مرگ را انتخاب کنی. چون آن شرایط طبیعی، آن شرایطی نیست که در آن انسان بماند و آن را قبول کند و به آن تن دهد و باز هم انسان باشد. حالا به تعبیر حضرت باز گفتند که ظاهراً این بیان از امام صادق (ع) نقل است که به محمد بن حنفیه گفتند: "من ره... هر که با ما بیاید شهید می‌شود و هر کسی هم که بماند به فتح و گشایش نمی‌رسد. حالا فتح و گشایش را می‌شود دو جور دید،

به معنای فتح و پیروزی در جنگ دید و به معنای فتح و گشایش و این که یک زندگی انسانی برایش متصور باشد، متصور نیست و به همین جهت است که در واقع به نظر می‌رسد که این اولین اسطوره‌ای از اسطوره‌های تاریخی است که یک معطل تراژیک بشری را در درون خودش صورت بندی کرده است. یک تکلیفی در پیش روی انسان گذاشته که عدم انجام آن به سقوط از مقام انسانی منجر می‌شود. به نظر من قبل از قضیه سیدالشهدا تکلیف بشر خیلی ساده بوده از این حیث، بعد از آن یک تکلیف بزرگی پیش‌روی انسان قرار می‌گیرد. یعنی امکان جدیدی باز می‌کند. حضرت برای بشریت تکلیف جدیدی ایجاد کردند چون حد انسانیت را تا این مرزهای خطرناک ارتقاء دادند. یعنی مشخص کردند که هر چند که موقعیت‌های طبیعی شما، ممکن است که در آن هیچ امکان توفیقی وجود نداشته باشد، ولی برای نجات انسانیت و نجات مقام انسانی شما چاره ناپذیر است که بروی به سمت قبول مرگ و قبول شهادت. حالا بیان دیگر این، در قالب‌های دینی خودمان، این هست که این چیزی که در آن انسانیت انسان، تحقق پیدا کرده یا تجلی پیدا کرده یعنی اسلام، یک جایی است که دیگر از دست می‌رود و اگر قرار شد این از دست برود، حتی در ظواهر هم به آن توجه نشود، بلکه به طور آشکار و صریح در تقابل با آن قرار گرفته بشود، اینجا دیگر جایی برای بقاء نیست یعنی یا باید مرگ جسمانی را قبول کرد یا مرگ واقعی، مرگ انسانیت انسان. از این جهت، من همیشه فکر می‌کنم که عاشورا یک حد بزرگی برای انسانیت گذاشته است. همیشه من وقتی که در واقع در عاشورا اگر گریه‌ای بکنم، گریه به این حد بزرگی می‌کنم که عاشورا برای انسان گذاشته و این خیلی سخت است که انسان بتواند آن را پاسخ دهد، تکلیفی گذاشته که دوشهای کمی می‌تواند این تکلیف را بردارد. چیز ساده‌ای نیست که ما می‌گوییم: یا لیتنا کنا معک و نفوز فوزاً عظیماً، از این به بعد عاشورا، انسانیت را در یک اوج عظیمی می‌گذارد که به آسانی به آن نمی‌شود رسید.

البته وجه دیگری هم وجود دارد؛ در این قضیه که باز رمز و رازهای عاشورا است و عاشورا را باز ماهیت اسطوره‌ای می‌دهد و آن هم به بعد از عاشورا برمی‌گردد. یک تفسیری در باب اسطوره‌هاست که می‌گوید اسطوره‌ها کارکردشان این است که یک نوع مناسکی را در واقع ابداع کنند و ایجاد کنند و در تاریخ به حرکت در بیاورند و یا پشتوانه یک نوع مناسکی باشند. مثلاً فرض کنید عید نوروز، قضیه جمشید و اینها را اینطوری ممکن است تفسیرش کنیم که اصلاً آن اسطوره جعل شده برای این که این مناسکی که در گذشته در عید نوروز انجام می‌دادند را معنا دارش کند، یا ارزشمندش کند یا خلاصه ایجادش کند. من از این حیث هم فکر می‌کنم که خداوند یک قصد داشته است در قضیه عاشورا و می‌خواسته یک نوع مناسکی را که حالا در طی زمان ما می‌بینیم، ایجاد شده، در مورد این حادثه ایجاد کند. آن مناسکی که معمولاً ما در هر سال، در عاشورا و کربلا، زیارت خوانی عاشورا، روز جمعه و ... اگر به این معنا توجه کنیم، حادثه عاشورا اساساً و به هیچ وجه برای آن مقطع خاص نیست، بلکه برای کل تاریخ ما بعد از خاتم تا ظهور حضرت صاحب (عج). یعنی یک مناسکی باید ایجاد می‌شد که در عین اینکه باید نسبتی داشته باشد با خود دیانت خاتم در بدو امر، یک نسبتی هم با انتهای دیانت و انتهای عالم که انتهای این دیانت است داشته باشد. ببینید این نیاز یک دیانتی است که می‌خواهد دیانت خاتم باشد. دیانت خاتم، یعنی داشتن دین خاتم، مشکلات زیادی ایجاد کرده، به لحاظ نظری که چه جوری می‌تواند این دین خاتم باشد یعنی برای همه تاریخ بشریت باشد. یکی از ابعاد این قضیه دیانت خاتم یا مشکلی که دیانت خاتم ایجاد می‌کند این است که چه جوری می‌خواهد دیانت خاتم باشد و در عین حال گرفتار جمود نشود و دائماً احیاء بشود و تجدید حیات پیدا بکند به لحاظ اجتماعی. چون اگر غیر از این باشد به راحتی در ظرف زمان و مکان این دیانت محصور و در واقع مدفون خواهد شد و موقعیت خودش را از دست می‌دهد. یک چیز فسیلی، یک چیز فاسدی به لحاظ اجتماعی خواهد شد و به بیان دیگر این مشکل هست که یک قالب معرفتی، یک دیانتی، یک مجموعه مناسک و

روشهای زندگی بخواهد یک برهه طولانی را پوشش بدهد و در عین حال گرفتار اقتضانات تاریخی مرگ و میر در برهه‌ای از برهه‌های تاریخی نشود، مرگ و میری که به طور معمول همه مکاتب و ادیان گرفتارش می‌شوند. یعنی حالا به بیانی که خیلی مشهور است، هم نهاد باشد، هم انقلاب. یعنی هم دیانتی که نهاد این دوره تاریخی را تأیید کند و در عین حال دائماً این دوره تاریخی را زنده کند. یا آن باطن این نهاد را دائماً یک جور زنده کند که با این دوره‌های تاریخی و تحولات مختلفی سازگار باشد. بتواند از آنها بگذرد در عین حال که با آنها راه می‌آید، بتواند از آنها بگذرد، من به نظر می‌رسد که در واقع یک همچنین نقشی هم این قضیه یعنی حادثه عاشورا دارد. ما اگر از این منظر نگاه کنیم، یک مقدار این معنا یا معمای عاشورا حل و فصل می‌شود یا معنادارتر می‌شود یا یک مقدار مفهوم‌دارتر می‌شود. البته این به آن معنا نیست که لزومی داشته باشد که ما بگوییم که از اول حضرت یا آن معطلاتی که در باب علم و غیب و اینها مطرح است دارند برای کل تاریخ ما بعد خود طراحی می‌کنند. ممکن است که خیلی هم محدود قضیه را بینیم یعنی فکر کنیم که یک شخصی است در یک مقطع خاصی در پاسخ به یک اقتضائی که با آن مواجه شده، در مقابلش واکنش نشان داده است، ولی وقتی طرح کلی را نگاه می‌کنیم و کاری را که ائمه کردند با این حادثه نگاه می‌کنیم، می‌بینیم به نظر می‌رسد که در واقع همین نقشه و طرح را دارند و پیاده می‌کنند. یعنی در عین حال که ما دیانت خاتم داریم، یک کاری کنیم که در واقع این دیانت بتواند احیاء بشود و گرفتار موقعیت‌های تاریخی خاص نشود. چون ائمه از همان روز اول شروع کردند به کار کردن در این که این کار را بکنند یعنی این کار که نگذارند عاشورا از دست برود. یعنی این که تلاش کردند این خصلت مناسکی را به قضیه عاشورا بدهند. عاشورا را یک حادثه همیشگی بکنند. حالا با تعبیری که در حدیث گفته شده: "کل یوم عاشورا، کل ارض کربلا" بسازند. یعنی این معنا را امکان بدهند که در شرایط خاص خودش هر کسی بتواند این تصور را از روز خودش و از زمان موطن خودش داشته باشد که درگیر موقعیت یا معضله مشابهی است.

چون خود قصه اسراء در واقع نقشش همین بود. حالا همین مقدار ما می‌فهمیم که اگر حضرت خودشان بودند و خودشان، مطلب اینجوری نمی‌شد که وقتی خانواده اشان را بردند و قضیه اسارت پیش آمد. بعدها هم ائمه خیلی کار کردند، تلاش کردند که این مطلب را اینجوری به این شکل در بیاورند یعنی تبدیل به یک مناسکی دائمی در زندگی مسلمین کنند.

تشویق می‌کردند شعرا را، تشویق می‌کردند به اینکه نوحه سراها نوحه بگویند و همین طور که آمدیم می‌بینیم که در واقع اینجوری شد و این هم از عجایب این قضیه هست. ما هیچ تاریخ دیگری سراغ نداریم، که در طی زمان یک مناسک و مراسم آیینی دائماً قوت و شدت بیابد. اگر همچنین امری تا پیش از تجدد بوده قطعاً با تجدد امکان ندارد. تجدد به قول مارکس تمام این اسطوره‌ها و مناسک را ذوب و مضمحل کرده است الا قضیه عاشورا را. ما نداریم که خصوصاً وقتی که این اسطوره‌ها و این مناسک به دوران تجدد می‌رسند، دائماً به آنها اضافه شده باشد بلکه دائماً از آن کم شده است. ولی وقتی ما به قضیه عاشورا نگاه می‌کنیم، هر چه که دائماً جلو آمدیم، این دائماً به آن اضافه شده و قوت یافته است، این مناسک با این اهتمام و توجهی که اکنون به این حادثه هست واقعاً عجیب است و توضیح این دنیایی ندارد. در هر حال قضیه عاشورا یک کاری کرده یعنی یک عدم مصنوعیتی را در باطن نظامات اسلامی یا ساختارهای محقق اسلامی ایجاد کرد که زمینه به این می‌دهد که شما در عین حال که در درون یک ساختار اسلامی زندگی می‌کنید، همیشه بتوانید در بابش تشکیک و تردید کنی و بتوانی آن را زیر سوال ببری. این علمای سنی یک بیانی دارند در مورد حضرت امیر(ع) که من فکر می‌کنم در مورد سیدالشهدا هم باید به کار ببرند که به کار نبرده‌اند. می‌گویند که اگر حضرت امیر(ع) نبود ما نمی‌دانستیم در منازعه‌های بین مسلمین چه کار کنیم؟ خوب یعنی این بیان در واقع همان بیان است که حضرت فرمودند: رسول الله (ص) برای تنزیل نبرد کردند من برای تاویل. خوب تا پیش از حضرت امیر(ع). الا در قضیه عثمان که آن هم خیلی محدود بود و قالب و معنای

نامشخصی پیدا کرده، معلوم نبود تکلیف مسلمین با همدیگر چه خواهد شد، اصلاً می‌توانند با هم نزاع کنند؟ اگر با هم نزاع کنند چه خواهد شد؟ یک بابی را در فقه تحت عنوان بغات و خوارج باز کرد این کار حضرت امیر(ع)، یعنی جهاد ایشان با ناکثین، مارقین و قاستین درون جامعه اسلامی، و اینکه با مسلمینی که مسئله دارند، چه جوری برخورد کنیم؟ و اصلاً آیا می‌شود مسلمین در درون یک نظام اسلامی هم مسئله دار بشوند؟ قضیه سیدالشهدا یک باب دیگری را باز کرده و آن این باب است که آیا می‌شود اصولاً موقعیت‌هایی پیش بیاید که انسان در رابطه با یک نظام اسلامی بیاید انتخاب کند بین مرگ و زندگی، یعنی یک همچنین تکلیفی در باب نظام اسلامی برایش ممکن است باز بشود که مطابق آن تکلیف در واقع ما بین این قرار گرفتیم که بگوییم این نظام اصلاً اسلامی هست یا نه، یا اینکه من باید اینجا زندگی کنم و یا اینکه اصلاً نمی‌توانم زندگی کنم. شرایطی که هویت انسانی من، هویت اسلامی من در معرض خطر است. یک همچنین موقعیتی را تا پیش از قضیه سیدالشهدا کسی در کل تاریخ حالا تعریف نکرده بود یا حداقل اگر که تعریف شده باشد به ما نرسیده است. اما در قضیه عاشورا در جهان اسلام و در نظام اسلامی تعریف شده است. حضرت آمدند با این کارشان در واقع یک عدم مشروعیتی را وارد نهاد نظامهای دینی کردند، نظام اسلامی کردند که همان عدم مشروعیتی است که به نظرم مثل شمشیر بالای سر هر نظام دینی یا هر سیستمی که بخواهد بر پایه دیانت اسلام استقرار پیدا کند، خواهد بود. یعنی همیشه برای کسی که در درون نظام اسلامی زندگی می‌کند، حضرت سیدالشهدا این مساله را مطرح خواهد کرد که آیا این سیستم دارد به سمت درست می‌رود یا این سیستم به یک جایی رسیده که در واقع اصلاً موجودیت اسلامیش زیر سوال برود؟ یعنی همان وضعیتی فرضی که اگر یک مسلم و کلاً مسلمان جامعه اسلامی به آن برسند، منشأ انقلاب در درون آن سیستم می‌شود و سیستم را دوباره در صورت دینی‌اش، احیاء می‌کند و اصلاح می‌کند یا امکان اصلاح را برایش فراهم می‌آورد. اینکه ما در قضیه سیدالشهدا می‌بینیم که اینجور آمده در احادیث که: حضرت صاحب(ع) می‌آیند و آن

پرچم بالثارات حسین (ع) را بلند می‌کنند و یا اینکه به اصطلاح انتقام خون سیدالشهدا را می‌گیرند، این برای ما خیلی معنا دار نیست. یعنی چه؟ مگر همچنان می‌مانند و یا اینکه ماندند آن کسانی که حضرت را کشتند؟ یعنی این وصلی که حضرت ایجاد می‌کند بین حادثه خود -تحقق دیانت و ابتدای آن یعنی قضیه عاشورا و انتهای آن یعنی ظهور حضرت مهدی (عج)- چه معنایی دارد؟ البته در جاهای دیگر ما داریم که مثلاً در زیارت وارث حضرت در سلسله وارث آدم تا خاتم قرار می‌گیرد. یعنی همان فلسفه تاریخی که در واقع از مجرای ایشان تداوم پیدا می‌کند. اگر سیدالشهدا نبود، امکان تحقق این فلسفه تاریخی وجود نداشت. چون که یک سیستم سیاسی شکل گرفته بود، آن سیستم سیاسی یک جایی به جمود منتقل می‌شد و یک جایی می‌مرد و آن جایی که می‌مرد، حالا در زمان یزید نه، در زمان بعدش، امیه و یا بنی‌عباس و اینها، خوب دیگر باید تمام می‌شد، به پایان می‌رسید. آن چیزی که در واقع این امکان را فراهم آورد که نه این سیستم تمام نشده، بلکه فاسد شده، وجود ایشان است و آن هم وجود ایشان به عنوان امام، نه به عنوان یک آدم عادی. چون که دیگران به عنوان آدم عادی، مثلاً عبدالله بن زبیر این کار را کرد و خیلی هم باعث هتک حرمت مکه شد یا قیام‌های دیگری هم حالا همون موقع یا قبل از حضرت سیدالشهدا محقق شده بود ولی هیچ کدام از آنها این شرعیت را نداشت به علاوه اینکه هیچکدام نتوانست در صورت مراسم آیینی خود را تداوم دهد. اما عاشورا توانست که این را مطرح کند که اگرچه اسلام در قالب خود ادامه پیدا کرده ولی این صورت درست اسلام نیست. بلکه صورت درست اسلام یک صورتی است که حالا باید محقق بشود.

با گذر از خون سیدالشهدا همه نظامهای اسلامی عدم مشروعیتی برایشان بار شده که حتی در بهترین حالات هم وقتی درست عمل می‌کنند، مشروعیتشان به عملکرد درستشان است و البته یعنی بلافاصله اگر این نظامهای سیاسی منحرف بشوند، خودشان را روبروی سیدالشهدا و عاشورا می‌بینند، یعنی عاشورا یک امکان عجیبی برای زیر سؤال بردن همه سیستم‌های سیاسی که در دنیای اسلام، در جهان اسلام به وجود می‌آید تا زمان حضرت

صاحب به وجود آورده که دم به دم به تجدید شدن و احیاء مجدد دیانت کمک می‌کند و از این جهات است هم از جهات این معنایی که ایجاد کرده و هم به جهت مناسکی که گذاشته در جهان اسلام. در واقع این جادئه اسطوره‌ای است یک اسطوره واقعی که البته نظیر آن را در هیچ تاریخ دیگری سراغ ندارید، در هیچ ملت دیگری و در هیچ تمدن دیگری.

راز ماندگاری نهضت عاشورا

سید مجتبی حسینی

حادثه عاشورا، یک حادثه همه جانبه‌ای است. ممکن است که ما افرادی را نگاه کنیم که فقط از بعد اجتماعی به قضیه نگاه می‌کنند، یا از بعد سیاسی، یا از بعد عرفانی. من فکر می‌کنم که بهترین تشبیه می‌تواند این باشد که یک نوری است. وقتی که این نور از منشورهای مختلف رد می‌شود، به رنگهای متفاوتی تبدیل می‌شود یا برداشت می‌شود. یکی سبز می‌بیند، یکی قرمز می‌بیند، یکی آبی می‌بیند. ولی همه‌اش یک نور است. این ظرفیت ذهن‌هاست، زاویه ذهن‌ها هست که ممکن است حادثه عاشورا را در یک بعدی بیشتر توجه بکند. آن چیزی که باعث ماندگاری عاشورا است و توانسته نیروی محرک بسیاری از حرکتها و تلاشها باشد، این چیست؟ اصل قضیه این است. اگر ما این را یک مقداری، درک کردیم، می‌توانیم نقب بزیم به سایر زمینه‌ها. ماندگاری عاشورا به ماندگاری انگیزه‌ها و مبداء این حرکت است. مبداء و انگیزه این حرکت خداست و توحید است. کل شی‌هالک الا وجهه. هر چیزی هلاک می‌شود، از بین می‌رود مگر وجه خدایی. چون این حرکت، حرکتی بوده که هم با امر خدا و هم به قصد خدا انجام شده، این در واقع یک حرکت ماندگار و مانا خواهد بود. اما قرآن به جزء این افق آسمانی، گاهی وقتها مسائل را زمینی هم مطرح می‌کند. می‌فرماید که: اما الزبد فیذهب جفاءً راما ینفع الناس فیمکت فی

الارض، يك سيلی وقتی که راه می‌افتد، يك سری سر و صدا و آت و آشغال و اینها هم با خودش این ور و آن ور می‌کند، سيل عظیم است، صداها و هیاهوی عظیم و عجیب اما همه بعد از مدتی می‌روند، قرآن می‌فرماید که: و اما ما ینفع الناس فی الارض، آن چیزی که به نفع مردم است، آن پایدار می‌ماند. پیام عاشورا، چون یک پیام انسانی است. چون یک پیامی است که مربوط به همه انسانهاست. این پیام پایداری زمینی‌اش به این جهت است. یعنی زمینه پایداری زمینی‌اش به این است که برای همه انسانهاست. لذا هر حرکتی، برای مردم نفع داشته باشد این ماندگاری را همراه خودش خواهد داشت. شما در صحبتها و فرمایشات امام حسین (ع) اگر دقت بکنید، می‌بینید که، مثلاً این جوروی به خدا عرض می‌کند که من این کار را کردم، لیامن المظلومون من عبادک، برای امنیت بندگان مظلوم تو. هدف، هدفی است که نفعش به انسانها می‌رسد. هدف خدایی است، اما نفعش به انسانها می‌رسد. محور دیگری که در واقع مرزهای جغرافیایی و تاریخی را در عاشورا می‌شکند و جلو می‌رود، این مسئله‌ای است که باید به آن توجه بشود. محمل حرکت سیدالشهدا چه بوده؟ محمل حرکت عاشورا چه بود؟ متأسفانه در این محمل یا افراط می‌شود یا تفریط. یک عده‌ای اصلاً این محمل را توجه نمی‌کنند و یک عده به صورت افراطی ممکن است که فقط بیابند و زوایای خاصی از این محمل را توجه کنند. ببینید من معتقدم غیر از مبدا انگیزه، هدف که بحث کردیم، این حرکت بر روی یک محملی انجام شد، این محمل، قلب آدمهاست. یعنی حتی در آن بعد سیاسی، در آن بعد فرهنگی، در آن بعد تاریخی، در آن بعد عرفانی، در هر بعدی که نگاه بکنید، من معتقدم که محمل حرکت، قلب است و چون قلب مشترک ترین سرمایه همه انسانها در همه عصرهاست، همه اقلیم‌ها، بوم‌ها، فرهنگ‌ها، مذهب‌ها و انسانها دارای یک چیز مشترکی هستند، به نام قلب، لذا پیام امام حسین قابل درک تر می‌شود، ارتباط راحت تر برقرار می‌شود. شما اگر دقت بکنید خود روایات ما هم این محمل را خیلی ظریف به آن توجه می‌کند. مثلاً در آن روایت می‌فرماید که: "ان للحسین فی قلوب المومنین، معرفةً مکنونه، او محبةً مکنونه. در

قلبهای مومنین برای سیدالشهدا، یک معرفت مکنون از امام حسین هست. معدنی است از محبت امام حسین. یعنی طوری است که شما خودت هم نمی‌دانی چقدر امام حسین را دوست داری و هر چقدر این معدن را می‌کاوی، می‌کاوی، می‌کاوی، به لایه‌های تازه تر و نابتر این معدن می‌رسی. یا در یک روایت دیگری باز پیغمبر می‌فرماید که: ان لقتل الحسین (ع)، حرارت فی قلوب المومنین لا تبرد ابدا. برای قتل امام حسین (ع)، یک حرارت و آتشی است در قلبهای مومنین که هیچ وقت این به سردی نمی‌گراید. پس محمل حرکت، محمل قلب است. ما اگر توانستیم در هر حادثه‌ای، در هر حرکتی، این محمل‌ها و این مبدا و متنها و انگیزه‌ها را فراهم کنیم، باید این امید را داشته باشیم که این حرکت، حرکت پایداری است. سیدالشهداء در قله ارتباط گذشته هدایت الهی و آینده الهی قرار دارد. شما نگاه کنید که در زیارت امام حسین، اشاره می‌کنیم به ایشان که: السلام علیک یا وارث آدم صفوة الله، السلام علیک یا وارث نوح النبی الله، السلام علیک یا وارث ابراهیم خلیل الله، همینطور پیامبران را می‌گوییم، می‌رسیم به امیرالمومنین، به امام حسن، بعد از آن طرف می‌گوییم: و اشهد ان الائمة من ولدك کلمة التقوی و اعلام الهدی، یعنی در واقع کربلا در نقطه اتصال گذشته و آینده تاریخ هدایت آسمانی قرار گرفته و به همین جهت ماندگار است. چون پیامهای انبیاء، پیامهایی بوده که برای همه مردم بوده، این پیامها برای مردم بیان شده. بنابراین به دلیل این ارتباطی که با جریان هدایت آسمانی و در واقع آن تشریحی که از طرف خداوند بوده برقرار کرده، عاشورا و کربلا در تاریخ می‌ماند. شما نگاه می‌کنید، از نظر هرم سنی در صحنه کربلا، همه نوع سنی را می‌بینید که چقدر خوب توانستند، نقشهای خودشان را ایفاء بکنند. از نظر قومی می‌بینید که اصحاب عاشورا منحصر به یک قوم نبودند. با وجود اینکه تعداد کمی بودند، ولی در همین تعداد کم، اصحاب متعددی از اقوام متعددی ملاحظه می‌کنیم. شما حتی نگاه بکنید، حتی از نظر مذهب، بعضی‌ها بودند که گرایشهای مذهبی متنوعی داشتند، اما توانستند جذب پیام عاشورا و پیام کربلا بشوند و توانستند جزء سرآمدان حرکت سیدالشهدا، یعنی سرآمدان شهدای سیدالشهداء قرار

بگیرند. مثلاً شما یک وهب نامی را می‌شناسید در کربلا. این اصلاً مسیحی بود، شما زهیر بن قین را در کربلا ملاحظه می‌کنید که ایشان از نظر خط فکر مذهبی‌اش، عثمانی‌الرای بود، ولی آنقدر این پیام پتانسیل دارد، کربلا آنقدر پتانسیل دارد که می‌تواند با همه اقوام، با همه ادیان، با همه نسل‌ها، با همه جغرافیایها ارتباط برقرار بکند. من یک سفری رفته بودم هندوستان، یک چیزی در حدود سال ۱۹۸۵. برایم جالب بود؛ ما که عمری را در یک مملکت شیعی زندگی کردیم و دائم از امام حسین و امیرالمومنین و ائمه حرف می‌زنیم، شاید به این خلاصگی، من جمله‌ای را در این جا ندیده بودم، در یکی از مغازها دیدم به رنگ سبز نوشته: Live like Ali، بعد به رنگ قرمز نوشته: Die like Hossein خیلی کوتاه، خیلی موجز، اما یک دنیا معنا. یعنی یک زندگی کامل را توانسته بود پر کند: به رنگ سبز نوشته بود که: مثل علی زندگی کن و به رنگ سرخ نوشته بود که مثل حسین بمیر. ببینید این پیام چه جور توانسته مرزها را در نور دیده و با هر انسانی متناسب با آن زاویه خودش ارتباط برقرار کند. البته این توجه را داشته باشید که اگر من نوع خاصی از برداشت حرکت امام حسین (ع) دارم، ممکن است که به عنوان یک ارتباط شخصی مجاز باشم که این جور ارتباط برقرار کنم، اما به این معنا نیست که لایه‌های دیگر و زمینه‌های دیگر این حرکت را انکار کنم. همان نوری است که عرض کردم. یک نور است از منشوهای مختلف، از زوایای مختلف که گذر می‌کند و رنگهایی را بیشتر بروز می‌دهد. منشور من ممکن است رنگ قرمز را بیشتر نشان بدهد، منشور دیگری ممکن است رنگ سبز را بیشتر نشان بدهد و الی آخر طیفی است، به هر حال این یک نکته مهم در مورد قضیه سیدالشهدا است. لذا می‌بینیم که ضریب نفوذ حرکت سیدالشهدا و تجلیل از عاشورا در کشورهای شیعی، در جاهایی که بالاخره چند نفر شیعه زندگی می‌کنند، ضریب نفوذ از هر حادثه عاطفی، اجتماعی و سیاسی، از هر حادثه‌ای بیشتر است و چقدر می‌تواند با شرایط مختلف سیاسی، اجتماعی مردم حرکت بکند و بیاید با اینها همراه باشد و بلکه اینها را جلوداری بکند، رهبری بکند. این علتش این است که سردمدار این حرکت، یک امام

است. یک امام معصوم، یکی اینکه که در واقع نماینده خداست در زمین و یکی این که در واقع می‌توانیم بگوییم تجسم انسان، اگر هم مصیبت در قضیه کربلا زیاد است، نه به دلیل هفتاد و دو نفر بودن، اگر مثلاً می‌شدند شصت و پنج نفر، مصیبت کمتر بود؟ اگر می‌شد هشتاد و پنج نفر مصیبت بیشتر بود؟ آن چیزی که کیفیت مصیبت را در قضیه عاشورا بیان کرده، این است که ما انسان و انسانیت را دیدیم چقدر مظلومانه در برابر تهاجم یزید و شمر و عمر سعد و ابن جناح، چه جور در برابر تاخت و تاز آنها قرار گرفتند. به نظر می‌آید که اگر بخواهیم از عاشورا برداشت بهتر و کامل‌تری بکنیم باید با قلب سراغ آن برویم. شاید این حرف برای بعضی‌ها عادی بنماید، در حالی که باید آنها رویش تعمق بکنند، برای بعضی‌ها ممکن است که این حرف عجیب بنماید، آنها هم باید تامل ویژه رویش بکنند. شما ممکن است که به عنوان یک تحلیل‌گر، یک جامعه‌شناس، یک فیلسوف تاریخ به مسئله نگاه بکنید، چنانچه خیلی‌ها، اینجوری نگاه کردند. اما اگر می‌خواهید که واقعاً درک صمیمانه‌تر و درست‌تری از این عاشورا داشته باشید و خیر بیشتری از عاشورا به دست بیاورید باید با قلبتان، با امام حسین ارتباط برقرار کنید. هر نوع ارتباطی که از قلب مجزا باشد و قلب را از آن گرفته باشند، پیشاپیش می‌توانیم بگوییم که یک ارتباط درستی نبوده با کربلا. چون قضیه کربلا اصلاً با محوریت قلب است. در آن روایت می‌فرماید که: من اراد الله به الخیر، هر کس را که خدا می‌خواهد به آن خیر بدهد، قذف فی قلبه حب الحسین، خداوند در قلب او محبت حسین را می‌اندازد. بیند پس نوع ارتباط و گامهای ارتباط با حضرت حسین (ع)، باید گامهای قلبی باشد. این گام اگر قلبی بود، اگر ما با قلبمان، با بردباری، با فلسفی که آن نوکش قلب ماست، با قلبمان وارد این حوزه شدیم، قلب ما، اندیشه ما، فکر ما، احساس ما، همه اینها به دنبال او خواهد آمد و دریافت درست‌تر و واقع‌بینانه‌تری از عاشورا می‌کنیم. ممکن است بدون قلب برویم و به عنوان یک تحلیل‌گر یک مسئله‌ای را بررسی کنیم، اما به نظر نمی‌آید که این دریافت خیلی دریافت درستی باشد. چون اصلاً عاشورا کتاب قلب است، پیام قلب است. رفتارهایی عاشورایی را که شما

در عاشورا نگاه می‌کنید، می‌بینید که جز با قلب دریافت نمی‌شود، درک نمی‌شود. البته خوب با این مقدمه شما می‌توانید وارد این حوزه بشوید و ببینید که لایه‌های مختلف چه جور با هم هم‌تا هستند؟ لایه سیاسی این حرکت، برخوردی که حضرت با نیروهای دشمن دارد؟ برخورد سیاسی که حضرت با دستگاه‌های امنیتی، اداری، سیاسی و نظامی دشمن دارد؟ برخورد تبلیغاتی را که حضرت دارد؟ چه جور حرکت می‌کند؟ مسیر حرکت را بخواهید تحلیل کنید، متأسفانه در این فرصت کوتاه نمی‌گنجد که من بیایم یک تحلیل روی مسیر حرکت بکنم که کی و چگونه از مدینه خارج شدند و به سمت مکه آمدند و چرا مکه و چند روز مکه و دقیقاً در چه روزی مکه را ترک کردند؟ نامه نگاری‌های متعددی که شد، خیلی حرکت، حرکتی است که در لایه ظاهر، می‌بینید هر چیزی در جای خودش و در معنای خودش است. اما باید همین هم با قلب دریافت بشود. اگر با قلب دریافت کردیم، می‌توانیم از متن عاشورا، عاشورا را تحلیل کنیم نه به عنوان یک بیگانه با عاشورا ارتباط برقرار کنیم و بخواهیم از آن تحلیلی داشته باشیم. در آن کتاب "با حسین تا مهدی" بحثی مفصل مطرح شده، اگر دوستان مراجعه کنند؛ ارتباط اصلی عاشورا را با پیامهای امام زمان مقایسه کردم در آنجا. یعنی گفتم در واقع عاشورا آن بذر است و ظهور امام زمان آن گل رویش شده‌ای است که از آن بذر در آمده و بعد وحدت رویه، وحدت پیامها که آن قدر پیامها به هم نزدیک است. آن پیامهایی را که امام زمان در روایات ما هستند که پیامهای امام زمان هستند و پیامهای امام حسین به هم بسیار نزدیکند. گویا اصلاً خدا عمد دارد که ظاهراً این نزدیکی را به مردم حس بدهد که حتی در حسشان، حس کنند که حرکت امام زمان (ع) در امتداد حرکت حسین (ع) است که در روایت دارد که: ان الصوت القائم، شبه بصوت الحسين (ع)، صدای امام زمان، لهجه امام زمان، شبیه لهجه و صدای حسین (ع) است. پس بنا بر این اینها یک کدهایی است که به ما دریافت می‌دهد که

اگر می‌خواهید از حرکت عاشورا تحلیلی داشته باشید، بدون نگاه به آن نقطه نهایی این تحلیل یک تحلیل ابتر و ناقصی خواهد بود.

ارتباط معرفتی عاشورا

حجت الاسلام محمد رضا جباران

عزاداری وقتی که از محدوده ارتباطات نسبی و عاطفی خارج می‌شود، حکایت از نوعی ارتباط معرفتی دارد که از هماهنگی و همسویی در مکتب و هدف ناشی می‌شود. عزاداری برای امام حسین (ع) گریه بر انسان مظلومی نیست که در مقطع خاصی از تاریخ با فاصله زیادی از ما کشته شده؛ چرا که مشابه این قضیه در تاریخ زیاد اتفاق افتاده است؛ البته انسانهایی که فطرتی سالم دارند، از شنیدن و یادآوری همه آنها مکدر میشوند؛ ولی بر خودشان لازم نمی‌دانند که خاطره آنها را زنده دارند و تا این حد بر ایشان دل بسوزانند و عزاداری کنند. بنابراین عزاداری برای حضرت اباعبدالله، عزاداری برای کسی است که از یک مکتب و هدف خاصی برخوردار است و کسانی که خودشان را در آن مکتب و هدف با آن حضرت مشترک میدانند، لازم میدانند که هدف این حرکت الهی را زنده نگه دارند. حالا باید دید که هدف امام حسین (ع) از حرکت عاشورا چه بوده است؟

مکاتب الهی و ادیان آسمانی به طور کلی برای پرورش انسان نازل شده. محصول همه شرایع آسمانی، انسان وارسته‌ای است که از قید صفات حیوانی رها شده و به زینت اخلاق کریمه الهی مزین شده باشد. قرآن کریم، در سه مورد هدف بعثت انبیاء را همین دو نکته معرفی میکند، که انبیاء آمدند تا انسانها را حکمت بیاموزند و تزکیه کنند. نهضت عاشورا

در حقیقت عصاره همه ادیان آسمانی و ضامن بقای توحید و خداپرستی است. بنابراین نهضت عاشورا هم هدفی جز این ندارد که انسان تربیت کند. و لذا می‌بینیم که حرکت امام حسین (ع) با گزینش و تربیت آغاز می‌شود و به همین دلیل است که حضرت هیچ گاه در طول حرکت الهی خویش به کثرت جمعیت اهمیت نمی‌دهد. روز هشتم ذی الحجه، کریمانه از کنار آن همه جمعیتی که در مکه جمع شده بودند گذشت، هیچ کس را به طور خاص برای همراهی دعوت نکرد. ولی همین آقایی که با این کرامت و بزرگواری از کنار آن خیل جمعیت حج گزار می‌گذارد. طبق بعضی از روایات، گاهی دل بیابانها را طی میکنند، تا یک نفر را به یاری دعوت کند و این حکایت از نوعی گزینش دارد. همین دلیل هم افراد کمی دور حضرت جمع شدند. اگرچه با همین افراد کم آن حضرت به هدف خودش رسید و موفق شد. ما موفق تر از حرکت امام حسین (ع)، هیچ حرکتی در تاریخ نداریم. یعنی یک انقلاب یا یک نهضتی که به همه اهداف خودش رسیده باشد، غیر از حرکت امام حسین (ع) نداریم. قطعاً این حرکت موفق پیروز الهی، هدفش مقطعی نبوده است. هدفش منحصر به یک زمان و مکان نبوده. طبیعی است که این حرکت برای نسل بشر است و اهدافش همه بشر را در تمام مکانها و تمام زمانها شامل می‌شود. بنابراین بر کسانی که خودشان را مرتبط به این مکتب و شیعه و ارادتمند و علاقمند به امام حسین (ع) میدانند لازم است که آن خصوصیات و آن ویژگیها را در این نشست و برخاستها در نظر بگیرند تا، در این مجالس پرتوی از آن نور الهی به قلبشان بتابد و بهره مند بشوند. من به چند تا از آن ویژگیهایی که امام حسین (ع) در طول حرکت خویش، از خود بروز داد، و به تبع آن حضرت و نیز همراهان و یارانش نیز این جور بودند، اشاره می‌کنم.

یکی از ویژگیهایی که امام حسین (ع) در طول حرکت از خودش بروز داد و به طور بارز جلوه کرد، بی توجهی حضرت به همه قدرتهای ظاهری و دیگری ظلم ستیزی آن حضرت است.

البته اگر بخواهیم اینها را تفسیر کنیم، خیلی طولانی خواهد شد، برای هر کدام، در طول حرکت امام حسین (ع) نشانه‌هایی داریم. مثلاً برای ظلم ستیزی، حضرت از پیامبر اکرم (ص) روایت کرد که "هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال می‌انگارد و با این حال شورش و قیام نکند، بر خدا لازم است که او را با همان سلطان ستمگر در روز قیامت در یکجا جمع کند." صفت دیگر و خصلت دیگر عزت و سربلندی است. فرمود: من چون ذلیلان، دست ذلت به شما نمی‌دهم و مانند بردگان بار ستم بر دوش نمی‌کشم. ویژگی دیگر از خود گذشتگی و فداکاری حضرت در راه هدف و مکتب است. در واقعه‌ای می‌بینیم که ابن‌زبیر از حضرت می‌خواهد یا پیشنهاد میکند که حضرت را در مکه نگاه دارد، به او می‌گوید: آقا اگر شما در مکه کنار کعبه بمانید، جایتان امن تر است. حضرت می‌فرماید که اگر من بمانم به وسیله من، حرمت این خانه شکسته میشود، من نمی‌خواهم حرمت این خانه به وسیله من شکسته شود یعنی خودش را فدا می‌کند تا اصلی از اصول اسلامی شکسته نشود. باز وظیفه شناسی حضرت را شاهدیم که وقتی در راه کوفه می‌رود، با اهل کوفه برخورد میکند، خبرهای بد از کوفه میرسد که مردم از شما برگشته‌اند، قلوبشان با شماست، شمشیرهایشان برای بنی‌امیه کار میکند، حضرت در جواب به عنوان نمونه چه می‌فرماید؟ می‌فرماید: ما راه خودمان را می‌رویم اگر پیامدها بر طبق مراد ما باشد، خدا را بر این نعمت‌ها شکر می‌گزاریم و اگر حوادث مانع شد و ما به آنچه که می‌خواهیم نرسیدیم، باز هم کسی که نیتش حق و حاکم بر دلش تقوی است از راه راست منحرف نمی‌شود، به خاطر همین وظیفه شناسی است که ما می‌بینیم امام حسین (ع) در آن کشاکش جنگ در ظهر روز عاشورا نماز می‌خواند. خصوصیت دیگر استقامت در راه هدف است که روز عاشورا مصیبت‌های سختی بر امام حسین (ع) و اصحابش وارد شد. بعضی نوشته‌اند از ۸ جهت، دشمن امام حسین (ع) را محاصره کرده بود. از هشت جهت همین، چهار طرف است که سپاه دشمن بود و گرما از بالا و پایین، زمین و آسمان و گرمگی و تشنگی از جهاتی دیگر که همه کربلائیان را آزار میداد. علاوه بر

این، حضرت می‌دید بچه‌هایش یکی یکی دارند کشته می‌شوند، برادرزاده‌هایش، یارانش و دوستانش دارند کشته می‌شوند، از دست دادن حتی یکی از اینها برای ایشان کار آسانی نبود. آینده بچه‌هایش را پیش بینی میکرد، به وضوح می‌دید که اینها تا چند ساعت دیگر به چه حال و روزی خواهند افتاد؛ ولی برای پیشبرد نیت و هدف، ذره‌ای تردید به خودش راه نداد.

اینها صفاتی است که ما در امام حسین (ع) می‌بینیم، بنابراین وقتی که ما عزاداری می‌کنیم، در حقیقت با این همه فضیلت، با این همه بزرگی، با این همه کرامت، ایجاد ارتباط می‌کنیم. اگر عزاداری به طور صحیح انجام بشود، قطعاً باید چنین خصوصیتی، نفسانیاتی و فضایی در ما پیدا بشود، خوب پس چه می‌شود که ما گاهی دور می‌مانیم، چه می‌شود که ما گاهی از این برکات و از این فضایل بی‌بهره می‌مانیم. من میل دارم که مقداری درباره مشروعیت عزاداری صحبت کنم که اصلاً عزاداری به کجای شرع اسلام و به کجای دین اسلام ارتباط دارد و سندش چیست؟ ببینید در دو طرف شادی و اندوه، ما نه حق داریم روزی را به عنوان شادی اعلام کنیم، و نه حق داریم روزی را به عنوان روز اندوه اعلام کنیم، مگر اینکه سند شرعی داشته باشد، مثلاً ما در متن دین اسلام سه روز را به عنوان روز عید داریم که تشریح شده، روز عید فطر، روز عید قربان و روز عید غدیر برای ما عید و روز شادی است و خود اسلام تشریح کرده است. لذا در دعای قنوت روز عید فطر و قربان می‌خوانیم: "اسئلك بحق هذا اليوم، الذي جعلته للمسلمين عيدا، به حق این روزی که خودت برای ما عید قرار دادی".

این نشان تشریح دین است. همچنین برای روز عید غدیر پیامبر مکرم اسلام (ص)، قانون گذار اسلام فرمود که: "روز عید غدیر افضل اعیاد امت من است، یوم الغدیر افضل اعیاد امتی" همچنین روز جمعه برای ما به عنوان روز عید تشریح شده و لذا سفارشات داریم که میفرماید روز جمعه برای بچه‌هایتان گوشت و میوه‌های تازه بخرید که شاد باشند و از روز جمعه خاطره خوش داشته باشند. اینها تشریح شده است، اما برای عزاداری، برای اندوه،

برای حزن، جز دهه محرم و روز عاشورا چیزی در دین نداریم. عزاداری در دهه محرم تشریح شده و در روز عاشورا به خصوص تشریح شده، من حالا نمونه‌هایی از این تشریح را عرض می‌کنم. امام رضا(ع) فرمود: "هر کس در روز عاشورا به دنبال کارهای دنیا نرود، خداوند حوائج دنیا و آخرتش را برآورده می‌کند. هر کس روز عاشورا را روز حزن و اندوه و گریه و مصیبت قرار بدهد، خداوند قیامت را روز شادی و سرورش قرار می‌دهد. هر کس روز عاشورا را روز برکت بداند و برای خود و خانواده‌اش آذوقه‌ای ذخیره کند، خداوند به ذخیره‌اش برکت نخواهد داد." این یک قانون است، که روز عاشورا را برای ما به عنوان روز عزا معین می‌کنند.

دعبل خزایی می‌گوید: "من یک روز در دهه محرم به منزل حضرت علی بن موسی الرضا(ع) رفتم، حضرت به من احترام گذاشت، سپس به خانواده‌اش فرمود که پرده‌ای در وسط بزنند و پشت پرده بنشینید، بعد به من دستور داد که چیزی در مصیبت جدم حسین بخوان. من خواندم، امام رضا(ع) گریه کرد، خانواده‌اش هم گریه کردند و خلاصه یک مجلس روضه تشکیل شد." در روایت داریم که امام صادق(ع) روز عاشورا محزون بود و گریه می‌کرد، روایتی است که سید حمیری، مداح اهل بیت، روز عاشورا، یا در دهه محرم وارد شد بر حضرت صادق(ع)، همان طور که از امام رضا(ع) نقل کردیم، فرمود: پرده بزنند و اهل حرم بیابند پشت پرده بنشینند و بعد به سید حمیری فرمود: "بلند شو، چیزی بخوان"، که در آن مجلس سید حمیری آن شعر معروفش را خواند: "أمرر علی جدت الحسین و قُلْ لاَ عَظْمَ الذَّكِيَّةِ" امام صادق گریه کرد، خانواده محترم ایشان گریه کردند، باز یک مجلس عزا و اندوه و روضه تشکیل شد. حتی هارون مکفوف نیز می‌گوید امام صادق به من فرمود: "بخوان"، من بلند شدم، به یک نحوه خاصی خواندم، حضرت فرمود: "نه اینجوری بخوان، آن طوری که بین خودتان می‌خوانید بخوان، وقتی من نباشم چگونه می‌خوانید؟" من همان طور که حضرت دستور داده بود خواندم. اینها یعنی چه؟ نتیجه این می‌شود که عزا در روز عاشورا برای ما تشریح شده. عزا در دهه محرم برای ما تشریح شده،

بنابراین کسی حق ندارد بگوید این عزاداریها خلاف شرع است، بدعت است و با شریعت ما سازگاری ندارد؛ چون بالاخره اینها قانونگذارند. ائمه ما قانون گذارند، البته روایات باز فراوان است که خود پیغمبر اکرم (ص) هم برای امام حسین (ع) گریه کرده، امیر المومنین (ع)، فاطمه زهرا (س) برای حضرت امام حسین (ع) گریه کرده‌اند، اینها قانون است. ولی از این که بگذریم دیگر هیچ روزی نداریم که ائمه ما مجلس عزا تشکیل داده باشند. حتی برای وفات پیامبر مکرم اسلام (ص). ما در تاریخ و روایت نداریم که ائمه سالگرد وفات پیامبر عظیم الشان اسلام را مجلسی تشکیل داده باشند یا عزایی گرفته باشند. بنابراین، این سوال مطرح می‌شود که وقتی ائمه ما در هیچ مورد دیگری عزاداری را تشریح نکرده‌اند، پس ما به چه دلیلی بقیه مناسبتها را عزاداری می‌کنیم؟ باید برای این هم یک دلیل شرعی پیدا کرد، و گرنه بدعت خواهد بود، اگر ما بخواهیم از طرف خودمان روزی را به عنوان عزا اعلام بکنیم بدعت است؛ برای این هم می‌شود یک مستند شرعی پیدا کرد. روایاتی داریم که ما را تشویق می‌کنند با حزن اهل بیت محزون و با شادی آنها شاد بشویم، این گونه روایات به ما این اجازه را می‌دهد که در روزهایی که نشانه‌ای از حزن اهل بیت وجود دارد، ما هم مجلسی برای حزن منعقد کنیم، بنابراین چیزی که تا اینجا گفته شد، نتیجه می‌گیریم که اولاً: باید عزاداری در حد عرف و شرع و پسندیده باشد. امام صادق (ع) فرمود: «همانطور که خودتان برای خودتان می‌خوانید، مصیبت ما را یادآوری کنید» گریه کنید، نهایتش سینه بزنید، اما انصافاً، ما حق نداریم خودمان را زخمی کنیم، حق نداریم هر روز چیزی به عزای امام حسین اضافه کنیم. ما وقتی بخواهیم برای کسی عزاداری کنیم، در عزایمان چه می‌کنیم؟ آیا از قبل شیور میزنیم، ساز میزنیم؟ اینها را که نداریم، اگر نداریم، طبیعی است که برای امام حسین هم نمی‌توانیم این کار را بکنیم، باید عزاداری کنیم ولی همانطور که در عرف خودمان عزاداری می‌کنیم؟ این هم یک نکته پس اولاً: عزاداری باید در محدوده شرع باشد، دوماً: ما حق نداریم روزهای عزا را زیاد کنیم. اگر می‌خواهیم در محدوده شرع مقدس اسلام حرکت کنیم، حق نداریم خودمان دهه‌های عزا و هفته‌های عزا

به عناوین مختلف ایجاد بکنیم، اینها مستند به شرع مقدس نیست، گرچه همه کسانی که ما برایشان عزاداری می‌کنیم، سزاوارند، بزرگند، مثلاً ما به چه مجوز شرعی سه روز را به نام حضرت مسلم، مسلمیه اعلام می‌کنیم یا یک هفته را هفته محسنیه اعلام می‌کنیم، اینها در شرع مقدس تشریح نشده. سوم اینکه: ما باید به نوعی عزاداری کنیم که اهداف شرع مقدس و اهداف حرکت امام حسین(ع) در لابلای این عزاداریها گم نشده و غبار غربت رویشان ننشیند. ما می‌دانیم که نوع عزاداری ما به دنیا گزارش می‌شود. عزاداری که به دنیا گزارش میشود، فقط آن حرکات ظاهریش را گزارش می‌کند، زدن‌ها، خون ریختن‌ها و امثال اینها. تصویر ماهواره هیچ وقت احساسات، عواطف و آن همه عشق عزاداران را نمی‌تواند منعکس کند، گرچه خود گردانندگانش هم نمی‌خواهند چنین چیزهایی منعکس شود. اینها فقط یک بزق و بکش را منعکس می‌کنند، خوب حالا شما ببینید دینی که، منطقی‌ترین دین عالم است، (هیچ دینی به اندازه دین اسلام بر تعقل و تفکر مبتنی نیست). مکتب تشیع که منطقی‌ترین و متین‌ترین مکتب عالم است با تصویرها به عنوان مکتب احساسی بی‌منطق، که مبتنی بر احساسات کور است به دنیا معرفی می‌شود، این چیزی است که ما زمینه‌اش را با این کارهایمان فراهم می‌کنیم و باعث می‌شویم که مردم دنیا اینجوری قضاوت کنند. البته این نکته را هم باید بدانیم: حق نداریم بگوییم که ما چه کار داریم؟ ما نمی‌توانیم نسبت به قضاوت دنیا بی‌توجه باشیم، نمی‌توانیم بگوییم ما وظیفه خود را انجام می‌دهیم، مردم دنیا هر طور که می‌خواهند قضاوت بکنند، این سخن درستی نیست، جلب توجه مردم دنیا به اسلام، جزء وظایف ماست، ما وظیفه داریم اسلام را خوب معرفی کنیم، ما وظیفه داریم زیبایی‌های اسلام را نمایش بدهیم، ما حق نداریم، اسلام را بد معرفی کنیم. شما به این نکته عنایت کنید: مثلاً وقتی انقلاب اسلامی ایران به رهبری حضرت امام رضوانه الله تعالی علیه پیروز شد، یک بعد اسلام در دنیا تجلی کرد، این بعد چه بود؟ بعد ظلم ستیزی. یعنی مردم دنیا دیدند که اسلام، دین را کد و جامدی نیست، با ظلم و ستم و رژیم طاغوت مبارزه کرد و پیروز شد، همین یک جنبه اسلام وقتی تجلی کرد، یکدفعه ما

دیدیم سیلی به طرف اسلام حرکت کرد، سیل افکار، سیل توجهات، سیل افراد اهل فکر و نظر و سیل جوانها، نسل جوان آمدند و بسیاری هم به اسلام گرایش پیدا کردند. یک بعد اسلام تجلی کرد تا چه رسد به اینکه حالا ما موفق بشویم همه اسلام را، با همه زیبایی‌هایش نمایش بدهیم. ما حق نداریم این فرصت را از دینمان، اسلام بگیریم، چرا؟ چون امام حسین (ع) برای همین کشته شد که اسلام معرفی بشود، حالا ما به چه حقی می‌توانیم کاری بکنیم که در منظر اهل عالم، در دید مردم دنیا کار پسندیده‌ای نباشد؛ چه حقی داریم چه بزنیم، چه حقی داریم خون از بدن خودمان جاری کنیم، که مردم دنیا ببینند و بگویند اسلام دین خشونت و... است.

سزاوار نیست ما با کارهایی که خودمان دلمان می‌خواهد و هیچ مستند شرعی هم ندارد، حرکت هدف امام حسین (ع) را متوقف کنیم. امام حسین (ع) مجمع همه خوبیهاست امام حسین (ع) در همه خوبیها میتواند اسوه باشد. ما موظفیم جوری عزاداری بکنیم که این خوبیها نمایش داده شود. نکته چهارمی که از بحثهایمان نتیجه می‌گیریم اینکه ما باید طوری عزاداری بکنیم که حس دینداری عزاداران تقویت بشود نه تضعیف. این حق را به عنوان آخرین حق کمی توضیح میدهم، انسانی که در سن جوانی است، به مقتضای طبیعت پاکی که دارد، به مقتضای فطرت سالمی که دارد، خداجوست، به دنبال معنویت می‌رود، خودش را محتاج می‌داند که با عالم بالا مرتبط باشد. این یک نیاز است، نیاز فطری و منطقی، این نیاز را می‌شود به صورت منطقی جواب داد و یا به صورت کاذب اشباعش کرد. همانطور که شما وقتی گرسنه می‌شوید، می‌توانید به صورت منطقی غذا بخورید و یا می‌توانید به صورت کاذب اشتهای خودتان را کور کنید، هر دو صورتش ممکن است. در صورتی که نیاز خداجویی، نیاز به معنویت در وجود جوان به طور منطقی پاسخ داده بشود، یعنی با معارف الهی و تعالیم دینی با این خواسته برخورد بشود، اولاً موجب رشد میشود، شخصیت جوان اگر از معارف بهره‌مند بشود، ترقی میکند. ثانیاً این نیاز همیشه تازه می‌ماند، یعنی هر روز هست، همانطور که وقتی شما غذای سالم می‌خورید هر روز دوباره

گرسنه میشوید و به غذای سالم نیاز پیدا می‌کنید، وقتی ما در مقابل حس خداجویی جوان قرار می‌گیریم و با معارف الهی آن را پاسخ می‌دهیم، این اشتها کور نمی‌شود، هر روز این جوان بیشتر گرسنه و تشنه معنویت می‌شود و تا آخر عمر این نیاز ادامه پیدا می‌کند.

اما اگر بیایم این نیاز را پاسخ کاذب بدهیم، اشباع کاذب کنیم، در حقیقت فقط اشتهای این جوان را به معنویت کور کرده‌ایم، و الا نه آنچه به او داده شده به درد روح و جان او می‌خورد و نه دیگر بعد از آن احساس نیاز می‌کند که دنبال پاسخ منطقی و صحیح برود. این جوان تشنه معنویت، وقتی که وارد مجلس عزاداری می‌شود و تحت نام مبارک امام حسین (ع)، چند ساعت به سر و صورت خودش می‌زنند، گریه می‌کند و فریاد می‌کشد، به نوعی تخلیه روانی میشود. وقتی تخلیه روانی شد، سبک می‌شود، در حالی که هیچ چیزی از این مجلس نیاموخته، در حالی که کلمه‌ای با اهداف امام حسین (ع) آشنا نشده، کلمه‌ای با شخصیت ابا عبدالله و یاران ابا عبدالله آشنا نشده، ولی وقتی از مجلس عزاداری که چند ساعت به سر و سینه خودش زده بیرون می‌رود احساس می‌کند سبک است، این احساس سبکی، همان سیری کاذب است. همان کور شدن اشتهاست. قضیه دو دو تا چهار تاست. جوان ما چه آموخته، این جوانی که ۵ ساعت سینه زده چه آموخته است؟ نمی‌شود که از غیب چیزی به قلبش نازل شود، باید یادش داد، که ما چیزی یاد ندادیم!! پس چرا احساس سبکی می‌کند؟ چون حس معنویت جویی او اشباع کاذب شده و لذا دینداری جوان منحصر به همین سینه زدن میشود. مطلب دیگر اینکه عزاداریهای ما خیلی زیادند. ما قاعده‌ای داریم که می‌گوید هر چیزی که از حد بگذرد، نتیجه عکس می‌دهد. "کل شیء جاوز حده انقلب الی ضده". هر چیزی از حد خودش گذشت، نتیجه عکس می‌دهد. این قاعده در مورد عزاداری هم صادق است. اگر از حد گذشت، به جای این که انسان را با امام حسین (ع) مرتبط کند، خوف آن می‌رود که از اصل دین هم دور کند، چون عرض کردم اشتها را کور می‌کند، اشتهای معنوی انسان را کور می‌کند. انسان فکر میکند که دیگر با این کار، دینداری خودش را انجام داده و لذا دنبال آموزش و دریافت صحیح دین

نخواهد رفت. لذا فکر می‌کنم این عزاداری‌ها اولاً بسیار زیادند و از حد گذشته‌اند و ثانیاً در کنار آنها هیچ آموزشی نداریم به حال دین نسل جوان مضر هستند و چه بسا از این جهت هم از نظر شرعی بی‌اشکال نباشند. بنابراین وظیفه ما علاقمندان و ارادتمندان به حضرت سیدالشهدا این است که خودمان را محدود کنیم، منحصر کنیم در آن چیزی که به هدف امام حسین (ع) یاری میرساند و در راستای حرکت امام حسین (ع) حرکت میکند، غیر از آن هر چیزی باشد ممکن است به این حرکت الهی زیان برساند و ممکن است کسی را نسبت به اصل دین بدبین کند و در این صورت مقصر کسی است که از خودش و با سلیقه خودش چیزی را به عزاداری سیدالشهدا افزوده است.

فلسفه سوگواری نهضت عاشورا

غلامرضا گلی زواره

ان الحسين مصباح الهدى و سفیة النجاة. قیام مقدس و حماسه پرشور عاشورا در زمانی صورت گرفت که تیرگی‌های جهالت و اشرافیت جاهلی بیداد می‌کرد و سنت رسول الله (ص) توسط امویان در حال فراموشی بود. فضای آلوده‌ای بود و بدعتها یی در جامعه آشکار گردید که نه تنها به نفع دین و دیانت نبود بلکه خسرانهای خطرناکی را متوجه جامعه اسلامی می‌کرد و باورها و ارزشها را تهدید می‌نمود. قیام عاشورا در فضایی و در حالتی و شرایطی صورت گرفت که اختناق و بیداد ستمگران اموی نه تنها فضای سیاسی و اجتماعی جامعه را آلوده کرده بودند، بلکه فرهنگ و اندیشه و تفکر را هم مورد تهاجم قرار داده بودند.

ارزشها و بنیان‌های معرفتی نیز در حال تهدید بود و شرایط را به گونه‌ای نموده بودند که جهالتها و بدعتها و اشرافیت‌ها، داشت جای ارزشها را می‌گرفت، در چنین اختناقی و در فضایی این گونه آشفته و غبارآلود، لازم بود که خورشیدی درخشندگی داشته باشد و از افق فروزان آن، هم جامعه بهره ببرد و هم این ویژگیهای آلوده و ناگوار از بین برود، غبارها زدوده شود، باتلاقیهای جهالت خشکانده شود و نگرانی‌هایی که دلسوزان داشتند برطرف گردد. از این جهت حماسه حسینی با شکوهمندی فراوان و قداست ویژه‌ای که داشت، در دهم محرم سال ۶۱ هجری صورت گرفت و به اصطلاح یک شکوه و ویژگی خاصی را

برای جامعه اسلامی بوجود آورد و آن چنان اخلاص، صداقت، استقامت و فداکاری در آن قیام نهفته بود که هر روز و هر زمان و هر لحظه که از طلوع آن می‌گذرد، درخشندگی، تابش و بالندگی آن افزون تر می‌گردد.

علت این جاودانگی و بالندگی در قیام عاشورا چیست؟ بدیهی است قیام عاشورا در جهت فعالیت‌های ارشادی معصومین و خصوصاً رسول اکرم (ص) و ائمه هدی (ع) بوده است. نه یک حرکت تاریخی صرف و یا یک نرمش نظامی خاص و مجموعه‌ای از فرهنگ و اندیشه و ارزشها را با خود به همراه داشته و آورده است و هر انسانی در هر کجا هست و دلش برای حقیقت می‌تپد و نسبت به ارزشها دلسوزی دارد، خود را همگام و همراه با این قیام می‌پندارد و می‌بیند و تصور می‌نماید.

در سیره اهل بیت و ائمه هدی (ع) مشاهده می‌کنیم که تاکید بسیار دارند که مراسم عاشورا همچنان زنده و پاینده برقرار باشد. عزاداری‌ها بر نهجی برابر برگزار بشود و یاد امام حسین (ع) و عاشورا در دل‌های مردم بماند تا تحریک سیاسی و انگیزه‌های مذهبی آنان تقویت شود.

ریشه‌های عزاداری را ما می‌توانیم در قرآن بیابیم و نیز در سنت رسول اکرم (ص)، چرا که قرآن بزرگداشت شاعر الهی را از تقوی و نشانه‌های پرهیزگاری دانسته است و طبعی است عزاداری برای امامی که ولی خداست، خودش از شاعر الهی محسوب و منظور می‌گردد. همچنان خداوند خطاب به پیغمبر می‌فرماید به جامعه بگویند و توصیه کنند که به اصطلاح در مورد اهل بیت مودت و محبت بورزند، این علاقه در عزاداری‌ها تجسم پیدا می‌کند. سوگواری‌ها نوعی تولی و تبری هم هست که اصل اساسی در بنیانهای اعتقادی شیعه می‌باشد. یعنی در عزاداری‌ها هم امام حسین (ع) و فعالیت‌های او و یارانش را تمجید و تحسین می‌کنیم و توجه خوانی و عزاداری می‌نمایم و هم از دشمنان اهل بیت نفرت و بیزاری می‌جویم. این یک نمونه تولی و تبری است. از طرفی حضرت پیامبر فرموده‌اند: **حسین منی و انا من حسین**. اینکه یک ارتباط متقابلی ایشان برقرار کردند بین خود و امام

حسین (ع)، نشان می‌دهد که حضرت امام حسین (ع) در جهت تقویت آیینی که حضرت رسول اکرم (ص) آن را آورده‌اند بسیار موثر بوده‌اند، بار قوی تر از عاطفه دارد و نشانگر و بیانگر آن هست که مسئله اعتقادی و ارزشی در آن نهفته است.

سیری در سوگواری

در سنوات پس از ایام ائمه همچنان سوگواری محرم بین جوامع شیعی برقرار و پایدار بوده است، اما این عزاداری‌ها شکل علنی و رسمی نداشته است تا اینکه سلسله‌ای روی کار می‌آیند به نام آل‌بویه. احمد معزالدوله دیلمی در سال ۳۵۲ هجری قمری دستور می‌دهد که بازارها و مغازه‌ها بسته شوند، مردم لباس سیاه بپوشند و از فعالیتهای خود دست بردارند و در مراسم سوگواری شرکت کنند. بنابراین اولین عزاداری به شکل رسمی و عمومی و همراه با تعطیلی فعالیتهای و کارها در عصر دیلمان صورت گرفته است و بنیانگذار این عزاداری رسمی هم احمد معزالدوله دیلمی است، چون که در منابع گوناگون اهل تسنن و تشیع، ما این نکته را می‌بینیم؛ از قبیل تاریخ ابن کثیر، تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر. این مسئله به وضوح مشاهده می‌شود و در منابع دیگر هم مندرج و مستور است. هم زمان با دیلمان، در مصر فاطمیان که سلسله‌ای شیعه بودند، نسبت به عزاداری حضرت امام حسین (ع) اهتمام ورزیدند و این عزاداری‌ها را با رونق و شکوه خاصی برگزار می‌کردند و مردم عزادار مصر از معابر و خیابانها به طرف مراکز مقدس از جمله بارگاه راس الحسین و مقبره سیده نفیسه و مقبره زینب (س) می‌رفتند. بعد از اُفول سلسله آل‌بویه، عزاداری تا حدودی حالت اُفول و زوال پیش گرفت، علتش هم این بود که حکومتهایی که روی کار آمدند با شیعیان مناسبتی و میانه‌ای نداشتند و این عزاداری‌ها را به ضرر خودشان می‌دیدند و تهدیدی برای دستگاه حکومت خود تلقی می‌کردند. اما فعالیت‌های عزاداری همچنان بین شیعیان رواج داشت و رواج آن به حدی بود که حتی بعضی از علمای شیعه که خطیب و خطبه خوان بودند، کتابهایی در مقتل سیدالشهدا نوشتند. همانگونه که خوارزمی خطیب معروف، مقتلی در کربلا نوشت و مورد استفاده اهل تشیع گردید. اما مهم‌ترین کاری که

در عزاداری‌های عاشورا بسیار موثر واقع شد، در قرن هشتم هجری، کتابی تألیف گردید به نام روضه الشهداء از ملا حسین واعظ کاشفی، واعظی که با گرایشهای اهل تسنن، مطالبی را در مصیبت خاندان عترت و طهارت و خصوصاً کربلا به رشته نگارش در آورد. کتابی که سرچشمه و ماخذی برای روضه خوانی گردید، به همین دلیل به روضه خوانی هم روضه می‌گویند و همچنین سرچشمه و ماخذی گردید برای تعزیه‌ها و شبیه‌نامه‌ها و مداحی‌ها و مرثیه‌ها. این روال ادامه داشت تا اینکه دولت صفویه روی کار آمد. اصولاً دولت صفویه عزاداری‌های محرم را در بنیان‌های سیاسی خودش موثر می‌دید و سربازان و نیروهای شاه اسمعیل صفوی همراه با عزاداری در جهت دفع دشمنان و قلع و قمع مخالفان تلاش می‌کردند و در عصر صفویه ما با عزاداری‌های گسترده و فزاینده‌ای در شکل نوحه خوانی، سینه زنی و زنجیر زنی روبرو هستیم. کما اینکه در جلوی دسته‌های عزاداری هم علم‌هایی جابجا می‌کردند و یک عده از افراد، لباسهای خونینی می‌پوشیدند که به نشانه شهیدان کربلا هستند، ولی عزاداری به شکل تعزیه در زمان صفویه رواج نداشته است.

چگونگی پیدایش تعزیه

در اواخر صفویه مقدمات تعزیه خوانی و شبیه داری به وجود آمد و در دوران کریمخان زند زمینه‌های بیشتر فراهم گردید تا آن که در دوران قاجاریه به اوج خود رسید. اشاره کردیم که عزاداری‌های محرم از زمان آل‌بویه شروع شد و رسمیت پیدا کرد؛ با فراز و نشیب‌هایی در زمان صفویه به اوج خود رسید و در دوران صفویه، هم حکومت و هم مردم در جهت هر چه بهتر برگزاری مراسم مزبور کوشش می‌کردند. سیاحان خارجی از جمله شاردن و بسیاری از افرادی که ارتباط داشتند با ایران از اروپاییان و نگارشهایی داشتند در مورد مسائل ایران، به این مساله اشاره کردند و در وصف این عزاداری‌ها بسیار تعریف و تمجید کردند و حتی خاطر نشان ساختند که ما خودمان وقتی این عزاداری‌ها را می‌دیدیم متاثر می‌شدیم و گریه می‌کردیم. یکی از سیاحان آدام اولناریوس هست که در زمان شاه صفی به ایران آمد و عزاداری‌های محرم را مشاهده کرد. ظاهراً در اردیبهل بوده.

می‌گوید هیجان مردم و شدت سوگ و ماتم و به اصطلاح احساسات قوی و عمیق مردم به حدی بود که اشک مرا جاری ساخت، متاثر شدم، گریه کردم، ناله کردم و احساس کردم که این عزاداری‌ها، ظاهری و تصنعی نیست، از عمق وجود مردم برخاسته و مردم با علاقه برگزار می‌کنند و یک نکته دیگری را که خاطر نشان می‌نمایم این است که این عزاداری‌ها اگرچه ظاهری غمناک و غمگین و حزن آلود دارد، ولی به مردم یک هیجان مثبتی می‌بخشد، آنها را آماده و مهیا می‌کند برای همراهی عاطفی با کربلا و در نتیجه به اصطلاح یک شرکت عاطفی در حماسه حسینی می‌باشد و این واقعاً بسیار موثر است و خاصیت آن را در قرن‌های بعد ما ملاحظه می‌کنیم. در دوران نادر، ما می‌بینیم که ایشان به ممنوعیت عزاداری اقدام کرد، اما محمد کاظم مروی اصفهانی که تاریخ دوره نادر را از همان عصر، خودش نوشته و خودش از نویسندگان آن عصر بوده، اشاره می‌کند که در این زمان به رغم ممنوعیت، مردم همچنان مشتاق عزاداری هستند و به هر نحو ممکن می‌خواستند مراسم ماتم و سوگ برقرار کنند. پس بنابراین عزاداری در این دوران با یک مقداری به اصطلاح کاهش و کاستی سیر خودش را ادامه می‌دهد تا می‌رسد به زمان کریم خان زند و زندیه. کریم خان در حمایت از عزاداری کوشش‌های فراوانی کرد و رونق سوگواری‌های محرم را ما در مرکز حکومت او یعنی در شیراز می‌بینیم، در شیراز عزاداری به شکلی رونق پیدا می‌کند که ویلیام فرانکلین، افسر ارشد انگلیسی در ایران، قسمت‌های مهمی از سفرنامه خودش را اختصاص داده به گزارش عزاداری‌های محرم در شیراز و اینکه چقدر مردم با اشتیاق برنامه‌های عزاداری را فراهم می‌کردند و تعزیه‌های قاسم و آب فرات را در این شهر دیده است. شدت عزاداری در بعضی جاها و هیجان آن به قدری شدید بوده که برخی دانشمندانی که از اروپا به ایران آمده‌اند تا تحقیقات زمین‌شناسی انجام دهند، وقتی می‌دیدند در شهری عزاداری هست تمام کارهای پژوهشی خودشان را رها می‌کردند و متوجه سوگواری‌های محرم می‌شدند. نمونه آنها سون هدین است، دانشمند سیاح هلندی که کتابی نوشته به نام کویرهای ایران که ترجمه هم شده، خوب این اثر، یک کتاب زمین

شناسی و جغرافیایی است ولی دو فصل درباره شبیه خوانی‌ها و عزاداری‌های نمایشی دارد که ایشان می‌گویند من با شوق و ذوقی رفتم در عزاداری شرکت کردم و نتوانستم جلوی تاثیر خودم را بگیرم؛ زیرا نوحه و ماتم در آنجا زیاد، عمیق و همگانی بود، مرد و زن گریه می‌کردند و نوحه خوانی برای آنها نوحه می‌خواند و آنها را متأثر می‌کرد و آنها هم به سر و سینه می‌زدند، به حدی که سینه‌های آنها سرخ می‌شد و با وجود سرخی سینه‌ها باز هم عزاداری می‌کردند و یک نشاط معنوی را به قلوب خودشان سرازیر می‌نمودند. در دوره قاجاریه عزاداری به اوج خود می‌رسد و آنهایی که آمده‌اند گزارش تهیه کرده‌اند مثال بنجامین سفیر آمریکا در ایران، دکتر ویلز که آمده سفرنامه‌ای نوشته، یا جان ویشار و کنت دسرسی اینها همه گزارشهای خیلی جالبی از عزاداری‌های محرم داده‌اند. خود اعتماد السلطنه که از نویسندگان دربار بوده، در کتاب خاطرات خودش به این مراسم اشاره دارد و از شکوه آنها و تکیه‌های مختلف و مساجد و گستردگی عزاداری در این دوره سخن می‌گوید. در این دوره متأسفانه اگرچه عزاداری رواج پیدا کرد ولی توأم با خرافات و برخی مسائل شد که با شأن و شئون ائمه منافات داشت. یعنی عزاداری، هدفش نزدیک شدن به هدف و راه و روال و منش ائمه بود و اینکه انسان، حسینی باشد، حسینی زندگی بکند و در زندگی اجتماعی و فرهنگی و فردی خودش، نام و یاد و فرهنگ امام حسین (ع) را پیاده بکند. اما در عصر قاجاریه، عزاداری از این راه یک مقدار، فاصله گرفت و یک مقدار توأم با بدعتهایی گردید که خشم بسیاری از علمای شیعه را برانگیخت مرحوم میرزا محمد حسین نائینی، استفتایی گرچه تشویق کرد مردم را به عزاداری، ولی شدیداً از اینکه مردم به سوی خرافات و بدعتها روی بیاورند، آنها را برحذر داشت. همچنین مرحوم محدث نوری وقتی که دید در بعضی روضه‌ها مطالب تحریف‌آمیز گفته می‌شود، کتاب "لولو و مرجان" را به نگارش در آورد و در آن، روضه خوانان را از بازگو کردن مطالب تحریفی برحذر داشت و مرحوم سید محسن امین که در بعضی شهرهای مصر عزاداری‌های محرم را ملاحظه و مشاهده می‌کرد، از این تحریفات و بدعتهایی که به آنها رسوخ پیدا

کرده است، بسیار ناراحت شد و در کتاب 'اعیان الشیعه' و در کتاب اختصاصی عزاداری: 'التزیه لاعمال الشیبه' این مساله را مورد نقد و ارزیابی قرار داد که این کتاب را جلال آل احمد، حدود چهل سال قبل ترجمه کرده که به نام 'عزاداری‌های نامشروع' چاپ شده است و اما در مورد تعزیه که، یکی از جلوه‌های تکامل یافته عزاداری در ایران می‌باشد. زمینه‌های مقدماتی آن در اواخر صفویه فراهم شد، در دوران کریم خان زند، یک مقداری گسترش پیدا کرد و اما در دوران قاجاریه ما با اوج تعزیه خوانی روبرو هستیم و تکیه‌های متعددی و از جمله آنها و در راس آنها تکیه دولت که در تهران الان بانک ملی در جای آن ساخته شد بوجود آمد، در آنجا عزاداری به شکل گسترده‌ای برگزار می‌شد و تعزیه خوانان خبره و برگزیده و آنهایی که به اصطلاح تسلط به این نمایش داشتند، از نقاط مختلف کشور فرا خوانده می‌شدند و آنجا تعزیه خوانی می‌کردند.

جلوه‌های هنری تعزیه

تعزیه نمایشی است که مزایای خوبی هم دارد، حسنش به این است که در آن شیبه اولیاء و اشقیاء در مقابل هم قرار می‌گیرند و چهره‌های حق و باطل، را کاملاً ترسیم می‌کند، شهادت خوان از لحاظ هنری، فعالیت‌هایش، با نوع صدا، با طبعی که نواخته می‌شود، با برخوردی که با اطفال و اشقیاء دارد؛ مشخص می‌شود، همه اینها یک جلوه هنری دارد، خود اشقیاء در تعزیه به اصطلاح با عبارات مظنن صحبت می‌کنند، پا بر زمین می‌کوبند و می‌خواهند جنایت اشقیاء کربلا را ثابت بکنند اما در عین حال، اگر در نقش خودشان فرو رفتند، زود از نقش خودشان بیرون می‌آیند، یعنی در حین اجرای نقش اصلی می‌گویند: من ذاکر حسینم؛ که یک وقت مردم اشتباه نکنند و خود ش هم این خصوصیت را دارد که بلی من ذاکر حسینم، یک وقت نکنند، خودم را به اشقیاء نزدیک بکنم و به افرادی که از آنها تنفر دارم نزدیک بشوم. از این جهت این شگردها و ویژگیهای هنری در تعزیه بسیار جالب هست و قالب توصیف و ترویج و نگه داری است و نکات دیگری که در تعزیه هست، نمادها مثلاً در تعزیه بسیار جالب است، یک درخت به عنوان نخلستان،

یک تشت به عنوان نماد فرات است، موقعی که کسی انگشتانش را روی پیشانی می‌گذارد یعنی اینکه دارد به جای دور دستی نگاه می‌کند، موقعی که دور سکوی مرکزی حسین می‌گردند، یعنی اینکه دارند حرکت می‌کنند به سوی مسیری، موقعی که از لابه لای جمعیت، در حسینیه عبور می‌کنند یعنی اینکه دارند از کوچه‌های مکه و مدینه یا کوفه و شام می‌گذرند، اینها محاسنش است؛ یا برنامه‌های هنری جالبی مثل شب فرشته‌ای که از بالای پشت بام حسینیه می‌آید پایین، به شکل خاص و نمادین، واقعاً جالب است. تئاترهای گمنامی این ویژگی‌های هنری را ابداع کردند که خوب است.

تعریفات تعزیه

اما تعزیه اشکالاتی و تعریفاتی دارد که نمی‌توان از آنها گذشت اولاً در نقل مطالب، منابعی که تعزیه از آنها استفاده کرده، این منابع مستند نیست مثل همین روضه الشهدای ملاحسین کاشفی، مطالبی تحریف‌آمیز دارد. مطالبی که از فرهنگ اهل بیت جداست. این از لحاظ نقل حوادث تاریخی بر می‌گردد به اشتباهی که تعزیه سرایان کرده‌اند، یعنی آمده‌اند از منابعی غیر مستند استفاده کرده‌اند. البته اگر از ارشاد شیخ مفید بهره می‌گرفتند با از منابع مستند شیعه، خوب این نقصان در تعزیه راه نداشت. دومین مسئله این است که برای جور کردن قافیه در تعزیه مطالبی گفته می‌شود که با شأن و شئون اهل بیت سازگاری ندارد. از زبان امام نسبت به اشقیاء فحاشی می‌شود که واقعاً با شئون اهل بیت سازگاری ندارد، هیچ وقت عصبانیت ائمه به شکلی نیست که ما مطرح می‌کنیم، ثانیاً امام جامعیت در نظر و عمل دارد. امام حسین (ع) که در مدینه بوده با امام حسینی که در کربلا روبروی شمر قرار گرفته، هیچ تفاوتی نمی‌کند. ما انسانهای عادی هستیم که هر لحظه یک حالتی داریم، یک خشمی داریم، یک عاطفه‌ای داریم. امام جامعیت در نظر و عمل دارد. این پس اشکال دوم تعزیه است. اشکال‌های ظاهری در آرایش‌های صحنه‌هاست که یک دختری را مثلاً می‌آورند به عنوان حضرت رقیه (س)، وسط میدان، البته پسر نقش را بازی می‌کند، که این مثلاً خوابیده است، مثلاً مرده شوری او را شستشو می‌دهد، به عنوان تعزیه حضرت رقیه

(س)؛ که این با شئون اهل بیت در تضاد است. نکته بعدی پیامهای محتوایی است که در تعزیه هست که آنها واقعاً از این تحریفات لفظی و تحریفات تاریخی خطرناک تر است. در تعزیه، در اغلب نسخه‌ها من بررسی کردم، تحقیق کردم، در سه جلد کتابی که نوشتم^۱، پیام‌های تعزیه یک مقداری با اهداف مقدسی که اهل بیت دنبالش بودند، منافات دارد یا حداقل می‌توانیم بگوییم فاصله دارد. مثلاً در تعزیه تمام هم و غم اشعار و نوشته‌ها این است که یک حالت جبر و فشاری بر امام حسین (ع) بوده که قیام نماید، یعنی خودش هیچ اختیاری نداشته. این واقعاً انتقاد به تعزیه است، در حالی حضرت امام حسین (ع) در نهایت اختیار و با تصمیم و اراده خودشان این کار را کردند و در شب عاشورا، اصحاب را مخیر کردند که یا بروید یا بایستید، اگر بایستید، فرجام شما شهادت است، که قاسم بن حسن پرسید: من هم جزء شهدا هستم؟ امام فرمود: مرگ در نظر شما چیست؟ گفت: احلی من العسل، و بنابراین قاسم هم جزء شهدا شد. در حالی که سیزده سال داشت.^۲ مسئله جبر در کربلا نبود، اختیار کامل بود. نکته دوم این هست که هر کاری که در کربلا شده، هر برنامه و فعالیتی که امام حسین (ع) انجام داده، برای این جهت صورت گرفته که امت گنهکار را نجات بدهد؟! این هم واقعاً بد است. حضرت امام حسین (ع) قیام کردند تا مردم بیشتر نماز بخوانند، بیشتر خوب باشند، بیشتر نیکوکار باشند بیشتر اهل صواب و فضیلت باشند، بیشتر به معارف روی آورند، اخلاقشان را درست کنند، رفتارشان را اصلاح کنند، ولی در تعزیه اینطور گوشزد می‌گردد که بله، حضرت امام حسین کشته شد تا امت گنهکار را نجات بدهد. همان حرفی که مسیحیت تحریف شده می‌گوید یعنی: فدایی امت گنهکار شدن. نکته بعدی در قلمرو تحریفات معنوی تعزیه این هست که امامی که خودش می‌تواند در کائنات دخالت بکند و تصرف بکند، در تعزیه اسیر چرخ و فلک است. یعنی به اصطلاح آن خرافاتی که می‌گویند: ستارگان در سرنوشت افراد دخالت دارند و مثلاً فلان صور

۱- این کتابها عبارتند از: ارزیابی سوگواری نمایشی، از مرثیه تا تعزیه، کندوکاوی در تعزیه و تعزیه خوانی

۲- در این باره بنگرید به کتاب قاسم بن حسن (ع) شکوفه خونین کربلا از نگارنده.

فلکی می‌آید کار را درست می‌کند و یا خراب می‌کند، در تعزیه گفته می‌شود که: فلک اسیرم کردی. این چیزها در فرهنگ امام حسین (ع) نبوده است، امام خودش آنقدر قدرت داشته که اصلاً می‌توانسته نجوم و ستارگان را تغییر بدهد. یعنی ولایت تکوینی همین و ما متأسفانه در بعضی از اشعار تعزیه تأکید بر این داریم که امام اسیر چرخ و فلک بوده است یا اینکه جملات وهم انگیزی از قول امام نقل می‌شود که این درست نیست مثل: راضی شدم که زینب خوار گردد. واقعاً این با شئون امام حسین (ع) اصلاً تطبیق نمی‌کند. حضرت زینب کبری (س) در کربلا به اوج عزت رسید، نه تنها خوار نشد بلکه دشمنان را خوار کرد. خطبه‌ای که حضرت زینب کبری (س) در کوفه و در شام ایراد فرمود واقعاً حماسه حسینی را به اوج و اقتدار بیشتری رساند و دنباله نهضت کربلا را اسیران نینوا به عهده گرفتند و آنان هیچ وقت از لحاظ معنوی در خواری و ذلت نبودند، آن کسی که ذلیل و خوار شد، امویان بودند. و پیروزی و عزت و اقتدار ملکوتی از آن حماسه آفرینان عاشورا و پیام آوران آن می‌باشد و این فتح بزرگ در بستر تاریخ و گستره جغرافیایی همچنان در حال گسترش است و فروزندی آن رو به فزونی است.

سوگواری و حماسه عاشورا

دکتر سید ابراهیم ابراهیمی

قیام عاشورا و عزاداری ماه محرم سه بعد مشخص دارد:

۱. پیام این قیام

۲. حماسه نهضت حضرت اباعبدالله

۳. سوگ و عزاداری

سوگواری یک جنبه احساسی و عاطفی دارد که آن دو بعد دیگر فراموش نشود. یکی از ویژگیهای مهم و وجه تمایز جامعه شیعی با سایر جوامع و مکاتب دینی برخوردار از خاطره عاشورا است، خاطره عاشورایی که پویا و زنده است. از زمان ائمه اطهار (ع)، عزاداری و سوگواری بر حضرت اباعبدالله (ع) وجود داشته و از همان روزی که ذکر مصیبت حضرت ابا عبدالله باب شد یک چشمه جوشانی از فیض و معرفت و معنویت در دل و اذهان مجبان اهل بیت عصمت و طهارت و معتقدین به مکتب اهل بیت عصمت و طهارت (ع) آغاز و جاری شد و تا امروز نیز جریان دارد و تا روزی که حق وجود دارد و در مقابل آن باطل و تا روزی که نور هست و در مقابلش ظلمت، همچنان این چشمه جوشان جریان خواهد داشت. واقعه عاشورا فقط یک حادثه نبود، بلکه یک نهضت است، انقلابی است با ابعاد بی شمار. کسی خیال نکند در جایی که فکر و اندیشه و استدلال است

دیگر چه جای گریستن، گریستن ما در کنار منطق و استدلال ماست و هر کدام جای خود را دارد. عاطفه جای خود دارد و استدلال و منطق جای خود. گریستن ما از موضع ضعف نیست، سرچشمه قدرت و توانمندی است، عامل تحرک است، عامل خیزش است و جهت دار. در مراسم عزاداری حضرت اباعبدالله ذکر معارف اهل بیت، ذکر مصائب اهل بیت، ذکر حماسه حضرت اباعبدالله (ع) اتفاق می‌افتد. عزاداری حضرت اباعبدالله الحسین (ع) یادآور آن حماسه‌ها، دلاوری‌ها، شهادت‌ها، شهامت‌ها و از خود گذشتگی‌هاست که از طریق ذکر این مصائب به شنونده منتقل و باعث خیزش و حرکت می‌شود و باعث آشنایی بیشتر مخاطبین با ابعاد و زوایای مختلف این قیام می‌گردد. عزاداری و گریستن محبان اهل بیت مخالفت با ظلم است، بر علیه ظالم است، حمایت از مظلوم است و حمایت از حق و حق طلبی. عزاداری حضرت اباعبدالله حفظ مکتب است. همه مستبدان جهان از بعد از اتفاق عاشورا تا امروز با عزاداری و گریستن بر ابا عبدالله (ع) مخالف بودند، امروز نیز همچنان مخالفند. چون عزاداری و گریستن بر حضرت اباعبدالله و مظلومیت اهل بیت عصمت و طهارت کاخ شکن است، ظلم و ستم‌ها و بیدادهای مستبدان و خلفاء و حکومت‌های مستبد را بر نمی‌تابد، بر علیه آنها دعوت به قیام می‌کند. لذا ما در طول حکومت طاغوت دیدیم و مشاهده کردیم که بغض در گلوی محبان اهل بیت می‌ترکید اما اجازه گریستن داده نمی‌شد؛ برگزاری مراسم عزاداری باید با مجوز قبلی برگزار می‌شد. باید سخنران مشخص می‌شد، باید نامی از ظالم و ظلم برده نمی‌شد، باید اشاره‌ای به مصادیق ظالم نمی‌شد... و قص علیهذا. لذا همه مستبدان، همه ظالمان، همه حاکمان ظلم و جور مخالف با گریستن بر اباعبدالله (ع) بودند و هستند. مکتب عاشورا، مکتب حفظ ارزشهاست. انسانهای عاشورایی درد دین دارند، انسانهای عاشورایی و معتقد به مکتب عاشورا، حافظ ارزشهای دینی و مخالف با ضد ارزشها هستند. در خصوص حماسه نیز باید گفت که تا امروز انقلابها و نهضت‌های متعددی در جهان بوجود آمده‌اند، انسانهای مظلوم بی شماری در جهان وجود داشتند، انسانهای مظلوم بی شماری در جهان به خاک و خون کشیده شده‌اند؛ در هیروشیما

و در جنگهای مختلف میلیونها انسان مظلومانه کشته شده‌اند. ولی از هیچ یک از آنها در تاریخ نامی و یادی باقی نمانده، اما قیامی که ۷۲ تن در آن به شهادت رسیدند، بعد از ۱۴ قرن همچنان زنده و پویاست، همچنان یاد اباعبدالله، ذکر مصائب ابا عبدالله و یارانش دلها را می‌لرزاند، چشمها را گریان می‌کند و از یک تازگی و ماندگاری برخوردار است. یکی از دلایل ماندگاری نهضت اباعبدالله الحسین، حماسی بودن آن است. ایثار، فداکاری، از خود گذشتگی و مادیات و خواهشهای نفسانی را ذبح کردن و به مسلخ بردن، به خود دعوت نکردن، به خدا خواستن، گذشتن از زن و فرزند و یاران و اصحاب که در هیچ یک از قیامهای دیگر دیده نمی‌شوند یا در قیامهای دیگر آنقدر کم رنگند که جای ذکر و ماندگاری ندارند. اما پیام اباعبدالله (ع) که در آن گریستن و عزاداری در خدمت حماسه باید قرار بگیرد و حماسه، گریستن، سوگواری و ذکر مصیبت در خدمت پیام قیام خونین دشت کربلاست. اگر پیام را از گریستن بگیریم شاید آن ارزش و بهایی را که باید داشته باشد و انسان ساز و محرک باشد و به حرکتهای ما جهت بدهد، نداشته باشد. پیام ابا عبدالله حریت، آزادگی و آزاد زیستن، عزت مندی، زیر بار ظلم و جور و ستم نرفتن و بصیرت داشتن است. ما معتقدیم کسانی که حضرت ابا عبدالله (ع) را به شهادت رساندند، آن همه ظلم و جور و ستم کردند، انسانهای بی بصیرتی بودند. اگر بصیرت داشتند، اگر امام را می‌شناختند، اگر راه امام را می‌شناختند، اگر امام را می‌شناختند، اگر اعتقاد به وحدانیت خدا داشتند، هیچ گاه نمی‌توانستند در مقابل امام بایستند. در تاریخ ثبت است که عصر عاشورا زنی مسلمان، آری مسلمان، تکه سنگی را بر می‌دارد و به سوی پیکر اباعبدالله (ع) پرتاب می‌کند و به کسانی که در آنجا بودند، می‌گوید: شما هم شاهد باشید و شهادت بدهید که من هم سنگی به سوی حسین (ع) انداختم. این بیانگر نداشتن بصیرت است. حسین (ع) را نشناختند. قره‌الی الله آمدند که حسین (ع) را بکشند. لذا یکی از پیامهای قیام ابا عبدالله، داشتن بصیرت است. وقتی علی بن ابیطالب (ع) این قرآن ناطق و اسلام مجسم، در محراب شهادت با فرق خونین به شهادت می‌رسد، و این خبر در شام پخش می‌شود، بعضی از همین مسلمین سوال

می‌کنند: مگر علی نماز می‌خواند؟ این یعنی نداشتن بصیرت. از پیامهای قیام ابا عبدالله داشتن بصیرت است، عدالت‌گرایی است، عزت‌مندی و عزیز زیستن است و عمل به وظیفه و ادای تکلیف و داشتن خلوص در اعمال است. در اسلام عملی ارزشمند است که خالصاً لوجه الله باشد. ما در حرکت و قیام ابا عبدالله، چیزی جز خلوص، چیزی جز اخلاص نمی‌بینیم، همه دعوت‌ها و پیامهای ابا عبدالله برای خداست. خالص لوجه الله است. اگر ما به عنوان پیروان و عزاداران ابا عبدالله بخواهیم درس بگیریم، اگر بتوانیم پیام قیام خونین ابا عبدالله را دریافت کنیم، آنچه ذکر شد پیامهای قیام ابا عبدالله است. بنده نمی‌خواهم عرض کنم گریستن بدون پیام، بی اجر و قرب خواهد بود، ولی ارزش عزاداری ما به محتوای آن است. توجه به اهداف و انگیزه ابا عبدالله است. بدون توجه به اهداف و انگیزه‌ها و پیامهای ابا عبدالله عزاداری و سوگواری دوامی نخواهند داشت. ما جز عشق به خدا در قیام ابا عبدالله نمی‌بینیم. انسانهای موحد عاشق، همه اعمالشان خالصانه است. ارزش مدارانه است، دعوت به ارزشهاست، دعوت به خداست، نفی منیت‌هاست. ابا عبدالله مردم را، کوفیان را، لشکر عمرین سعد را، یزید را و همه انسانها را به سوی خدا می‌خواند، به سوی قرآن می‌خواند، ابا عبدالله آن جماعت را بسوی خود نمی‌خواند، چرا که او امیال نفسانی و خواهشهای نفسانی و مادی را کنار گذاشته است، لذا این یک حرکت خدایی بود، دعوت به خدا بود. عاشورا بزرگترین مظهر خلوص و پاکبازی و جلوه حقیقت و حق پرستی است. بنابراین، از این سه بعد که ذکر شد، پیام، حماسه و سوگ هر سه جای خود دارند و ارزشمند هستند.

ولی سوگواری در خدمت حماسه و حماسه در خدمت پیام است. بزرگترین حماسه تاریخ بشریت و هستی، قیام عاشورا است. به قول شهید مطهری رحمه الله علیه ما در عزاداری‌ها و مطالعه قیام ابا عبدالله (ع)، فقط نباید صفحه تاریک و ظلمانی و قساوت این واقعه را ببینیم، یک صفحه دیگری نیز این قیام دارد، صفحه نورانی، صفحه عشق، از خود گذشتگی، ایثار، شهادت، همه چیز را برای خدا خواستن. امید که همه شیعیان، همه

مسلمانان جهان و به ویژه هموطنان عزیزمان با تاسی به انگیزه و اهداف و معارف مکتب اهل بیت و قیام ابا عبدالله الحسین (ع) در تحقق آرمانهای مقدس اولیاء دین موفق باشند.

تعزیه خوانی در فرهنگ عاشورا

حججه الاسلام و المسلمین یعقوبعلی برجی

تعزیه خوانی یکی از روشهای عزاداری است که در ایران و بعضی از کشورهای اسلامی دیگر مانند پاکستان رایج است. تعزیه خوانی در حقیقت مجموعه‌ای از عناصر پر جاذبه مانند شعر، سخنوری، نمایش و موسیقی است که اگر از آنها درست استفاده بشود یکی از شیوه‌های پر جاذبه برای انتقال فرهنگ عاشورا است. درباره تاریخچه تعزیه خوانی اطلاع دقیقی در دست نیست. آنچه از سفرنامه‌های سیاحانی که از کشور ایران دیدن کرده و این مطالب را در سفرنامه‌هایشان منعکس کردند برمی‌آید این که از اواخر دوره صفویه تعزیه خوانی در ایران رایج بوده و در دوره قاجاریه به اوج خودش رسیده است. سرهنگ گاسپال که دو سال ۱۲۰۰ از ایران دیدن کرده، در سفرنامه‌اش اینطور می‌نویسد: "فاجعه قتل عام امام حسین (ع) سوژه تشریفات و مراسم عزاداری خاصی است و اشک پیروان علی را روان می‌سازد. پیش از ظهر روز اول محرم صحنه‌های مختلف فاجعه آغاز و روز دهم شهادت جانگداز حسین (ع) نمایش داده می‌شود."

کنت یینو یکی از سیاحان است که از ایران دیدن کرده، او می‌نویسد: "مشهورترین این نمایشها در ماه محرم اجرا میشود و موضوع آن قتل فرزند علی و خانواده‌اش در صحرای کربلاست. این نمایش تعزیه نام دارد، ده روز طول می‌کشد و هر روز سه، چهار ساعت

اجرا میشود. "در دوره قاجاریه تکیه‌ای ساختند به نام تکیه دولت، که در سال ۱۲۴۸ این تکیه به دستور ناصرالدین شاه قاجار و مباشرت دوست علی خان مشیرالممالک با گنجایش بیست هزار نفر مخصوص اجرای نمایش تعزیه ساخته شد. آنچه که در باب تعزیه مهم است، این که بینیم؛ آیا از نظر فقهی و شرعی این نمایش‌ها درست است یا نه؟ و نظر فقیهان در این باره چیست؟ اجمالاً فقها دو دیدگاه درباره این نمایش‌ها دارند. دیدگاه غالب فقهای شیعه آن است که این نمایش‌ها مجاز و شرعاً ایرادی ندارد. البته باید یک سری از شرایط و قواعد در این نمایش‌ها رعایت بشود که به لحاظ شرعی مشکلی پیدا نکند. از فقهایی که معتقد به شرعی بودن این نمایش‌ها هستند، مرحوم میرزای قمی، مرحوم کاشف القطاء، میرزای نائینی، حضرت امام خمینی، حضرت آیت الله العظمی خویی و فقهای دیگر هستند. در مقابل عده‌ای دیگر از فقها مخالف هستند، از جمله مرحوم شیخ جعفر شوشتری و مرحوم نجم آبادی که با این نمایش‌ها مخالف بودند. مرحوم نائینی که از طرفداران اینگونه نمایش‌ها هستند، ذکر می‌کند که: "ظاهراً هیچ اشکالی در این تمثیلات و در این تعزیه خوانی‌ها نیست." نمایش‌هایی که به منظور به پا داشتن عزاداری اباعبدالله الحسین (ع) چند قرن است در میان شیعه بر پا میشود، شرعاً اشکالی ندارد. بعد از این که این فتوای متین و محکم از طرف مرحوم نائینی صادر شد، این فتوی را پیش مراجع تقلید بردند و علما آن را تایید کردند. از جمله فقهایی که این فتوی را تایید کردند، مرحوم حکیم، مرحوم شاهرودی و مرحوم آیت الله خویی بود. حضرت امام رضوان الله تعالی علیه هم در استفتایی که از محضر ایشان شده، درباره شیعه خوانی و تعزیه خوانی فرموده‌اند که "شیعه خوانی اگر مشتمل بر محرمات و موجب وهن مذهب نباشد، مانعی ندارد." آنچه مهم است این است که بینیم آنهایی که مخالف این نوع تعزیه خوانی‌هایی هستند چه اشکالاتی دارند. این اشکالات را می‌شود به دو بخش تقسیم کرد. برخی از این اشکالات، اشکالات محتوایی است و برخی از این اشکالات، اشکالات ظاهری و شکلی است. به لحاظ ظاهری دو اشکال مهم و عمده‌ای را مخالفان تعزیه خوانی ذکر کرده‌اند. اشکال اول اینکه در این

تعمیر خوانیها به طور متعارف، عده‌ای از مردان لباس زنانه می‌پوشند و نقش زن را بازی می‌کنند و این به لحاظ فقهی به نظر این عده خلاف شرع است که مردی لباس زنانه بپوشد و در نقش زن ایفای نقش بکند. در مقابل آنهایی که معتقد به جواز هستند، نظرشان این است که صرف پوشیدن لباس زن، اشکال شرعی ندارد و در نقش زن، ایفای نقش کردن هم اشکالی ندارد. آنهایی که اعتقاد دارند بر اشکال اینگونه نمایش‌ها و معتقدند که پوشیدن لباس زن برای مردان و لباس مردان برای زنان شرعاً اشکال دارد، اینها به یک سری دلایل استدلال کردند که لازم به بررسی است، چون این مشکل ممکن است در نمایش‌های دیگر هم بوجود بیاید که مجبور باشند مردان لباس زن بپوشند و در نقش زن نمایش بازی کنند، یا مرد لباس زن بپوشد، بینیم به لحاظ شرعی آیا مجوز شرعی برای اینگونه کارها هست یا نیست؟ در اینجا دو سوال مطرح است، سوال اول این که اساساً تشبیه مرد به زن و زن به مرد حرام است؟ و سوال دوم این که آیا اگر مرد لباس اختصاصی زن یا زن لباس اختصاصی مرد را بپوشد، از مصادیق تشبیه است؟ تشبیه به دیگری پیدا کرده؟ در مورد اصل مسأله تشبیه، این مسئله اولین بار از زمان محقق حلی در فقه شیعه راه پیدا کرده. مرحوم حلی در شرایع، بحثی را تحت عنوان تشبیه مرد و زن مطرح کرده و فرموده: «تزیین الرجال بما یحرم علیه» آرایش مرد به چیزی که بر او حرام است، این یکی از محرمات است. بعد مرحوم محقق کرکی، در تفسیر فرمایش محقق حلی، مثالی که زده برای آرایش مرد به چیز حرام این است: «کما لولبت کل منهما زینت الاخر، آرایشی که بر مرد حرام است، این است که بخواهد مرد با آرایش‌های زن خودش را آشکار کند یا زن بخواهد با آرایش‌های مرد خودش را آرایش کند». بعدها شهید ثانی به صراحت فرمودند که اگر مردی لباس زن بپوشد، این حرام و تشبیه است و فرمودند که: حق ندارد زن لباسهای مخصوص مرد را بپوشد و مرد لباسهای مخصوص زن را بپوشد. فقهای معاصر غالباً نظرشان این است که اشکالی در این امر نیست و صرف پوشیدن زن لباس مرد و مرد لباس زن را، از نظر شرعی ایرادی ندارد، آنهایی که معتقدند به حرمت این نوع لباس پوشیدن به چند دلیل

استدلال کرده‌اند، عمده دلیل اینها یک دسته روایات است که این روایات را می‌شود در سه بخش تقسیم کرده بخشی از این روایات، روایاتی است که به طور مطلق از تشبه مرد به زن و زن به مرد نهی کرده. پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد (ص) می‌فرماید که: لعن الله المتشبهین من الرجال بالنساء و المتشبهات من النساء بالرجال: خدا لعنت کند آن مردانی را که خودشان را شبیه زنان می‌کنند و آن زنانی را که خودشان را شبیه مردان می‌کنند. اما روایاتی که در تفسیر این روایت آمده نشان می‌دهد که منظور پیامبر گرامی اسلام از این جمله این است که: مردی زی‌زنانه به خود بگیرد و در حقیقت در روابط جنسی نقشی را که باید زن داشته باشد مرد به خودش بگیرد و به صراحت در روایات دیگر این تشبه را اینجوری تفسیر کردند. اما در کنار این روایت دو روایت داریم که به صراحت از پوشیدن مردان، لباس زنان را و زنان لباس مردان را نهی کرده. یکی روایت سماعه از امام صادق است که سوال شده از مردی که لباس بلندی پوشیده که لباسش بر روی زمین کشیده می‌شود. امام فرمود: "انی لا کره ان یثبه بالنساء". دوست ندارم که مرد خودش را شبیه زن کند، یعنی لباس زن بپوشد و شبیه زن بشود. منتها این دو روایت، به لحاظ سند ضعیف هستند، چون مرسله هستند و هم به لحاظ دلالت، دلالت صریحی ندارند، در اینجا امام می‌فرماید: "لا کره" "من کراهت دارم"، کراهت اعم از حرمت است. بنابراین نمی‌شود با این روایت ما استدلال کنیم برای حرمت مطلق پوشیدن لباس مخصوص زنان برای مردان و مردان برای زنان. بخش سوم از روایاتی که مخالفان به آن استدلال کرده‌اند، روایات شهرت است، ما یک سری روایات داریم که می‌فرمایند: "ان الله، یبغض شهرت الباس، لباس شهرت را خداوند دوست نمی‌دارد." لباس شهرت فرضاً ممنوع باشد پوشیدن مرد لباس زن و زن لباس مرد را، معلوم نیست این لباس شهرت باشد، اصلاً این مسئله چه ربطی با پوشیدن خاص مرد نسبت به زن و زن نسبت به مرد دارد، لذا مرحوم آیت الله خوئی، بعد از این که دلایل را بررسی می‌کند، اینجور نتیجه می‌گیرد و می‌فرماید: "لا شک فی جواز لبس الرجال، لباس المرأه، لاطهار الحزن، هیچ شکی نیست که جایز است مردها در تعزیه

خوانی لباس مخصوص زنها را بپوشند، برای اظهار حزن و تجسم قضیه کربلا. پس بنابراین مشکلی که مخالفان تعزیه خوانی مطرح کردند، به لحاظ مدرک شرعی، مدرک محکمی ندارد، مشکل دومی که به لحاظ شکلی مخالفان تعزیه خوانی مطرح کردند، اینست که در این تعزیه خوانی ها گاهی افراد عادی در نقش امام حسین (ع)، امام سجاد (ع) و دیگر معصومان نقش بازی می کنند و این نوعی هتک حرمت برای معصوم است چه بسا آدمهایی که این نقش های مهم را به عهده می گیرند، به لحاظ عرفی آدمهای خیلی معتبری هم نیستند. این اشکال هم، اشکالی است که نیاز به بررسی دارد. اگر واقعا اینطور باشد، این مشکل در بسیاری از نمایش ها هم هست، حتی بعضی از فیلم های تاریخی هم ممکن است این اشکال را داشته باشد. لذا به لحاظ فقهی نیاز هست بررسی بشود که آیا تشبیه به معصومان و نقش معصومان را بازی کردن به لحاظ شرعی اشکال دارد؟ اشکال دیگری که اینجا مطرح است این است که گاهی افراد به نقش دشمنان اهل بیت درمی آیند و نقش شمر و عمر سعد و دیگران را بازی می کنند و شبیه دشمنان اهل بیت هم کار درستی نیست، لذا به لحاظ شکلی مخالفان اینها را ایراد گرفته اند، اما موافقان تعزیه خوانی این ایرادها را وارد نمی دانند، مرحوم میرزای قمی (رحمه الله علیه) نوشته که "در تشبیه به معصوم و نیکان راه منعی در نظر نیست و عمومات رجحان بکاء و تباکی بر سیدالشهداء بر آن دلالت دارد و شکی نیست که اعانت بر بر است". ایشان از عموماتی که سفارش کرده به بکاء و ابکاء برای سیدالشهدا استفاده می کند، می فرماید: از هر راهی که بشود گریه کرد و دیگران را گریاند، که یکی از راههایش، تعزیه خوانی است، مانعی ندارد. این نوعی اعانت بر بر است و خدای متعال فرموده: "تعاونوا علی البر"، در کار خیر به همدیگر کمک کنید و کسی که با تعزیه دیگران را می گریاند، یک نوع اعانت بر بر کرده است. یک سوال از محضر حضرت آیت الله خویی در این باره کرده اند و جوابی که ایشان داده اند نشان می دهد که از نظر ایشان هم اینگونه نقش بازی کردن ها مانعی ندارد، سوالی که از محضر ایشان کرده اند این است که، اگر در بعضی از فیلم های تاریخی گاهی افراد عادی، نقش پیامبر (ص) یا

یکی از امامان معصوم (ع) را به عهده بگیرد، آیا این امر به لحاظ شرعی درست است؟ آیا آن کسی که نقش معصوم را بازی می‌کند، باید دارای شرایط خاصی باشد؟ مومن باشد؟ یا تقوی باشد؟ و سوال دیگری که کرده‌اند این است که حالا اگر کسی نقش پیامبران گذشته را بخواهد بازی کند، نقش انبیاء سلف مانند: نوح، حضرت آدم، عیسی، موسی، اینها حکمشان چطور است؟ همچنین بازی در نقش آدمهای خوب، مثل حضرت ابوطالب، حضرت حمزه سیدالشهدا، به لحاظ شرعی ایراد دارد یا نه؟ ایشان در جواب نوشتند: در همه مناظ یکی است، همه در حکم به جواز مساوی هستند. اگر این اعمال هتک حرمت آن بزرگواران نباشد، باکی در آن نیست. البته به گونه‌ای نباید باشد که هتک حرمت بزرگواران بشود. اینها اجمالاً اشکالات شکلی است که بر تعزیه خوانی، مخالفان تعزیه خوانی میگیرند و به نظر می‌رسد این اشکالات هیچ کدام وارد نیست. اما یک سری اشکالات محتوایی در این تعزیه خوانیها متأسفانه رسوخ کرده که نیاز به تصفیه و پالایش دارد. اشکالات محتوایی تعزیه خوانی را میشود از دو جهت بررسی کرد. یکی از جهت انطباقشان با تاریخ. بعضی از نمایش‌هایی که در تعزیه هست با آن واقعیت‌هایی که در منابع تاریخی داریم سازگاری ندارد و نیاز دارد که تعزیه‌ها مطابق با منابع اصیل تاریخی و مقتل‌های معتبر باشد. این یکی از اشکالاتی است که به نظر وارد است و نیاز به یک بازبینی در نسخه‌های تعزیه خوانی دارد. اشکال دیگری که بر تعزیه خوانی می‌گیرند این است که می‌گویند: بعضی از این تعزیه‌ها با روح و پیام و اصول نهضت عاشورا سازگاری ندارد. اصولی است که از محکّمات عاشورا است. مثلاً یکی از اصولی که از محکّمات نهضت اباعبدالله الحسین هست، اصل عزت‌مداری است. یکی از غلامان حضرت اباعبدالله الحسین (ع) که در تمام طول مسیر و در راه کربلا همراه حضرت اباعبدالله الحسین (ع) بود و بعد هم در صحرای کربلا شهید نشد، نقل می‌کند: من در تمام جلساتی که حضرت از مدینه تا کربلا حضور داشتند، حضور داشتم حتی در جلسات فوق‌سری، در تمام این جلسات، جمله‌ای که از آن بوی ذلت و تسلیم بیاید از امام حسین (ع) نشنیدم، حضرت به

صراحت می‌فرماید: "ان الداعی یابن الدعی، قدر کزنی بین الثنتین بین الذله و السله، هیهات من الذله". به صراحت اعلام می‌کند که هرگز زیر بار ذلت نمی‌رود، اما متأسفانه در این تعزیه‌ها و نمایش‌ها گاهی صحنه‌هایی مشاهده می‌شود که با این روح و با این اصل نهضت ابا عبدالله الحسین (ع) سازگاری ندارد و بوی خفت و خواری و ذلت از آن می‌آید. اینها نیاز به پالایش دارد، همچنین، یکی از اصول نهضت ابا عبدالله الحسین (ع) اصل اصلاح طلبی است، اصل امر به معروف و نهی از منکر است. اصل احیاء سنت پیامبر گرامی است، که حضرت این سه اصل را به صراحت در وصیت‌نامه‌هایی که برای برادرش محمد حنفیه به یادگار گذاشته‌اند، بیان فرمودند:

"انما خرجت لطلب الاصلاح فی امت جدی، من قیام کردم برای اینکه طالب اصلاحم، اصلاح طلبم، می‌خواهم اصلاح کنم امت جدم را، ارید ان آمر بالمعروف و نهی ان المنکر، تصمیم دارم امر به معروف و نهی از منکر کنم و اسیر بسیرت جدی و ابی، در مسیر جدم رسول الله و پدرم علی حرکت کنم، یعنی دو تا سیره مهم، سیره پیامبر و سیره علی که در جامعه آن روز مغفول واقع شده بود، یعنی از آن غفلت می‌کردند و بدعت‌هایی گذاشته بودند و سیره دیگران را پیروی می‌کردند، حضرت فرمود می‌خواهم این دو تا سیره را زنده کنم، سنت پیامبر را زنده کنم، سنت علی را زنده کنم. اینها از اصول و محکومات نهضت ابا عبدالله الحسین (ع) است و نباید تعزیه‌های ما و نمایش‌های ما با این اصول ناسازگار باشد. اگر ما تعزیه‌ها را درست پالایش کنیم، و زیر نظر علما این نسخه‌های تعزیه خوانی، تصفیه، پالایش و اصلاح بشود، یکی از ابزارهای بسیار کارآمد و بسیار پرجاذبه برای انتقال و ترویج فرهنگ عاشورا است، چون از هنر، از موسیقی، از نمایش، از شعر، از سخنوری، از نقالی و از عناصر پرجاذبه‌ای در تعزیه‌ها استفاده می‌شود. ولی اگر به همین سبک که الان است پیش برود، ممکن است که آن پیام و رسالتی را که بر عهده‌اش است، نتواند ایفا کند.

قیام حسینی و بایسته‌های عزاداری

حجت الاسلام علی اکبر نیک زاد

- مقدمه:

از حسین (ع) و قیام عاشورا سخن گفتن کار ساده‌ای نیست. چون انقلاب امام حسین (ع) در نوع خودش کم نظیرترین قیام و نهضتی است که در تاریخ بشریت به وقوع پیوست. به این نهضت و حماسه از جهات مختلفی می‌شود نظر افکند و مورد بررسی و تحلیل قرار داد، از آن جمله است نگاه توصیفی به قیام امام حسین (ع) و گزارش از آنچه که در عاشورا، قبل و بعد از آن گذشته است. و دیگر نگاه تحلیلی به حماسه‌ای که در عاشورای حسینی اتفاق افتاد؛ و بررسی عواملی که منجر به ایجاد این حادثه شد، تحلیل زمینه‌ها و بسترهای تاریخی، اجتماعی و سیاسی‌ای که سازنده این حماسه بوده‌اند. کنکاش در شخصیت افرادی که در ایجاد این نهضت موثر بودند و بررسی آثار و نتایجی که این حماسه در طول تاریخ از خود به یادگار گذاشت. از موضوعات دیگری که معمولاً توجه عالمان دینی و اندیشمندان اجتماعی و فرهنگی را به خودش جلب می‌کند، سنت عزاداری و سیره‌ای است که به خصوص شیعیان برای حفظ و ماندگاری این نهضت در طول تاریخ در پیش گرفتند. عزاداری امام حسین (ع) و ضرورت آسیب شناسی آن از جمله

موضوعاتی است که دقت، ملاحظه و بررسی لازم را می‌طلبد. من سعی خواهم کرد به صورت اجمال در هر دو محور نکاتی را عرضه دارم. دوروی سکه:

اگر قیام امام حسین (ع) را بخواهیم دقیق مورد ملاحظه قرار دهیم، می‌بینیم که این اتفاق تاریخی چون سکه دارای دو رویه است. یک روی آن حکایت از ظلم و ستمی است که بر اهل بیت و بازماندگان رسول الله و خود امام حسین (ع) رفته است. و در واقع یک فاجعه و تراژدی بزرگ انسانی را شکل داده و از این جهت؛ پدیده عاشورا مایه ننگ برای امت مسلمان می‌باشد. اما روی دیگر عاشورا حکایتگر شجاعت، شهامت، دفاع از دین و ارزشهای دینی، جهاد در راه خدا، احیای کلمه‌الله و خلاصه بیانگر یک سری ارزشها و کمالات الهی و انسانی است که در شخصیت امام حسین (ع) و یارانش تجلی یافته و برای همه انسانها و تشنگان فضیلت در طول تاریخ مورد توجه و عنایت بوده است. توجه به هر دو نکته؛ در تحلیل عاشورا لازم و ضروری است. توجه به عاشورا به عنوان یک فاجعه و تراژدی بزرگ انسانی می‌تواند این سؤال را مطرح نماید: چه حوادثی در صدر اسلام اتفاق افتاده است، اهل بیتی که حفظ کرامت و محبت به آنها به عنوان مزد رسالت در قرآن کریم برشمرده شده و مسلمین به آن اعتقاد داشتند، این چنین مورد ظلم، ستم و جنایت قرار بگیرند که در نوع خودش کم نظیرترین جنایت و فاجعه تاریخی است. قطعاً بررسی علل و عوامل وقوع این فاجعه و اینکه چرا پس از چند دهه از حیات رسول الله این اتفاق افتاده است، می‌تواند مایع عبرت برای همه مسلمانها بشود اگر در هر عصری به بعضی از ناهنجاریها و وقوع انحرافات در جامعه اسلامی توجه نشود و به ساختارهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی جامعه عنایات لازم صورت نگیرد، چه بسا نوعی عقب‌گرد، و رجعت به جاهلیت در جامعه اتفاق بیفتد. امتی که داعیه یک سری ارزشها، کمالات و کرامات انسانی را دارد، چه می‌شود که به دست خودش همه این ارزشها و کرامت‌ها را به مسلخ می‌کشد، آنچنان که در کربلای حسینی اتفاق افتاد. امام حسین (ع) به دست مسلمانها به شهادت رسید. همان کسانی که به وجوب محبت به اهل بیت و حفظ حرمت آنها اعتقاد

داشتند، اما به مرور انحرافات و تغییر ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه موجب این شده که می‌بینید عزیزترین عزیزان پیامبر و اسلام را این چنین به مسلخ می‌کشند و در یک نيمروز، آن فاجعه کم نظیر را می‌آفرینند که چه بسا الی ابد، چنین فاجعه‌ای رخ نخواهد داد. اندیشمندان اجتماعی، فرهنگی و دینی باید به این مقوله پردازند و به عنوان آسیبی که کیان امت اسلامی و ارزشهای انسانی را تهدید می‌کند آن را بشناسند و راههای مقابله با آن را بیابند و در جهت صیانت شخصیت و هویت دینی امت اسلامی بکوشند که خدای نکرده باز شاهد بروز چنین حوادثی نباشیم، روی دیگر چهره ایجابی و اثباتی حماسه ابا عبدالله الحسین (ع) است که حکایتگر مجموعه‌ای از ارزشها و صفات والای انسانی است که اگر آن هم مورد توجه قرار بگیرد، قطعاً می‌تواند موجبات تحول، رشد و کمال را در بین امت اسلامی فراهم بکند. از جمله صفات و ویژگیهای امام حسین (ع) فریادگری و یزاری از ذلت است. هیئات من الذلّة که به عنوان یک شعار محوری نهضت ابا عبدالله الحسین (ع) مطرح شده است. حریت و آزادگی، دیگر ویژگی این نهضت است. حسین (ع) و یارانش از چنان آزادگی و حریتی برخوردار بودند که هیچ نوع تطمیع و تهدیدی نمی‌توانست آنها را از اهداف والایشان باز بدارد. تا جایی که مردن و شهادت در راه هدف بک ارزش والایی در فرهنگ عاشورا است و جایگاه بسیار والایی را به خود اختصاص داده است. ابا عبدالله الحسین (ع) می‌فرماید: انی لا الموت الی السعادة و الحیة مع الظالمین الا بُرماً. در فرازی دیگر از نهضت کربلا وقتی حضرت زینب علیها السلام مورد شامت و سرزنش قرار می‌گیرد که دیدید خداوند با شما چه کرد؟ می‌بینید حضرت زینب علیها السلام در برابر این سرزنش و شامت می‌گوید: انی ما رایت آل جمیلا، من چیزی جزء زیبایی ندیدم. می‌بینید همه چیزها در فرهنگ عاشورا معنای خاص خودش را پیدا می‌کند. آزادگی، حریت، تسلیم نشدن در برابر فشار و قدرت سیاسی و نظامی و تهدیدهای مختلف و تاثیر نپذیرفتن از تطمیع و در نهایت دفاع از حق، امر به معروف و نهی از منکر و... جهات

ایجابی و اثباتی نهضت امام حسین (ع) است که می‌تواند برای همه انسانهای آزاده و آن کسانی که درد دین و هدف احیاء تفکر دینی را دارند سرمشق خوبی باشد.

- احیاگر بزرگ دین:

امام حسین (ع) در یکی از فرازهای بلند بیاناتش فرموده است: انا ادعوكم الى كتاب الله و سنة النبي. فان سنت قد اميت و ان البدعت قد احيت. من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر دعوت می‌کنم به تحقیق سنت پیامبر میرانده شده و بدعت را به جای آن احیاء کرده‌اند. از این بیان ابا عبدالله الحسین (ع) این استفاده می‌شود که هدف قیام انسانی و الهی ابا عبدالله الحسین (ع) احیای دین اسلام و سنت پیامبر (ص) بوده. "احیاگری" هویت اصلی قیام ابا عبدالله الحسین است. ما این را در سیره همه ائمه داریم. از جمله تکلیف، رسالت ائمه (ع)، دفاع از دین در برابر بدعتها و احیای ارزشهای دین و هویت دینی در بین امت اسلامی بوده است. امام در فرازی دیگر از بیاناتش می‌فرماید: "من برای اصلاح امت جدم قیام کردم". امام وقتی که با یک وضعیت سیاسی، فرهنگی، اجتماعی‌ای روبرو می‌گردد که در آن وضعیت مسلمین، نظام و حاکمیت سیاسی جهان اسلام از سیره و سنت پیامبر و ارزشهای دینی فاصله زیادی گرفته و امت اسلامی دیگر حامل ارزشهای اسلامی نیست، امام حسین (ع) ساختار حاکم بر امت اسلامی قیام می‌کند. بنابراین نهضت ابا عبدالله الحسین (ع) یک نهضت اصلاح‌گراانه است. جنبه‌های ایجابی این نهضت چه در ابعاد فردی و ویژگیهای شخصیت‌هایی که سازنده این قیام و حماسه هستند و چه در ابعاد اجتماعی و تاثیرگذاری در سرنوشت امت اسلامی داشته است، می‌تواند برای همه کسانی که درد دین داشته، دین باورند و در جهت احیاء تفکر دینی تلاش می‌کنند الگو و یک نمونه برتر باشد. جهان اسلام، به خصوص در چند قرن اخیر شاهد نهضتهای مختلف فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بوده است که داعیه بازگشت به سلف صالح و احیاء تفکر و ارزشهای دینی را در بین امت اسلامی داشته‌اند. سیره عملی و مواضع فکری ائمه معصومین به ویژه ابا عبدالله الحسین (ع)، می‌تواند برای این دسته از عالمان دینی و مصلحان اجتماعی که آرمان احیای

دین در بین مسلمین را در سر دارند راه گشا باشد. یعنی آن سلف صالحی که امت علوی می‌تواند به آن اقتدا کند، در شخصیت و سیره امام حسین (ع) تجلی پیدا کرده است، که همه تلاش و همت او در جهت احیای ارزشهای دین بوده است. بنابراین نهضت امام حسین (ع) دربردارنده مجموعه‌ای از ارزشها، کمالات انسانی، صفات و اوصاف بزرگ الهی است که می‌تواند برای همه انسانهای آزاده، انسانهای دین باور و انسانهایی که آرزوی اصلاح تفکر دینی و احیاء ارزشها را در سر می‌پروراند، به عنوان یک الگو، اسوه و نمونه برتر مطرح باشد.

- امام حسین (ع) و جنبش‌های دینی:

قیام امام حسین (ع) با این توصیفی که عرض کردم آثار و برکات بزرگی را در طول تاریخ از خود به یادگار گذاشت. از یک طرف زمینه نهضت‌های مختلف و قیام‌های متعددی را بعد از عاشورای حسینی با هدف اصلاح گری و مبارزه با ظلم و ستم بوجود آورد که در نهایت منجر به سقوط نظام اموی گردید. و این معنا در بقیه مبارزات سیاسی و اجتماعی مسلمانها در طول تاریخ بی تاثیر نبوده، به خصوص شیعیان از نتیجه این مبارزه در هر نهضت و قیامی که بر علیه استعمار و استبداد ایجاد نموده‌اند، به عنوان یک پشتوانه بهره گرفتند. این معنا را در ظهور، رشد و بلوغ انقلاب اسلامی به صورت جدی دیدیم، یعنی در طول ظهور انقلاب اسلامی تا اوج پیروزی‌های آن، می‌بینید که از جمله فرهنگی که بسیار کار ساز بوده، فرهنگ شهادت، فرهنگ ایثار و گرفتن درس عبرت، حماسه و ظلم ستیزی و حریت از قیام و حماسه کربلای حسینی بوده است. این یک اصل تاریخی است. حتی بسیاری از غیر مسلمانان در مبارزاتشان، نگاهی هم به، حماسه کربلا و پیامهای انسانی عاشورای حسینی دارند. شاید این سخن گانندی چیز تازه‌ای نباشد وقتی که از او پرسیدند: شما چه هدفی را تعقیب می‌کنید؟ می‌گوید: همان هدف انسانی را که هزار سال قبل حسین (ع) در کربلا آن را تعقیب می‌کرد. این آثار سیاسی و اجتماعی را نهضت امام حسین (ع) هم در زمان خودش و هم در ازمنه بعد از خودش به‌مراه داشته است.

- امام حسین (ع) و ارباب فرق و مذهب:

امام حسین (ع) ثابت کرد، عصاره نبوت و همه ارزشهای دین را نمی‌توان در مرز یک مذهب یا ملت محصور کرد. حسین (ع) نه تنها برای ما شیعیان، بلکه برای همه مسلمین و حتی غیر مسلمانها به عنوان یک رهبر آزاده و یک منادی حریت و آزادگی مطرح بوده و مورد توجه است. از این جهت می‌بینید، عشق و ارادتی که به اباعبدالله الحسین (ع) هست، فقط به ما شیعیان اختصاص ندارد، بلکه همه مسلمانها، از همه فرق و مذاهب، در آن شریک هستند. شاید اولین آثار مکتوبی که در رابطه با تاریخ عاشورا و عزاداری امام حسین (ع) نوشته شده، از بزرگان اهل سنت است. یکی از اصطلاحات معروف در عزادای امام حسین (ع)، عنوان و نام "روضه خوانی" است. روضه لفظاً هیچ حکایتی از این عزاداری‌ها ندارد، روضه به معنای باغ، جنت و یا باغچه است. این زمانی در بین ما بخصوص شیعیان مصطلح گردید، که یکی از نویسندگان اهل سنت به نام کاشفی کتابی بنام روضه الشهداء می‌نویسد. که بخش عمده این کتاب اختصاص به مصائبی دارد که بر اهل بیت در روز عاشورا رفته است، در گذشته چنین مرسوم بود که هر وقت مسلمانان می‌خواستند ذکر مصائب امام حسین (ع) را بگویند، کتاب روضه الشهداء را باز می‌کردند و بخشی از آن را می‌خواندند. وقتی هم سؤال می‌کردند که چه خبر است؟ می‌گفتند: دارند روضه خوانی می‌کنند. یعنی کتاب روضه الشهداء را می‌خوانند. کم کم همین معنا به عنوان یک اصطلاح و نامگذاری برای مجموعه عزاداری اباعبدالله الحسین (ع) اتفاق افتاده است که منشاء آن یک اثر و کتابی است که یکی از عالمان سنی آن را به تحریر و تالیف در آورده است. از این جهت اگر آثاری را که از بزرگان اهل سنت در رابطه با اباعبدالله الحسین (ع) به جا مانده نگاه بکنیم، این معنا را بهتر خواهیم فهمید که حسین (ع) به همه مسلمانها اختصاص دارد. همچنان که حسین (ع) خودش را وقف اصلاح امور امت اسلامی از همه مذاهب کرده است.

- عزاداری و آسیب‌ها:

عزاداری در اسلام به خصوص برای اهل بیت و امام حسین (ع) یک اصل مشروع و پذیرفته‌ای است. در سیره پیامبر (ص) و ائمه معصومین و صحابه بزرگ آن پیامبر شاهدیم که حتی قبل از شهادت ابا عبدالله الحسین (ع) و همچنین پس از شهادت او، عزاداری صورت گرفت. پس اصل عزاداری یک امر مشروعی است. اما دو چیز این عزاداری را تهدید می‌کند. یکی شبهاتی است که حول و حوش عزاداری‌ها مطرح می‌شود. دوم بدعتها و خرافاتی است که در عزاداری ابا عبدالله الحسین (ع) اتفاق می‌افتد. این دو پدیده یعنی شبهات و بدعتها عزاداری‌ها و عزاداران را به چالش فرا می‌خواند. هر چند شبهات را معمولاً مخالفین و بدعتها و خرافات را معتقدین و محبین اهل بیت بوجود می‌آورند. اما نتیجه هر دو یکی است یعنی هر دو پدیده در نهایت مشروعیت عزاداری را زیر سوال برده و در نهایت عزاداری و فرهنگ آن را مسخ نموده و از محتوا و فلسفه وجودی آن تهی می‌نماید. عزاداری برای یک هدف والایی هست. همچنان که امام حسین (ع) برای احیای سنت جدش و امانت بدعتها قیام کرد، قطعاً زنده نگه داشتن فرهنگ عاشورا هم همین اثر را در بین مسلمانها دارد که در طول تاریخ هم این چنین بوده است. به قول امام بزرگوار ما: ما هر چه داریم از محرم و صفر داریم. از همین عزاداری‌ها داریم.

علی رغم مسائل و مشکلاتی که برای اسلام در طول تاریخ به وجود آمد. و علی رغم تلاشهایی که دشمنان دین در جهت استعمار در جهت زدودن اسلام و کم رنگ کردن ارزشهای دینی انجام می‌دهند، محرم و عاشورا و این عزاداری‌ها است که اسلام را زنده نگه داشته و معرفت دینی را تعمیق بخشیده است. پس هدف عزاداری‌ها، احیای اسلام، و ترویج ارزشهای دینی است. از این جهت عزاداری‌ها باید هم به تعقل و تفکر دینی و تعمیق آن کمک بکند و هم به عواطف و احساسات دینی مسلمین پاسخگو باشد و در نهایت با تقویت تعقل و تفکر دینی و برانگیختن عواطف و احساسات دینی، ایمان انسانها را تقویت بکند. این هدف عزاداری است. لذا هر آنچه که ما را از این هدف باز می‌دارد، هر سنت اجتماعی، هر پدیده‌ای که به شکلی عزاداری‌ها را مسخ می‌کند و از هویت اصلی‌اش تهی

می‌کند باید ترک گردد. قطعاً باید شیعیان و جامعه اسلامی و امت اسلامی ما از آنچنان هوشیاری برخوردار باشند که این آسیب‌ها و آفات را بشناسند و از آن پرهیزند و عزاداری‌ها را همچنان با هدف گذاری‌های اصلی که در صدر اسلام توسط ائمه اطهار صورت گرفته است حفظ بکنند و همچنان به عنوان عامل حیات و حفظ هویت دینی مسلمانها و جامعه اسلامی از آن بهره بگیرند. از این جهت دامن زدن به خرافات، سنت‌های غلط و مسائل نامشروعی که حول و حوش عزاداری می‌تواند اتفاق بیفتد، چه بسا اصل عزاداری مخدوش گردد، عالمان دینی ما موظفند آنچنان از مرزهای دینی و مسائل مشروع در بحث عزاداری حراست بکنند که این امر مقدس و این سرمایه عظیمی که می‌تواند عامل حفظ حیات و هویت مسلمین باشد، حفظ گردد و به شکلی مسخ نشود و در واقع از آن محتوا و ارزشهای والای دینی اش تهی نگردد. الان به دلیل همین عدم نظارت، ما شاهد یک سری اتفاقاتی در مداحی‌ها و اشعاری که سروده می‌شود و یا علائم و نشانه‌هایی را که در دسته روی‌ها و عزاداری‌ها به کار می‌رود. و یا استفاده از بعضی سبکهای عزاداری هستیم که قطعاً دل هر اندیشمند آگاه و هر دردمند و هر دلسوز به حال دین و حماسه کربلا را به درد می‌آورد و در واقع همه اینها نوعی هشدار و بیدار باش برای مرزبانان اعتقادی و عالمان دینی ما است. باید هوشیار و بیدار از مرزهای دینی نگهبانی و در اصلاح سنتهای غلط اجتماعی و مذهبی بکوشند و وظیفه و تکلیف خودمان را در مبارزه با بدعتها انجام بدهیم. از آن طرف هم باید هیات مذهبی و عزاداران هم این آگاهی، هوشیاری و این بینش را داشته باشند که اگر بخواهند روش جدیدی را در عزاداری معمول بکنند، حتماً با عالمان دینی در میان بگذارند، مشروعیت آن را اول بسنجند، بعد عمل نمایند.

- عوام زدگی آفت عزاداری:

از جمله آفاتی که عزاداری در طول تاریخ از آن ضربات جدی خورده است. نوعی عوام زدگی است که عزاداری می‌تواند به آن دچار بشود. این عوام زدگی در عرصه‌های مختلف ظهور و بروز پیدا می‌کند و در نهایت نتیجه آن مسخ عزاداری و حماسه عاشورا

است. و در نهایت هدفی را که بزرگان دین ما در ایجاد سنت عزاداری داشتند، از بین می‌رود. از این جهت شاهد هستیم که افرادی در عزاداری با شور و حال شرکت می‌کنند، عواطف و احساسات دینی‌شان ارضاء می‌شود و نوعی حس کاذب دینداری به ایشان دست می‌دهد. اما وقتی پای عمل به تکلیف و انجام فرائض دینی و رعایت حلال و حرامهایی که در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی یا اقتصادی پیش می‌آید، کوتاه می‌آیند. پس چگونه است که آدمی در یک جا آنچنان حضور عاشقانه داشته باشد اما در جاهای دیگر که پای عمل به تکلیف است کم بیاورد. این نیست مگر بدلیل اینکه عزاداری‌ها فقط عواطف دینی فرد را ارضاء کرده، و احساس بکند که تکلیف دینی‌اش همین بوده است و دیگر تکلیفی ندارد، بنابراین در عزاداریها دچار آفت عوام زدگی گردد یعنی بجای اینکه در عزادار روح دینداری و احساس مسئولیت را زنده نماید، نوعی بی تکلیفی و عدم مسئولیت را در افراد ایجاد نماید. امید است که نسل ما در حفظ این میراث بزرگ اسلامی از آفات و آسیب‌های مختلف موفق و به وظایف خویش آشنا و عامل باشد.

راز ماندگاری نهضت عاشورا

حجه الاسلام رضا رضای گیلانی

برای شناخت قیام ابا عبدالله الحسین علیه السلام، از جمله جاودانگی آن در طول تاریخ، باید همه ابعاد نهضت عاشورا مورد بحث و بررسی قرار گیرد، چون ابعاد و زوایای مختلف این قیام به یکدیگر مربوط بوده و از هم جدا نیستند به گونه‌ای که شناخت جامع از آن منوط به شناختن همه ابعاد قیام است. لذا نگاه به زاویه‌ای بدون توجه به زوایای دیگر نتیجه جامع و دقیقی بدنبال نخواهد داشت؛ گرچه تاکنون این نهضت بزرگ توسط کارشناسان و متخصصان رشته‌های مختلف مورد بررسی و ارزیابی قرار گرفته، ولی به نظر می‌رسد وسعت زوایا و ابعاد این جریان حرکت‌ساز، نیاز به تعمق و ژرف‌نگری بیشتری داشته باشد و شاید یکی از آسیب‌ها در تحلیل این نهضت الهی عدم توجه به همه ابعاد آن باشد؛ اگر جوامع بشری مسلمان و غیرمسلمان بخواهند از این حماسه ظلم ستیز الهی الگو بگیرند باید این ابعاد را به هم مربوط سازند، در غیر این صورت در تحلیل و جمع‌بندی نهائی با چالش مواجه خواهند شد.

امید است این مباحث کوتاه، زمینه را برای ورود به مباحث جامع‌تر از این نهضت الهی برای محققان و پژوهشگران فراهم سازد.

در آغاز کلام ذکر یک نکته مهم، ضروری است که عاشورای حسینی باید به گونه‌ای تحلیل و جمع‌بندی شود که همگان بتوانند از آن الگو بگیرند و در زندگی خود از آن بهره‌جویند. هیچگاه نباید این قصه پر غصه تاریخ، برای بشر تنها به عنوان تلطیف و زنده کردن عواطف بشری مورد توجه قرار گیرد، بلکه این نهضت را باید سرلوحه جامعه‌ای با ویژگی‌های عقلانیت، معنویت، امنیت و عدالت قرار داد. به نظر می‌رسد در یک جمله می‌توان عاشورا را یک نهضت بزرگ جریان‌ساز که مجموعه خصال بشری را برای رسیدن به نظام الهی در خود دارا می‌باشد، دانست تا همگان زیر سایه آن نظام عدالت گستر، طعم عشق و محبت به خدای جهانیان را بچشند و از زیباترین حیات و زندگی انسانی که حیات طیبه است بهره‌جویند. امید آن روزی را که با حرکت عدالت گستر منجی عالم بشریت چنین زمینهای برای جوامع بشری فراهم گردد.

یا این مقدمه کوتاه به شکلی گذرا به عوامل جاودانگی نهضت بزرگ امام حسین علیه‌السلام پرداخته می‌شود.

عوامل جاودانگی

علت جاودانگی قیام امام حسین علیه‌السلام، جامعیت ابعاد آن است که شناخت ژرف و عمیق این ابعاد از ضروریات جامعه امروز جهانی است. چون شناخت جامع نهضت عاشورا هم برای معرفی به عنوان الگوی جهانی و هم برای کسانی که یک حرکت الهی را آغاز می‌کنند، مفید و ضروری است.

علت دیگر جاودانگی قیام ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام فرا زمانی بودن آن است؛ یعنی برای این که الگو قرار بگیرد، محدود به زمان وقوع قیام و یا هر زمان دیگری نیست، بلکه در همه زمانها و همه زمینها قابلیت الگو شدن را داراست. بنابراین تحلیل و بررسی قیام هم نباید به گونه‌ای باشد که بتواند برای همه زمانها این الگو را معرفی کند. امام حسین علیه‌السلام در این زمینه می‌فرماید: «کم فی اسوه» «من برای شما الگو هستم.»

نهضت حماسه و عرفان

در نظر بعضی ممکن است حماسه و عرفان یا جهاد و معنویت از یکدیگر جدا باشند و برای هر کدام خط و سیر جداگانه‌ای در نظر بگیرند؛ یعنی کسانی که اهل حماسه هستند، کمتر به حوزه معرفت روی می‌آورند و آنهایی که اهل معنویت و تهجد هستند، از میدان رزم و حماسه فاصله می‌گیرند. تاریخ هم این مطلب را اثبات می‌کند که پیکارگران شجاع، اهل عرفان نبودند و عارفان شب زنده‌دار هم کمتر در عرصه جهاد و شهادت حضور می‌یافتند. در حالی که قیام عاشورا، خلاف این مطلب را به اثبات رساند و به بشریت فهماند که اگر کسی می‌خواهد در عرصه حماسه، حماسه‌سازی کند و یا شخص حماسه‌ساز می‌خواهد به معنویت و عرفان برسد، هر دو گروه می‌توانند از این قیام الگوپذیری داشته باشند؛ به عبارت دیگر عاشورا جامع هر دو بعد حماسه و عرفان است و شخصی که می‌خواهد هم عارف باشد و هم مجاهد، می‌تواند از یک الگوی واحد، بنام نهضت عاشورا بهره گیرد که پدیدآورنده آن عارفی کامل و حماسه‌سازی شجاع است؛ نهضت عاشورا یک نمونه عینی جمع میان حماسه و عرفان در طول تاریخ بشر بوده است و لذا می‌تواند برای همگان یک الگوی کامل در این بعد و ابعاد دیگر جوامع بشری باشد.

جلوه‌های دینی عاشورا

ویژگی مهمی که نهضت بزرگ عاشورا را از حرکت‌های دیگر جدا می‌کند این است که جامعیت حماسه و عرفان در عاشورا، برخاسته از آموزش‌ها و تعلیمات دینی است. چون بعضی اهل حماسه هستند ولی حماسه آنها وجه دینی ندارد و بعضی هم به دنبال معنویت هستند اما بدون پشتوانه دین و از راه‌های غیردینی معنویت را جستجو می‌کنند؛ اما در نهضت عاشورا، هم بعد حماسی و جهادی آن دینی است و هم عرفان امام حسین علیه‌السلام جلوه دینی دارد. امام حسین علیه‌السلام حماسه می‌آفریند چون دین به انسان

آموزش جهاد می‌دهد، جهادی که قرآن در موردش می‌فرماید: «و قاتلو فی سبیل الله و اعلموا ان الله سمیع علیم»^۱ و در راه خدا، پیکار کنید، و بدانید که خداوند شنوا و داناست. همچنین امام حسین علیه‌السلام عارفی کامل است، بنابراین برای راز و نیاز با خدا یک شب، جنگ با دشمنان دین را به تأخیر می‌اندازد، چون قرآن در وصف خردمندان می‌فرماید: «الذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و الارض»^۲ (خردمندان) کسانی هستند که خدا را در حال ایستاده و نشسته و آن گاه که بر پهلو خوابیده‌اند، یاد می‌کنند و در امر آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند، بنابراین چون حماسه و عرفان امام حسین علیه‌السلام نشأت گرفته از دین است، راهنمای رهپویان حقیقت قرار گرفته است.

رتگ الهی، سر جاودانی

جنگیدن و داشتن شجاعت به تنهایی کار انسان را در تاریخ بزرگ و ماندگار نمی‌کند بلکه مهم این است که انسان بتواند در راه خدا و با دشمنان الهی که به صورت علف هرز رشد کرده‌اند و از انسانیت و معنویت نشانی ندارند، بجنگد. با کسانی باید مبارزه کرد که شرک، الحاد، نفاق، چندرنگی، خدعه و نیرنگ اساس کارشان است. در عرصه عرفان هم باید با آموزه‌های باطل که از وجوه غیرالهی برخوردار هستند، مبارزه کرد. جلوی کج‌فهمی و بدفهمی در شناخت معرفت باید گرفته شود تا کارها وجه الهی به خود بگیرد. امام حسین علیه‌السلام در راه خدا می‌جنگد، چون در روز عاشورا و در حال فدا کردن جان عزیزش، در راه اسلام می‌فرماید: «بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله»^۳ «به میمنت نام خدا و با استعانت از خدا و برای امت پیامبر خدا».

۱- بقره ۲۴۴.

۲- آل عمران ۱۹۱.

۳- دمع‌السجوم، ص ۳۸۱.

آفت ماندگاری

کج فهمی و بدفهمی از دین سبب می‌شود تا شخص مسلمان گرفتار انحرافات فکری گردد و برخلاف خواسته‌های دین عمل کند، بنابراین انمه در دوران امامت خود کوشیده‌اند تا جامعه دارای فهم صحیح دینی شود. یکی از ابعاد قیام امام حسین علیه‌السلام هم، ایجاد درک صحیح از دستورات دینی بوده است. امام حسین علیه‌السلام همواره می‌کوشید، تا اشتباهات مسلمانان را در فهم دین، تصحیح نماید. به همین دلیل وقتی امام حسین علیه‌السلام از عبدالله بن عمرو بن عاص سوال می‌کند که چرا در جنگ صفین با من و پدرم جنگیدی؟ عبدالله بن عمرو بن عاص می‌گوید: من از پیامبر شنیدم که فرمود: «أطع أباک» «از پدرت اطاعت کن»؛ در جنگ صفین پدرم آن طرف بود، من هم از پدرم تبعیت کردم. امام حسین علیه‌السلام اشتباهش را متذکر می‌شود و می‌فرماید: «اگر به دو چیز فکر می‌کردی و می‌فهمیدی، این گناه را مرتکب نمی‌شدی و از پدرت اطاعت نمی‌کردی.»

۱. مگر سورة لقمان آیه ۱۴ را نخوانده‌ای که «و ان جاهدک ان تشرک بی مالیس لک به علم فلا تطعهما» «هرگاه آن دو (پدر و مادرت) تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی که از آن آگاهی نداری (بلکه می‌دانی باطل است) از آنها اطاعت مکن.»
۲. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دو روایت دیگر هم دارد: «أما الطاعة الطاعة فی المعروف» «همانا اطاعت، تبعیت در کار نیک است» همچنین پیامبر فرمود: «لا طاعة لمخلوق فی معصیه الخالق» «برای هیچ مخلوقی، سرپیچی از خالق، اطاعت محسوب نمی‌شود»، امام حسین علیه‌السلام با این استدلال جامع و زیبا می‌خواهند بفرمایند که ای عبدالله بن عمر و عاص! اگر فهم دینی خودت را بالا می‌بردی و دقت می‌کردی، مرتکب این اشتباه نمی‌شدی. بدین ترتیب اباعبدالله علیه‌السلام فهم صحیح را به عبدالله بن عمر و عاص و افراد دیگر جامعه القاء می‌کند.

جاودانگی امور فطری

علت جاودانه شدن کارکردهای دینی و گرفتن رنگ خدایی، فطری بودن آنهاست. چون دین امری فطری است و آموزه‌های آن موافق با فطرت پاک بشر است. امور دینی مانند خدانگری، خداشهودی، ارتباط و انس با موجود کامل و فضیلت‌خواهی، عدالت‌خواهی، ظلم‌ستیزی و... فطری هستند. بارزترین شاهد بر فطری بودن امور دینی این است که با وجود تلاش مستمری که در طول تاریخ، برای از بین بردن تعلیمات دینی صورت گرفته است، همچنان دین‌گرایی در صحنه زندگی بشر باقی مانده و به شکل گسترده‌تری هم در جهان امروز در حال شکل‌گیری و گسترش است.

آرمان‌های عاشورایی در نهان و فطرت هر انسانی ریشه دارد و لذا هر جستجوگر متن عاشورایی، زمانی که به متن وجودی خود دست یابد یک هماهنگی و سنخیت را میان متن وجودی خود و آرمان‌های عاشورایی خواهد دید.

معناگرایی

معنویت‌گرایی در همه انسان‌ها وجود دارد، به عبارت دیگر همه انسان‌ها به نوعی معناگرا هستند و گرایش‌های مقدسی دارند، چون انسان با رسیدن به معنویت واقعی، به کمال می‌رسد. کمال معنوی، برای انسان عزت به ارمغان می‌آورد و چیزی که همه انسان‌ها در زندگی خود به دنبال آن هستند عزت و کرامت است، اما بعضی افراد اگرچه می‌خواهند به عزت برسند ولی راه اشتباه عزت‌خواهی را دنبال می‌کنند. از جمله این افراد گمراه، منافقان هستند که برای کسب عزت با کافران طرح دوستی می‌ریزند ولی این امر جز ذلت و خواری برای آنها، حاصلی ندارد. قرآن در این رابطه می‌فرماید: «الَّذِينَ يَتَخَذُونَ الْكٰفِرِينَ اَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ اَبِئْتَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَاِنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعًا»^۱ «آنان که کافران را به جای مؤمنان، دوست خود انتخاب می‌کنند، آیا عزت و آبرو را نزد آنان می‌جویند، یا این

که همه عزت‌ها از آن خداست، همچنین می‌فرماید: «من كان يريد العزة فلله العزة جميعاً»^۱ کسی که خواهان عزت است باید از خدا بخواهد، چرا که تمام عزت برای خداست. حال که تمام عزت‌ها از آن خداست، پس عزت شامل حال کسانی می‌شود که به معنویت پیوندند و با خدا ارتباط برقرار کنند، قرآن در این زمینه می‌فرماید: «و لله العزة و لرسوله و للمؤمنين»^۲ «عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است».

معنویت خواهی از پذیرش تا لغزش

در طول تاریخ افرادی بوده‌اند که می‌خواستند با معنویت‌خواهی مبارزه کنند، چون معنویت‌گرایی را در تضاد با منافع خود می‌دیدند. ولی نه تنها نتوانستند این گرایش‌های مقدس را از بین ببرند بلکه در پایان خود پذیرفتند که معنویت و خدامحوری لازمه زندگی بشر است. در مرحله بعد این افراد تلاش کردند تا این امر فطری و مقدس، را منحرف کنند به این معنا که کوشیدند معنویت، بدون دین و خدا را ترویج دهند. آنها اگرچه فهمیدند که حسی در انسان وجود دارد که باید سیراب شود ولی سعی کردند این حس را گمراه کنند. یک سری ورزش‌هایی هم برای ارضای فطرت معناگرا درست کردند. در بخش روانشناسی هم خود ارضایی را مطرح کردند. همه اینها نشان می‌دهد که این افراد در این مباحث، حس مادی را مطرح نمی‌کنند بلکه همان حس معنوی را پذیرفته‌اند. اما نباید فراموش کنیم، کسانی که خود به تنهایی و بدون پشتوانه دین، به دنبال معنویت رفتند، نه تنها به سعادت نرسیدند، بلکه در زندگی خود، گرفتار خواری و ذلت شدند.

خالق حکیم و مخلوق شریف

در بحث معنوجویی با پذیرش سه مقدمه انسان به عنوان موجودی هدفمند و معناگرا، شأن و منزلت خود را پیدا می‌کند: الف) عالم را خالقی حکیم اداره می‌کند، که قادر و

۲- فاطر ۱۰.

۳- مناقرون ۸.

عالم است، و عالم را به عنوان موجودی معنادار و هدفمند، برپایه حکمت آفریده است. (ب) انسان موجودی شریف، معنادار، و ارزشمند است که دارای حالات، شوکت و عظمت است و خداوند به خاطر آفرینش انسان خود را «احسن الخالقین»^۱ نامید. (ج) هدفی که برای انسان در خلقت قرار داده شده، رسیدن به جایگاهی است که جاودانه شود، چون انسان برای بودن و ماندن آفریده شده است، نه برای مردن. انسان موجودی است که برای جاودانه شدن در بهشت آفریده شده است. انسان باید ماندگار شود. یادش، نامش، کرامتش، عشقش، ایثارش، امانتداری اش و... همیشه باید بماند. چون آنچه با مردن از بین می‌رود ماده است و آنچه باقی می‌ماند معنویت خواهی و رسیدن به عالم معنا است که انسان را جاودانه می‌کند.

معرفت‌شناسی در هدف

شرط اساسی در نیل به هدف والایی که انسان را به جایگاه واقعی اش می‌رساند، تصویر درست انسان از خویشتن خویش است، یعنی انسان باید بداند که موجودی هدفمند است، چون کسی که هدفش را نمی‌شناسد هرگز برای رسیدن به آن تلاش نمی‌کند. انسان باید بفهمد که سیراب کردن حس معنویت خواهی اش بدون ارتباط با خدا میسر نخواهد شد. شخص معناگرا، علاوه بر شناخت هدف، باید راه رسیدن به هدف یعنی کمال معنوی را درک کند، خدامحوری را اساس کارهایش قرار دهد تا کارهایش به جاودانگی نام خداوند، جاودانه شود.

درس معرفت و شناخت

امام حسین علیه السلام مصداق بارز و کامل نفس آرامش یافته مورد خطاب در آیه «یا ایته النفس مطمئنه»^۲ است، چون این کمال برتر را در سایه ارتباط با خدا به دست آورده،

۱- مؤمنون ۱۴.

۲- فجر ۲۷.

یاد ایشان با کرامت و بزرگواری جاودانه شده است که قرآن می‌فرماید: «الا بذکر الله تطمئن القلوب»^۱ «آگاه باشید، تنها با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد.» بنابراین اباعبدالله علیه‌السلام با نهضت خود در عاشورا به جهانیان می‌آموزد که آرامش انسان در رسیدن به کمال معنوی است و این کمال معنوی با انس و ارتباط با خدا حاصل می‌شود؛ این که همه کارها با انگیزه الهی انجام گیرد و در جهت‌گیری‌ها خدا فراموش نگردد.

جامعه خدامحور

جامعه خدامحور، که یاد خدا در آن زنده است، جامعه‌ای پویا، موفق، زنده و پایدار خواهد بود؛ چنین اجتماعی نه تنها گرفتار گمراهی، انحرافات و اختلافات اجتماعی نمی‌شود، بلکه به دنبال ارزش‌های واقعی و کرامت انسانی می‌رود. خداجویی جامعه را به حقیقت می‌رساند و حق‌گرایی در جامعه زنده خواهد ماند.

پس معنویتی که امام حسین علیه‌السلام به ما می‌آموزد براساس خدامحوری و خدا شهودی است که خودشان می‌فرمایند: «مالی رب سواک و لا معبود غیرک»^۲ «برایم پروردگاری غیر از تو نیست و معبودی جز تو وجود ندارد»؛ مگر انسان می‌تواند غیر از تو معبودی اخذ کند. خدایا! کور است آن کسی که تو را نمی‌بیند. خدایا! مگر می‌شود انسان چیزی را ببیند و در آن چیز خدا را نبیند. «أیکون لغيرک من الظهور ما لیس لک»^۳ «آیا موجودی غیر از تو، ظهوری دارد که آن ظهور برای تو نباشد.»

۱ - رعد ۲۸.

۲ - موسوعه کلمات الامام الحسین علیه‌السلام، ص ۵۱۰.

۳ - مفاتیح الجنان، (دعای عرفه) ص ۴۹۶.

نهضت معنویت‌ها

معنویت انسان را به عزت می‌رساند. عزتی که انسان را در منظر همه عرشیان و فرشیان عزیز می‌کند. در نهضت عاشورا، هیچ شخصی حتی دشمنان هم به خود اجازه نمی‌دهند که با دیده حقارت به قیام اباعبدالله علیه‌السلام نگاه کنند بلکه در مقابل اوج عزت امام حسین علیه‌السلام خود را بیشتر ذلیل و خوار احساس می‌کنند. به همین دلیل در روز عاشورا به هر کار حقیرانه‌ای دست زدند تا از عزت امام حسین علیه‌السلام بکاهند، اما سرانجام به مقصود پلید خود نرسیدند، بلکه جلوه عزت امام حسین علیه‌السلام در طول تاریخ، نظر حق‌طلبان را به خود جلب کرده است.

رمز محبت

نتیجه یاد خداوند این است که خدای متعال هم انسان را یاد می‌کند، قرآن در این زمینه می‌فرماید: «فاذکرونی اذکرکم»^۱ «پس به یاد من باشید، تا به یاد شما باشم» همانگونه که اگر انسان خدا را یاد کند، مورد یاری خداوند قرار می‌گیرد، خداوند متعال فرموده است: «ان تنصرالله ينصرکم و یثبت اقدامکم»^۲ «اگر (آیین) خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌کند و گامهایتان را استوار می‌دارد.» ذکر و یاد خداوند و به دنبال آن، یاد خدا از انسان، سبب ایجاد محبت می‌شود، چون در قلب شخص با ایمان، محبت و دوستی خدای متعال جای دارد، همانگونه که قرآن می‌فرماید: «الذین امنوا اشد حبا لله»^۳ «آنان که ایمان دارند، عشقشان به خدا شدیدتر است.» با ایجاد محبت خداوند در دل، که تبعیت از خدای رئوف را به دنبال دارد، خداوند هم دوستدار انسان می‌شود «قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله و یغفر لکم و الله غفور رحیم»^۴ «بگو اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی

۱- بقره ۱۵۲.

۲- محمد ۷.

۳- بقره ۱۶۵.

۴- آل عمران ۳۱.

کنید، تا خدا (نیز شما را دوست بدارد، و گناهانتان را ببخشد، و خدا آمرزندهٔ مهربان است؛ این دوستی با خدای متعال خود، رمز ماندگاری در یادها و دلها است.

شوق شهادت

یکی از نشانه‌های وابستگی به خدای متعال این است که محب خدا، عاشق دیدار با محبوب خود به بهترین وجه باشد و بهترین صورت دیدار با معبود، حالتی است که محبوب خریدار انسان باشد، این امر مهم هم، جز شهادت، چیز دیگری نیست؛ قرآن می‌فرماید: «ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون... فاستبشروا بیعکم الذی بایعتم به و هو الفوز العظیم»^۱ «خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد، (به این گونه که) در راه خدا بیکار می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند، اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده‌اید و این است آن رستگاری بزرگ. یاران عاشورا کسانی بودند که در دل‌هایشان شوق شهادت و دیدار با محبوب جای داشت، از جمله این افراد حبیب این مظاهر است، محبی که عاشق شهادت و جانبازی در راه دین است؛ در شب عاشورا مزاح می‌کند. وقتی به او گفته می‌شود آیا امشب شب مزاح است؟! می‌فرماید: ما منتظر همین شب بودیم که به لقاء محبوب برسیم، هجرانی که سبب رنج و سختی ما شده است، با شهادت از بین می‌رود و بالاخره هر هجرانی تبدیل به وصال می‌شود، آری پیروزی نهایی شامل حال چنین افرادی می‌شود، چون انسانی که ایثار را مایهٔ کامل شدن جانش می‌داند زیر بارستم نمی‌رود، ولی کسی که این پایگاه فکری را ندارد، توان مبارزه را از دست می‌دهد و ذلت و بردگی شامل حالش خواهد شد. نیروهای اندک طالوت به همین دلیل که عاشق دیدار با خدا بودند پیروز شدند، قرآن در این زمینه می‌فرماید: «قال الذین ملقوا انهم ملقوا الله کم من فئه قليلة غلبت فئه کثیره، باذن الله و الله مع الصابرين»^۲ «آنها که می‌دانستند

۱- توبه ۱۱۱.

۲- بقره ۲۴۹.

خدا را ملاقات خواهند کرد (و به روز رستاخیز ایمان داشتند) گفتند: چه بسیار گروه‌های کوچکی که به فرمان خدا بر گروه‌های عظیمی پیروز شدند و خداوند با صابران (و استقامت‌کنندگان) است. طبق فرموده قرآن چون عقیده‌شان دیدار با خدا بود، جالوت و لشکر عظیمش را شکست دادند، برای این که می‌گفتند: خدایا ما نمی‌خواهیم با تکیه بر قدرت پوشالی مادی بجنگیم، بلکه قدرت را از تو می‌دانیم و می‌گوئیم: «رینا افرغ علینا صبراً و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین»^۱ «پروردگارا! پیمان‌شکیبایی و استقامت ما را لبریز کن و قدم‌های ما را ثابت بدار و ما را بر جمعیت کافران پیروز گردان.»

حیات معنوی

امام حسین علیه‌السلام می‌خواهد اسلام را زنده کند، چون پیامبر صلی الله علیه و آله با آوردن اسلام در صحنه زندگی بشر درصدد احیای بشریت بوده‌اند و می‌خواستند با اسلام و معنویت مردم را به خدا برسانند. حال اگر کسی دعوت اسلام و ندای رسای معنویت در عاشورا را با جان و دل پذیرا شود، دارای حیات معنوی یا همان حیات جاوید می‌شود. قرآن در این رابطه می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحیکم»^۲ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را می‌خوانند که این اجابت شما را حیات می‌بخشد.» بنابراین اگر کسی ندای دعوت عاشورا به دین و معنویت را که همان ندای اسلام است، اجابت کند و با منش عاشورایی در عین شجاعت و دلاوری، جان و دل خود را به چشمه زلال معنویت (ذکر و یاد خدا، نماز، روزه، توکل، توسل و...) متصل نماید، به حیات جاوید و کمال معنوی رسیده است.

۱- بقره ۲۵۰.

۲- انفال ۲۴.

بازگشت به حق

علت اصلی نجات انسان از ضلالت و گمراهی، پیوستن به چشمه عظیم شریعت، معنویت و حقیقت جویی است. این امر فطری؛ یعنی حقیقت جویی، اگر در انسان زنده باشد، سبب راهنمایی شخص حقیقت جو به طریق سعادت و هدایت می شود. درس حقیقت جویی از درس های بسیار مهم عاشورا است. حرّین یزید ریاحی نمونه شگفت انگیز حق طلبی در عاشورا است که در این روز به علت حقیقت جویی، به صف حق جویان پیوست و بالاخره به فیض عظیم شهادت رسید و سعادت ابدی و حیات ماندگار شامل حالش شد. رسیدن به چنین فیضی، با معجزه توبه واقعی و بازگشت به حق تحقق یافت.

شرط وصال

انسان برای رسیدن به کمال معنوی باید پس از معرفت و شناخت، از هر آنچه که غیر خداست دل بکند، چون اسلام و به تبع آن، فرهنگ عاشورا که برای احیای انسان ها است، زمانی در جان تأثیر می کنند که دل از هر مانعی پالایش شود. حرّ علیه السلام وقتی به خدمت اباعبدالله علیه السلام می رسد، با شرمندگی کامل، در حالی که سرش را پایین انداخته است، با حالتی متواضعانه، از امام علیه السلام سوال می فرماید: «هل لی التوبه؟» «آیا برای من راهی به سوی توبه هست؟ یعنی آیا من می توانم متصل شوم؟!» «زیرا من خود را از دل بستگی ها جدا کردم، آیا اکنون می توانم با محبوبم آشتی کنم؟ حضرت فرمودند: بله. پس شرایط وصال برای همه فراهم است و در دست خود اشخاص است، ولی هر کس باید اول خودش را پیدا کند و سپس با شناخت حق، خود را در مسیر کمال قرار دهد.

تعهد و احساس مسئولیت

اهل معرفت و عرفان وقتی که راه خود را پیدا می کنند و محبوب واقعی را می شناسند، آن گاه باید نسبت به دیگران احساس تعهد و مسئولیت داشته باشند، باید خود را نسبت به دین و کرامت انسانی مسئول بدانند. بنابراین انسان عارف نمی تواند ببیند که به معروف

بی‌مهری می‌شود، لذا امام علیه‌السلام می‌فرماید: «اللهم و اَنْتَ اَحَبُّ الْمَعْرُوفِ وَاكْرَهَ الْمُنْكَرِ»^۱ «خدایا من معروف را دوست دارم و از منکر بیزارم». وقتی انسان به اینجا می‌رسد، به طور قطع انزجار خودش را از زشتی‌ها اعلام می‌کند و در مقابل اشاعه منکر ساکت نمی‌نشیند. پس انسان، در سایه معنویت است که اهل حماسه می‌شود. انسان عارف نه تنها گناه و معصیت نسبت به محبوب خود و جنایت و بی‌مهری درباره انسان را نمی‌تواند تحمل کند بلکه خود را موظف می‌داند هم جلوی بی‌ادبی به خدای تعالی را بگیرد و هم آن گونه که پروردگار لطیف دوست دارد، انسان‌های دیگر را به او نزدیک کند. بنابراین امام حسین علیه‌السلام می‌فرماید: نمی‌توان سکوت کرد، مگر شما نمی‌بینید که به معروف بی‌مهری می‌شود و بعضی به منکر پایبند شده‌اند و آن را نهادینه کرده‌اند؟ آیا نمی‌بینید که جامعه از معروف دور شده است؟ آیا نمی‌بینید که در حال گرفتن باورهای شما هستند؟ آیا نمی‌بینید که انسانیت در حال از بین رفتن است؟^۲ اگر ارزش‌ها نباشد، اگر آن عزت درونی، کرامت انسانی، معنویت، عشق و امانتداری نباشد، انسان بمیرد بهتر است، «اَنْتَ لَا اَرَى الْمَوْتَ اِلَّا السَّعَادَةَ»^۳ پس اگر مردن در راه احیای ارزش‌ها در جامعه باشد سعادت و کمال را به دنبال دارد.

مانع عزت

اگر انسان ایمان داشته باشد ولی یکسری موانع برای حرکت خدا محورانه‌اش پیش بیاید، در صورت برداشته نشدن این موانع، از رسیدن به عزت و ادای تعهد انسانی و الهی باز می‌ماند و او مانند کسی است که عشق افراطی و بی‌حد و مرز نسبت به زن و فرزند داشته باشد و این عشق افراطی به عنوان یک مانع، شخص را از شناخت عشق واقعی باز دارد؛ در نتیجه او به عزت و کمال واقعی نخواهد رسید.

۱- موسوعه کلمات الامام الحسین علیه‌السلام، ص ۲۸۷.

۲- موسوعه کلمات الامام الحسین علیه‌السلام، ص ۳۵۶.

۳- همان.

از جمله این اشخاص در صحنه عاشورا هرثمه بن سلیم است که از یاران امام علی علیه السلام بود، او تا صبح عاشورا در لشکر عبیدالله بن زیاد حضور داشت، اما با یاد آوردن خاطره بازگشت از جنگ صفین، لشکر عمر سعد را ترک کرد و خود را به امام حسین علیه السلام رساند و خاطره خود را چنین بازگو نمود: «هنگامی که به همراه امیرالمؤمنین (ع) از صفین برمی گشتیم، امام علی علیه السلام در همین جا پس از نماز صبح، مثنی خاک برگرفت و با صدای بلند فرمود: «واها لک ایها التربه! لیحشرن منک اقوام یدخلون الجنة بغير حساب» من در آن روز چیزی نفهمیدم و امروز از آن گفته آگاه شدم. امام حسین علیه السلام فرمود: «عاقبت کار بر من پوشیده نیست، تو چه می کنی؟ آیا از حامیان ما هستی یا بر ضد ما؟ هرثمه گفت نه با شما هستم و نه بر ضد شما! چون اهل و عیالم در کوفه هستند و از عبیدالله در مورد آنان می ترسم، امام حسین علیه السلام فرمود: بنابراین از این سرزمین دور شو! به گونه ای که قتلگاه ما را نبینی، پس قسم به خدایی که جانم در دست اوست، هر کسی مقتل ما را ببیند ولی ما را یاری نکند در آتش جهنم جای دارد.»^۱

ثمره معنویت

در کنار تربیت صحیح دینی، معنویت به وجود می آید. چون دین به دنبال تربیت قوای طبیعی انسان است، بنابراین دین قوه غضب را هم به درستی تربیت می کند که نتیجه آن به وجود آمدن شجاعت و تربیت فرد شجاع خواهد بود. صحنه عاشورا، مملو از رزم آفرینی شجاعانی است که در مکتب معنویت پرورش یافته اند. مانند عباس بن علی علیه السلام که وقتی به میدان رزم می آید، از هیچ کس غیر از خدا خوف و واهمه ای به دل راه نمی دهد. میوه دیگر باغ معنویت، عفت است که نتیجه تربیت دینی قوه شهویه است. همه یاران اباعبدالله علیه السلام عقیف و پاکدامن هستند، چون کسی که تابع قوه شهویه باشد معنا و مفهوم «ناموس» و «شرف» را متوجه نمی شود و در نتیجه قادر به درک ناموس بودن دین هم

۱- بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۴۱۹.

نیست، بنابراین چنین فردی برای دین جانبازی نمی‌کند. پیرو مکتب عاشورا کسی است که به دنبال لذت‌های زودگذر و باطل دنیا نیست بلکه از معنویات و ارتباط با خدا لذت می‌برد و مانند اصحاب عاشورا، عاشق و دل‌باخته است، متها دل‌باخته عشق پروردگاری که می‌فرماید: «و الذین هاجروا فی سبیل الله ثم قتلوا أو ماتوا لیرزقنهم و الله رزقاً حسناً و ان الله لهو خیر الرازقین، لیدخلنهم مدخلاً یرضونه»^۱ «و کسانی که در راه خدا هجرت کردند، سپس کشته شدند یا به مرگ طبیعی از دنیا رفتند، خداوند به آنها روزی نیکویی می‌دهد که او بهترین روزی دهندگان است، خداوند آنان را در محلی وارد می‌کند که از آن خشنود خواهند بود.» تفسیر مجمع‌البیان در ذیل این آیه می‌گوید: «مقصود از روزی نیکو چیزی است که انسان با دیدنش، به چیز دیگری توجه نکند.» همچنین در مورد «مدخلاً یرضونه» می‌گوید: خداوند آنها را به جایی می‌برد که خشنود باشند، زیرا هر چه دلشان بخواهد و چشمانشان از آن لذت ببرد، در آن جا هست.

فدا کردن جان یا فرزند

عبدالله بن جعفر علیه‌السلام شوهر گرامی حضرت زینب(س) از جمله کسانی است که عاشق و دل‌باخته جهاد در راه دین است، ولی چون توانایی شرکت در جنگ را ندارد بگونه‌ای دیگر در جهاد شرکت می‌کند، چون قرآن در مورد صدق یا کذب بودن ادعای کسانی که خودشان توانایی شرکت در جنگ را ندارند می‌فرماید: «و لو أرادوا... الخروج لأعدوا له عدّه»^۲ «اگر آنها (راست می‌گفتند و) اراده داشتند که (به سوی میدان جهاد) خارج شوند، وسیله‌ای برای آن فراهم می‌ساختند.» بنابراین عبدالله بن جعفر همسر و فرزندان خود را همراه امام حسین علیه‌السلام به کربلا می‌فرستد و به فرزندان سفارش

۱- حج ۵۸ و ۵۹.

۲- توبه ۴۶.

می‌کند که تا موقعی که زنده هستند نگذارند که اباعبدالله علیه‌السلام وارد میدان نبرد شود. فرزندان او هم در میدان حضور می‌یابند و شهید می‌شوند.

شور یا شعور، عامل جاوداتی

یکی از عوامل ماندگاری نهضت عاشورا، جمع بودن شور و احساس با دانش و آگاهی است؛ زیرا شور و احساس به تنهایی حرکت‌ها را جاودانه نمی‌کند، همانطوری که معرفت و آگاهی به مسأله‌ای، بدون این که احساس عمیقی درباره آن وجود داشته باشد، سبب ماندگاری آن نمی‌شود. امام حسین علیه‌السلام و اصحاب عاشورا، کسانی بودند که علاوه بر عرفان، از احساس عاطفی خاصی نسبت به دین و یکدیگر، برخوردار بودند و محبت به دین و مؤمنان در عمق جانشان نفوذ کرده بود بگونه‌ای که در روز عاشورا، برای رفتن به میدان از یکدیگر سبقت می‌گرفتند. پیروان عاشورا نیز، برای جاودانه کردن فرهنگ عاشورایی در وجود خود و در جامعه، باید از شور و شعور، در کنار هم برخوردار باشند. همان‌گونه که در هیئت‌های مذهبی برای ایجاد احساس و عاطفه نسبت به عاشورا، مداحی و مرثیه‌خوانی می‌کنند؛ برای معرفت و شناخت فرهنگ عاشورا نیز باید کارشناسان به بحث و تحلیل ابعاد مختلف عاشورا بپردازند تا با داشتن هم‌زمان شور و شعور، پیرو واقعی نهضت عاشورا باشیم.

توجهات عقلانی مقهور شور عاشورایی

نهضت عاشورا برای زنده نگه داشتن دین و حفظ کرامت انسانی بوده و خواهد بود. عاشورا به وجود آمد تا به انسان بفهماند که دین و ارزش‌های انسانی باید زنده بماند. عاشورا به پیروانش فهماند که گاهی اوقات زنده ماندن دین به این است که انسان جان خود را فدا کند. شاید عقل توجه‌گر بگوید: می‌توان با وضعیت بی‌اعتباری دین و ارزش‌ها کنار آمد، اما شعور عاشورایی به ما می‌فهماند که در مواجهه حفظ جان با حفظ دین، انسان باید جان خود را فدا کند و این حالت بهتر از حالتی است که انسان زنده باشد ولی شرافت

و کرامتش زیر سوال برود. چون انسان عاشق، ایثار را مایه کامل شدن جانش می‌داند و هرگز زیر بار ستم نمی‌رود. به همین دلیل امام حسین علیه‌السلام می‌فرماید: «هیئات منا الذکة»^۱ «محال است که زیر بار ذلت بروم.»

راز بندگی

بندگی و عبادت برای خداوند در دین مبین اسلام، امری است که هیچ چیز انسان را بی‌نیاز از آن نمی‌کند، حتی اگر دین، برای زنده ماندن، به فدا کردن جان آن شخص عابد نیاز داشته باشد. بنابراین همانطوری که خدا باقی و دینش پایدار و ماندگار می‌باشد، انسان هم با اتصال به بندگی خداوند و فداکاری برای دین، جاوید می‌شود؛ این درس مهم در عاشورا به صورت خاصی جلوه‌گری می‌کند، زمانی که در میانه جنگ، با فرا رسیدن وقت نماز، اباعبدالله علیه‌السلام نماز را اقامه می‌کند و حتی بعضی در همان اقامه نماز شهید می‌شوند تا درس عبادت و بندگی را به جهانیان بیاموزند و با صدای بلند به جهانیان بفهمانند که برای جاودانه شدن باید بنده خدا باشید، زیرا بلندترین فریاد آمرین به معروف و ناهیان از منکر، نماز است، از این رو قرآن می‌فرماید: «ان الصلوة تنهى عن الفحشاء و المنکر» «همانا نماز (انسان را) از زشتی‌ها و گناه باز می‌دارد»، نماز هم خواننده نماز را از بدی‌ها دور می‌کند و هم دیگر افراد جامعه را به سوی خوبی‌ها می‌خواند و نهی از فحشاء می‌کند.

درس ماندگاری

بالاترین هدف انسان این است که در تاریخ و در دو جهان، افعال و اعمالش ماندگار شود تا بتواند از آن نفع ببرد، چون در صورتی که اعمالش ماندگار نباشد، دیگر خیری برای صاحب اثر به دنبال نخواهد داشت. برای جاودانگی به عوامل دیگری مانند

۱- موسوعه کلمات الامام الحسین علیه‌السلام، ص ۴۲۵.

عدالت خواهی، ستم ستیزی، فضیلت خواهی، تکلیف مداری و مانند آنها می توان اشاره نمود که مباحث تفضیلی آن به زمانی دیگر موکول می شود. پس در پایان به صورت خلاصه راه های ماندگاری و اسرار جاودانگی بیان می شود:

۱. جامعیت ابعاد یک حرکت (همراه بودن حماسه و عرفان با هم)
۲. فرا زمانی بودن امور به علت داشتن وجه الهی.
۳. حرکت، برخاسته از آموزش ها و تعلیمات دینی باشد. (انگیزه حرکت)
۴. در نظر داشتن امور فطری و این که حرکت ها موافق با دستورات دینی باشد (نحوه انجام عمل)
۵. معناگرایی یا مقید بودن به معنویات (رسیدن به حیات معنوی)
۶. شناخت هدف والای انسانی و راه رسیدن به آن
۷. معرفت شناسی در معنویات
۸. بنده خدا بودن
۹. محبوب خدا شدن
۱۰. شوق دیدار محبوب به بهترین وجه (شوق شهادت)
۱۱. حقیقت جویی
۱۲. داشتن تعهد و احساس مسئولیت
۱۳. عزت خواهی
۱۴. شور همراه با دانش و بینش